

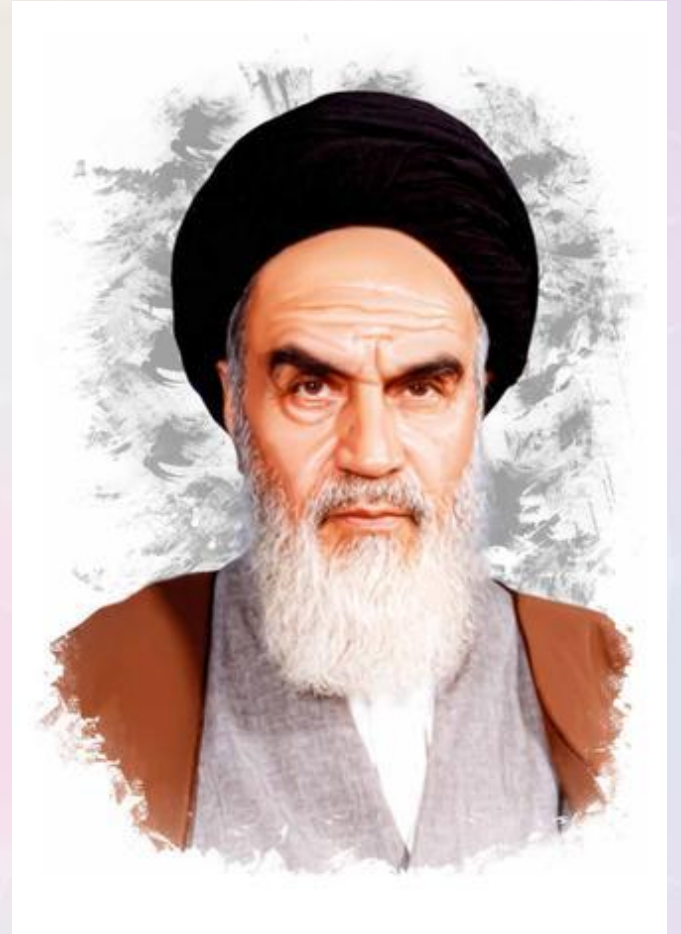


نواایغ مهندسی جنگ

(روایت ۲۰ شهید از خیل شهدای مهندسی جنگ)

رشد خلاقیت‌های صنعتی در ملت

شما چنانچه **باورتان** آمده باشد که نمی‌توانید صنعت درست بکنید و نمی‌توانید **صنایع بزرگ و کوچک** را و چیزهایی که احتیاج به غرب بوده است خودتان آنها را درست بکنید، تا این باور هست، نمی‌توانید که انجام بدهید. اول باید خودتان را درست کنید؛ **اول باید باورتان بیاید که ما هم انسانیم، ما هم قدرت تفکر داریم، ما هم قدرت صنعت داریم.** این قدرت در همه افراد بشر بقوه هست. اگر این باور برای شما پیدا شد [موفق خواهید بود]. با این تجربه ای که در این دو سال شماها کردید، دیدید که آن حرفهایی که گفته می‌شده است تبلیغات بوده است و مسائل آنطور نبوده است. **این تبلیغات بوده است که در مقابل قدرتهای بزرگ نمی‌شود نفس کشید و باید تسلیم قدرتهای بزرگ شد....** این پیروزی که شما به دست آوردید، برای اینکه باورتان آمده بود که می‌توانید؛ باورتان آمده بود که امریکا نمی‌تواند به شما تحمیل بکند. **این باور اسباب این شد که آن کار بزرگ معجزه آسا را شماها انجام دادید و چنانچه شما ملاحظه می‌کنید که در این دو سال در کشور ما صنعتهای زیادی که آنها انجام می‌دادند، خودشان انجام می‌دهند و باورتان باشد که خود ما هم می‌توانیم، صنعتی داشته باشیم و می‌توانیم ابتکاری داشته باشیم. همین باور توانایی، شما را توانا می‌کند.** اساس این باور است که آنها از ما گرفته بودند.
(سخنرانی در جمع پرسنل صنایع نظامی کشور، ۱۳۶۰/۰۱/۳۱)



یک نکته‌ای که در باب **روایت دفاع مقدس و کار هنری** برای آن مدت، باید مورد توجه باشد، این است که این میدان یک **میدان بسیار وسیعی** است و واقعاً **هنوز بسیاری از بخشهای آن کشف نشده است**. نه اینکه انسان یا ذهنها نتواند آن را به دست بیاورد و بفهمد و بشناسد، نه، **منعکس نشده**. **نباید تصور کرد که مضامین دفاع مقدس، مضامین تکراری است**. خیلی از مفاهیم و مضامین در مجموعه‌ی این تلاش هشت ساله وجود داشته که هنوز درباره‌ی آنها کار نشده، فکر نشده. یک فهرست طولانی پیش من هست که یک وقتی اینجا با دوستان سینماگر صحبت میکردیم، مواردیاش را ذکر کردم. در این بخشها فکر کردن و جستجو کردن، هنرمند را میرساند به مضامین بکر و گویائی که میتواند اثر هنری تولید کند. بالاخره آنچه که در جمع‌بندی دفاع مقدس، انسان میتواند بگوید، این است که این هشت سال، مظهری از برترین صفاتی است که یک جامعه میتواند به آنها **بیابد** و از جوانان خودش انتظار داشته باشد. یعنی دفاع مقدس **مظهر حماسه** است، **مظهر معنویت و دینداری** است، **مظهر آرمان‌خواهی** است، **مظهر ایثار** و از خودگذشتگی است، **مظهر ایستادگی و پایداری و مقاومت** است، **مظهر تدبیر و حکمت** است.

(بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس ۱۳۸۸/۰۶/۲۴)



شهدای دانشجو در دفاع مقدس

ما حدود یک دهه آمار شهدای کشور را داریم و حدود یک دهه رزمنده‌ها را. **آمار شهدای دانشجو در کل کشور قریب به ۵ هزار نفر است.** نمونه شهدایی را هم داریم که در اروپا یا آمریکا درس می‌خواندند، اما همه‌چیز را رها کرده و برای دفاع به کشور بازگشتند. آن زمان حدوداً **۱۷۰ هزار دانشجو** در کل کشور داشتیم که از این تعداد **۵ هزار نفر شهید** شدند. به عبارتی **حدوداً از هر کلاس درسی در دانشگاه‌های کشور یک نفر شهید شده است.** تقریباً آن زمان **حدود یک سوم جمعیت دانشجویی کشور رزمنده شده بودند.** برخی از آن‌ها اکنون استادان بزرگ دانشگاه‌ها هستند و کارهای بزرگی را انجام داده‌اند.

فهرست

۱. شهید سید محسن صفوی
۲. شهید سید محمدتقی رضوی
۳. شهید محمد طرحچی
۴. شهید عبدالحسین ناجیان
۵. شهید بهروز پورشریفی
۶. شهید حسن آقاسی زاده
۷. شهید مهدی عاصی تهرانی
۸. شهید مرتضی شادلو
۹. شهید حاج اسدالله هاشمی
۱۰. شهید هاشم ساجدی
۱۱. شهید حسین نیلی احمد آبادی
۱۲. شهید سعید شجاعی فرد
۱۳. شهید حسین مقیمی زاده
۱۴. شهید علی اکبر شیردم
۱۵. شهید سید احمد حسینی
۱۶. شهید یوسف کابلی
۱۷. شهید سید عباس جولایی
۱۸. شهید مصطفی هزاردستان
۱۹. شهید مهدی مرتضوی نژاد
۲۰. شهید حاج عبدالحسین مشاطان

شهید سید محسن صفوی
فرمانده قرارگاه صراط المستقیم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۳۳ ه.ش در یکی از روستاهای اطراف اصفهان در خانواده ای متدین و اصیل دیده به جهان گشود. پس از گذراندن دوران تحصیلات دبستانی و دبیرستانی، تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته راه و ساختمان در اصفهان به پایان رسانید.

شهید صفوی با شهید مظلوم بهشتی ارتباط نزدیک داشت و به دلیل برخورداری از روحیه شجاعت و شهامت با چند نفر از برادران هم‌رزم خود در حرکت‌های مخفی پیش از انقلاب فعالانه عمل می کرد. در درگیریها و عملیات نظامی اوایل سال ۱۳۵۶، مسئولیت تهیه مواد منفجره و سلاح به عهده او بود و در این جهت، سفرهایی به مراکز و توابع استانهای همدان، کردستان و چند استان دیگر داشت.

بلندی همت به همراه پشتکار و تلاش همه جانبه در هر کار، آمادگی برای پذیرش و انجام مأموریت، خلاقیت و ابتکار در امور، صبر و استقامت، توکل به خدا و اعتماد به نفس و بسیاری از خصال ارزشمند دیگر باعث برخورداری او از صبغه‌ای الهی و آراستن عمر پرثمرش به حیاتی طیبه شده بود.



عموماً در جبهه حضور می یافت

شهید صفوی پس از پیروزی انقلاب اسلامی طی حکمی **مامور تشکیل کمیته انقلاب اسلامی** در شهرستان **شهرضا** شد. علاوه بر این، کمیته شهرستان **سمیرم** را نیز راه اندازی کرد. با توجه به حضور خوانین و مساله سازی آنها در منطقه، با همکاری روحانیت منطقه، برادران حزب الله آنها را سازماندهی کرد و **سپاه را در این دو شهر تشکیل داد** و تا مدتها فرماندهی سپاه شهرهای یاد شده را به عهده داشت. مدتی بعد به عنوان **مسئول مهندسی وزارت سپاه در استان اصفهان** انتخاب شد. کسانی که از نزدیک با او آشنا هستند تلاش پیگیر و شبانه روزی او را در امر احداث اردوگاههای قدس و سایر کارهای مهندسی استان فراموش نکرده اند. در این زمان ارتباط ایشان با جنگ بیشتر شد. او سعی می کرد در پشتیبانی تخصصی رزمی یگانهای استان از هیچ تلاشی فروگذار نکند و در مواقع عملیات نیز **عموماً در جبهه حضور می یافت.**

بعد از مدتی با توجه به لزوم شرکت گسترده تر دولت در جنگ، هیات دولت به منظور پشتیبانی فعالتر از جنگ، طبق مصوبه ای وزارت سپاه را مامور تاسیس **قرارگاهی بنام صراط المستقیم** کرد **تا از توان وزارتخانه ها در امر جنگ به نحو مطلوبتری استفاده کند.** مسئولیت این قرارگاه با حکم وزیر وقت سپاه به شهید صفوی محول گردید.

سخت ترین پروژه های مهندسی را به انجام رساند

این قرارگاه **هماهنگ کننده تمام وزارت خانه ها** بود و در حقیقت هماهنگ کننده کسانی که از وزارتخانه ها و دستگاه های مختلف اجرایی، می خواستند در جنگ شرکت کنند. در حقیقت ایشان قرارگاه مهندسی صراط را در جبهه جنوب، بنیان گذاری کرد. **سخت ترین پروژه های مهندسی** رزمی را با **فداکاری**، تدبیر، شجاعت، پشتکار، ایثار و صمیمیت به انجام رساند.

هر چند قرارگاه صراط با حداقل امکانات آغاز به فعالیت کرد، اما با توانایی و مدیریت شهید صفوی در مدت کوتاهی توانست جایگاه ویژه ای در مهندسی-رزمی جنگ از آن خود کند. شهید صفوی درباره آغاز فعالیت قرارگاه صراط المستقیم می گویند:

((تشکیلات مان از یک **کانکس ۲ اتاقه** شروع شد و به اینجایی که هم اکنون شما ملاحظه می فرمایید رسیده، ... الان الحمدلله رب العالمین این تشکیلاتی که با یک بنیه بسیار ضعیف و فقط با توکل به خدا و پشتیبانی شما عزیزان، آغاز به فعالیت نمود در جبهه ، هم اکنون فقط **۲۰۰۰۰ نفر آمار غذایی** ما در جنوب است، الان یک مقدار ۲۲۰۰۰ تا ۲۳۰۰۰ نفر است، یک مقدارش واحدهای مختلف هستند، منتهی مابقی این ها مستقیم و غیر مستقیم زیر پوشش صراط هستند))

پروژه‌های تعیین کننده ای در صحنه های دفاع مقدس

قرارگاه صراط المستقیم زیر نظر قرارگاه مهندسی رزمی خاتم الانبیا(صلی الله علیه و آله) تمام پروژه های مهندسی وزارتخانه های مختلف را زیر پوشش خود قرار داد و علاوه بر پشتیبانی آنها نسبت به حسن اجرای پروژه های فوق نیز نظارت فنی می کرد؛ (نظیر نظارت بر تاسیس بیمارستانهای فاطمه الزهرا(سلام الله علیها) در منطقه چوبیده، بیمارستان امام علی(علیه السلام) آبادان، بیمارستان امام حسین(ع) و چندین بیمارستان دیگر و نیز نظارت بر حسن اجرای جاده های مهم مواصلاتی مانند امام صادق(علیه السلام)، جمهوری اسلامی و ... که در سرنوشت جنگ تاثیر به سزایی داشتند). با توجه به دو هویت بودن قرارگاه مزبور، علاوه بر پشتیبانی و نظارت بر پروژه های وزارتخانه های شرکت کننده در جنگ، نسبت به اجرای پروژه های مهم و مورد نیاز جبهه نیز با همکاری دو تیپ مهندسی رزمی کوثر و ابوذر و گردان مستقل فاطمه الزهرا(سلام الله علیها) اقدام می کرد. احداث جاده ها و پلهای متعدد خاکی در هورها و جزایر خیر شمالی مانند جاده های شهید همت، شهید جولایی، قمر بنی هاشم(علیه السلام) (در منتهی الیه جزیره جنوبی) و احداث سد خاکی بسیار مهم و استراتژیک فاطمه الزهرا(سلام الله علیها) در منطقه چوبیده بر روی رودخانه بهمن شیر نزدیک دهانه خلیج فارس و نیز سایتهای متعدد موشکی و طراحی و تولید سنگرهای اجتماعی – که بعدها از شهادت ایشان به سنگر شهید صفوی معروف شد – و همچنین احداث کانالهای متعدد دفاعی و مقرهای پشتیبانی و تامین شن و ماسه مورد نیاز کلیه پروژه های جنگ، از اهم فعالیتهای و تلاشهای شبانه روزی مجموعه برادرانی است که با مدیریت این شهید بزرگوار باعث پیروزیهای تعیین کننده ای در صحنه های دفاع مقدس گردیدند.

وزارت سپاه یک کار مهندسی عظیمی کرد

عملیات خیبر

نقش مهندسی وزارت سپاه در عملیات خیبر با حضور **شهید صفوی** و **شهید جولایی** به گونه ای تاثیر گذار بود که بعد از آن، شهید صفوی به عنوان مدیری شاخص و توانمند در عرصه مهندسی-رزمی جنگ برای فرماندهان شناخته شد. شهید صفوی درباره **نقش مهندسی وزارت سپاه در عملیات خیبر** اینگونه می گوید:

((برادرانی که ارتباط داشتند و دارند با جبهه های جنگ، مطلع هستند که بعد از تشکیل وزارت سپاه، ما یکی از بزرگترین حمله هایمان را به جنود شیطان، تحت عنوان اسم مقدس عملیات خیبر داشتیم، و در این عملیات خیبر که به فتح نیمی از حورالعظیم و آبراه های آن، که ارتباط ما را با عراق بهتر می کرد و هم چنین جزایر مجنون شمالی و جنوبی منتهی شد، **وزارت سپاه یک کار مهندسی عظیمی کرد**. من حالا آن ابعاد سیاسی قضیه را که این کار عظیم مهندسی به اسم دیگر دوستانمان تمام شد کاری ندارم، منتهی آن **پل شناور ۱۳ کیلومتری**، نصب این پل با **زحمات طاقت فرسای برادران وزارت سپاه** بود و خدا رحمت کند تمام شهیدان مان را خصوصا برادرمان مرحوم **حاج آقا سید عباس جولایی** را که چقدر زحمت کشید و... **اولین نمود تشکیلاتی مهندسی وزارت سپاه در عملیات خیبر بود**، تحت عنوان همان پل خیبر، و همه بچه ها هم در آن دخیل بودند... و بعد از عملیات خیبر توسط فرماندهی محترم قرارگاه خانم الانبیاء، یک ابلاغ کاری شد به معاونت مهندسی وزارت سپاه، برای یک سری کارهای مهندسی در منطقه جنوب، که البته اکثر این کارها ایجاد آمادگی بود برای عملیات بدر. ده، دوازده تا بیمارستان صحرایی بود، نصب یک تعداد زیادی **دکل های دیده بانی به ارتفاعات بلند** بود، یک چیزی حدود **پانصد کیلومتر جاده سازی** بود، **پدهای هلیکوپتر** بود، **باند فرودگاه** بود، **دژ** بود و بسیار کارهای عظیمی بود.))

برادران رزمندگی ما در جبهه نیز پذیرش این ها را نداشتند

ورود دستگاه های دولتی به جبهه

یکی از خدمات بزرگ شهید صفوی در عرصه مهندسی جنگ، ایجاد و بستر حضور نیروهای مهندسی وزارتخانه های دولتی و امکانات و تجهیزات آنها در مهندسی، رزمی جنگ بود. ایشان به خوبی توانست، توانمندی های وزارتخانه های دولتی را وارد عرصه مهندسی جبهه نماید. تفکر، مدیریت و نوع مواجهه شهید صفوی با مشکلات و موانع ورود دستگاه های دولتی به جبهه ها، سبب سهولت حضور آنها در عقبه جبهه ها گردید. ایشان در این باره می گویند:

((مسائل متعددی بود تا شد این ها را **قانع بکنیم** که بیایند و بایستند و ما تسهیلات لازم را برای شان ایجاد بکنیم. حالا مشکلات خود ما یک طرف، **برادران رزمندگی ما در جبهه نیز پذیرش این ها را نداشتند**. خواهی نخواهی وقتی یکی می خواهد که در جبهه کار بکند، **بایستی که با فرهنگ جبهه عجین بشود**، شما می خواهید از دژبانی عبور کنید و وارد منطقه شوید، ... خوب، بعضی از دوستان غیر رزمنده، که ظواهر اسلامیشان هم درست نبود، **روزهای اول، با محاسن مرتب و متفاوت از عرف جبهه، وارد شدند**. و ما می خواستیم در هر صورت در جبهه از ایشان استفاده کنیم. تخصص داشتند، امکانات داشتند، والحمدلله نیز علی رغم همه مشکلات، این مسائل حل شد. ولی ما خیلی تلاش کردیم تا برادران مهندسی - رزمی جبهه و برادران عزیز جهادمان، قانع شوند به حضور آنها در جبهه. **آن ها معتقد بودند که استفاده از این نیروها نمی شود، و می گفتند شما فقط امکاناتشان را بگیرید** و بعضا امکاناتی که اینها داشتند در دست ما و سیستم سپاه و سیستم جبهه نگه داری نمی شد و نمی شود و بعضا کارهایی که این ها می خواستند انجام دهند از توان فنی ماها خارج بود،...))

سکوهای پرتاب موشک را ایشان طراحی و اجرا کردند

سردار فضلی درباره نقش شهید صفوی می گویند : ((**پل بعثت** به روی رودخانه اروند، توسط رزمندگان اسلام احداث شد، که نقش شهید صفوی در احداث این پل کاملاً بارز بود. **اسکله** هایی که در عملیات های دیگر مورد نظر بود، یا **سکوهای پرتاب موشک** را ایشان طراحی و اجرا کردند. در بعضی از پروژه ها چندین هزار نیرو باید مأموریت انجام می دادند، همراه **چند صد مهندس ماهر و زبردست**، که ایشان باید هدایت شان می کردند.))

همچنین **سردار مبلغ** درباره پروژه های اجرایی به فرماندهی ایشان می گویند : ((**احداث سکوهای موشکی هاگ**، که عراقی ها و همچنین آمریکایی ها و متخصصان شوروی به کمک ماهواره های جاسوسی شان، هم نتوانسته بودند بفهمند، بر عهده ایشان بود.)) و نیز ((در طول پربار خدمت ایشان، **سه تیپ مهندسی** تشکیل شد. ایشان تیپ های مهندسی-رزمی کوثر، شهید همت و تیپ مهندسی فاطمه الزهرا(سلام الله علیها) را تشکیل داد.))

مهندس اصغر امینی معاونت نظارت قرارگاه صراط، اسامی دیگر پروژه های احداث شده توسط قرارگاه صراط المستقیم را به شرح : **بزرگراه امام صادق(ع)** (جاده ساحلی)، **احداث پل خاکی شهید سلیمی**، اجرای **پل بیلی تله زنگ** (راه آهن)، طرح و اجرای **انواع سنگرهای بتونی پیش ساخته** در مناطق عملیاتی و ایجاد مقر های فرماندهی پیش ساخته، احداث **جاده های مواصلاتی در غرب کشور** و ... معرفی می کنند.

دیگر بهداری گفت جا نداریم

شهید صفوی به بعد روانی پروژه های مهندسی در **افزایش روحیه رزمندگان** ایران اسلامی بسیار اهمیت می داد، مانند احداث بیمارستان ها و آسفالت جاده ها. نموده های این موضوع را می توان در قسمتهایی از سخنان ایشان نیز دنبال کرد. ایشان می گویند: ((الحمد لله ما می بینیم که **بیمارستان حضرت امام رضا (ع)** که **اولین کار مهندسی** وسیع بود، و بیمارستان بتونی پیش ساخته بوده، **در مقایسه با بیمارستان حضرت خاتم** در سه راهی فتح که در عملیات خیبر استفاده شد، **زمین تا آسمان متفاوت** است. **بیمارستان فاطمه الزهراء (س)** در منطقه عملیاتی والفجر ۸ در مقایسه با بیمارستان حضرت خاتم زمین تا هفت آسمان متفاوت است. ما در بیمارستان حضرت خاتم یک گلوله توپ آمد در محوطه بیمارستان، نزدیک سنگر منفجر شد، سه تا دکترهای ما را شهید کرد، ولی در بیمارستان فاطمه الزهراء (س) در ولفجر ۸، بمب ۱۰۰۰ پوندی روی سقف بیمارستان منفجر شد و هیچ خساراتی متحمل نشدیم. سه تا دانه از این فریم ها پنج سانت قوس برداشت، روی اتاق داروخانه بود. این خبر توسط همین برادرهای دکتر ما وقتی توی مملکت پیچید که بیمارستان روی سرش بمب منفجر شد و خراب نشد، **یک هفته بعد آن قدر دکتر آمد، که دیگر بهداری گفت جا نداریم** نگه داری کنیم، ... یا جاده هایی که ساخته شد، من خدمت شما عرض بکنم، در **عملیات خیبر** برادرانی که بودند، بچه هازانویشان **توی گل بود و سوار قایق ها شدند** و عملیات را شروع کردند. در **عملیات بدر** بچه ها تماما تا اون لب اسکله ای که ایجاد شده بود و توسط خود بچه های صراط هم احداث شده بود، قشنگ **گل و بلبل با اینکه بارندگی هم شده بود از ماشین پیاده شدند** بر اسکله، اسکله در حور بود، چند صد متر پیش رفته بود، رفتند روی اسکله سوار قایق شدند و حرکت کردند. و ما می بینیم که مثلاً همراه با پیشرفت این قضیه در بدر در پد جنوبی جزیره شمالی، یعنی ضلع جنوبی جزیره شمالی مجنون، که به فاصله ۳ کیلومتری دشمن و در دید و تیر مستقیم دشمن است، آسفالت گردیده، یک **انگیزه های روحی** در جبهه با این حرکت دمیده شد، یعنی ما هم اکنون آسفالت را تا اینجا بردیم، بیمارستان صحرایی را که همیشه سعی می شده از آتش و بمب و این ها دور باشد، به خاطر استحکاماتی که در آن ایجاد کرده ایم، جلوتر احداث نمودیم که مجروح زودتر به بیمارستان برسد، دکل های دیده بانی که برادران عزیز رزمنده ما خودشان تهیه می کردند و استفاده می کردند، هم اکنون **از ۲۰ متر تا ۶۰ متر ارتفاع داده ایم**)).

به ندرت موفق به دیدن خانواده خود می شد

شهید صفوی واقعاً انسان **خستگی ناپذیری** بود؛ با اطمینان می توان گفت که **روزی ۱۸ الی ۲۰ ساعت کار می کرد**. بسیاری از اوقات خواب وی در طول مسیر و در جاده ها روی صندلی ماشین بود و **میزان استراحت او، به حد فاصل دو کار در بین راه بستگی داشت**.

از خصوصیت دیگر ایشان **صبر و خویشتن داری در جنگ** بود و با وجود فشارهای کار مهندسی جنگ و مسئولیت سنگینی که بر دوش ایشان بود، **یک بار دیده نشد که عصبانی شود** و به کسی تندی کند. **عموماً چهرهٔ بشاش و صمیمی و اخلاقی خوش داشت**.

غیر از کار سخت و طاقت فرسای مهندسی، **به کار فرد فرد بچه ها رسیدگی می کرد** و سعی داشت مسائل پرسنل خود را حل کند و به مشکلات برادران در حد مقدمات رسیدگی نماید. از طرفی به دلیل حضور مستمر در جبهه و مشغله و مشکلات کاری زیاد، **به ندرت موفق به دیدن خانواده خود می شد**.

شهید صفوی نسبت به بسیجی ها بشدت عشق می ورزید و آنها را خیلی قبول داشت و می گفت: **ما باید جان خود را فدای بسیجی ها کنیم**.

آخرین باری که برای دیدن خانواده رفته بود، صحنه بسیار عجیبی اتفاق افتاد. هنگام خداحافظی، پسر کوچک این شهید بزرگوار به برادر بزرگترش گفته بود: **بابا را ببوس که می رود و شهید می شود و ما دیگر بابا را نمی بینیم**. **دختر کوچکش جلو ایشان را گرفته بود و با حالت گریه می گفت: بابا یک روز دیگر پیش ما بمان تا اقلأ تو را سیر ببینیم**. **ما تو را هیچ وقت سیر ندیدیم**.

در حال و هوای دیگری سیر می‌کرد

شهادت

عملیات کربلای ۵ شروع شد. سنگرهای برادران مسئول توپخانه آنطور که شایسته بود مورد دلخواه و پسند شهید صفوی قرار نگرفت. وی با ناراحتی به قرارگاه رفت و **طرحی جدید** را طراحی و برای اجرا ارایه کرد با اتمام عملیات، قرار شد ایشان جهت انجام مأموریتی به تهران برود. همه در پایگاه یکم شکاری منتظر بودیم تا به اهواز برویم ولی سید محسن **در حال و هوای دیگری سیر می‌کرد**. او دائم مشغول ذکر و دعا و گریه بود. پرواز به تأخیر افتاد گویا همه چیز دست به دست هم داده بود تا یک‌بار دیگر صحنه زیبای بندگی سید محسن به تصویر در آید. **او از این فرصت استفاده کرد و قامت به قیام و قنوت آراست**. یک ساعت گذشت و همه پای در رکاب پرواز نهادند. صفوی پس از انجام مأموریت به همراه تعدادی از برادران ارتشی با یک فروند هواپیمای «**جت فالکن**» به مقصد پایگاه هوایی امیدیه پرواز کرد و در آسمان **حوالی منطقه امیدیه با اعلام وضعیت قرمز هواپیما مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت** و سید محسن در مسیر الهی پای بر صراط مستقیم نهاد و راهی که او را از کهکشان شهادت به آسمان سعادت رهنمون ساخت و او که با احداث جاده‌ها راه را برای رسیدن رزمندگان به نقطه رهایی هموار می‌ساخت، خود با رهایی از قفس تن، راه شهادت را نیز همچنان برای مشتاقان باز گذاشت.

منبع: کتاب ره‌یافتگان وصال

تمام بدنش سوخته بود

در فراق یار

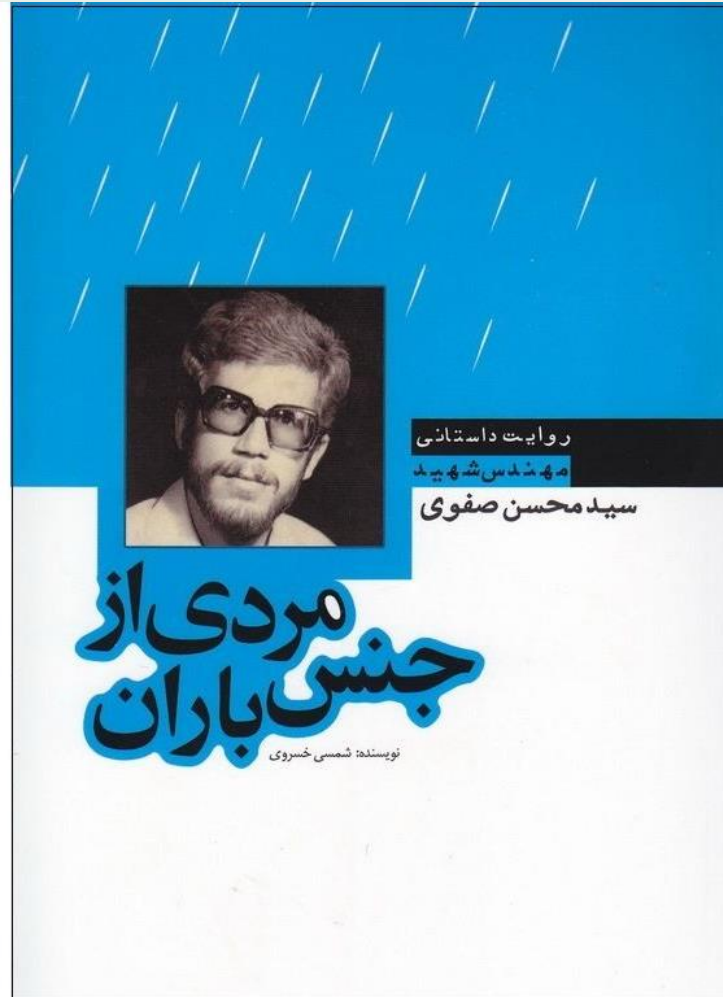
محمد مهدی مدام بی‌قراری می‌کرد و پدرش را می‌خواست. با خودم گفتم، اگر سید محسن تماس گرفت می‌گویم محمد مهدی را با خودش ببرد. تا اینکه برادرم تماس گرفت و گفت: «حال مادر خوب نیست، باید به اصفهان بیایی. من منتظر تماس آقا محسن بودم.» به برادرم گفتم: «اگر خبر شهادت پنج برادرم را بدهند، تا با آقا محسن صحبت نکنم، به اصفهان نمی‌روم.»

یک ساعت بعد برادرم به منزلمان آمد و در مقابل اصرار من گفت: «شاید سید به مأموریت رفته باشد، و نتواند با شما تماس بگیرد. **دل‌م لرزید**، فوراً با قرارگاه تماس گرفتم: «**از لحن صحبت متوجه شهادت سید شدم.**» **سرم گیج رفت**، گوشی را رها کردم و فریاد زدم: «**بچه‌ها بابا**» به اصفهان که رسیدم اول رفتم معراج، مطمئن و استوار کنار پیکر محسن نشستم. تمام بدنش سوخته بود، با دستم صورتش را پاک کردم، احساس کردم به من می‌خندد. از صورت نورانی و مهربان محسن، خجالت کشیدم حرفی بزنم، نه سال و سه ماه و سیزده روز زندگی مشترک به پایان رسید و من فقط ده ماه کنار سید محسن بودم. **زندگی و مرگ آمیخته به هم است.** اما چه زیباست مرگی شیرین که به شوق دیدار پروردگارت از عشق او بسوزی و خاکستر وجودت ققنوسی شود و علم به زمین افتاده‌ات، را بر فراز دشت‌ها به اهتزاز در آورد.

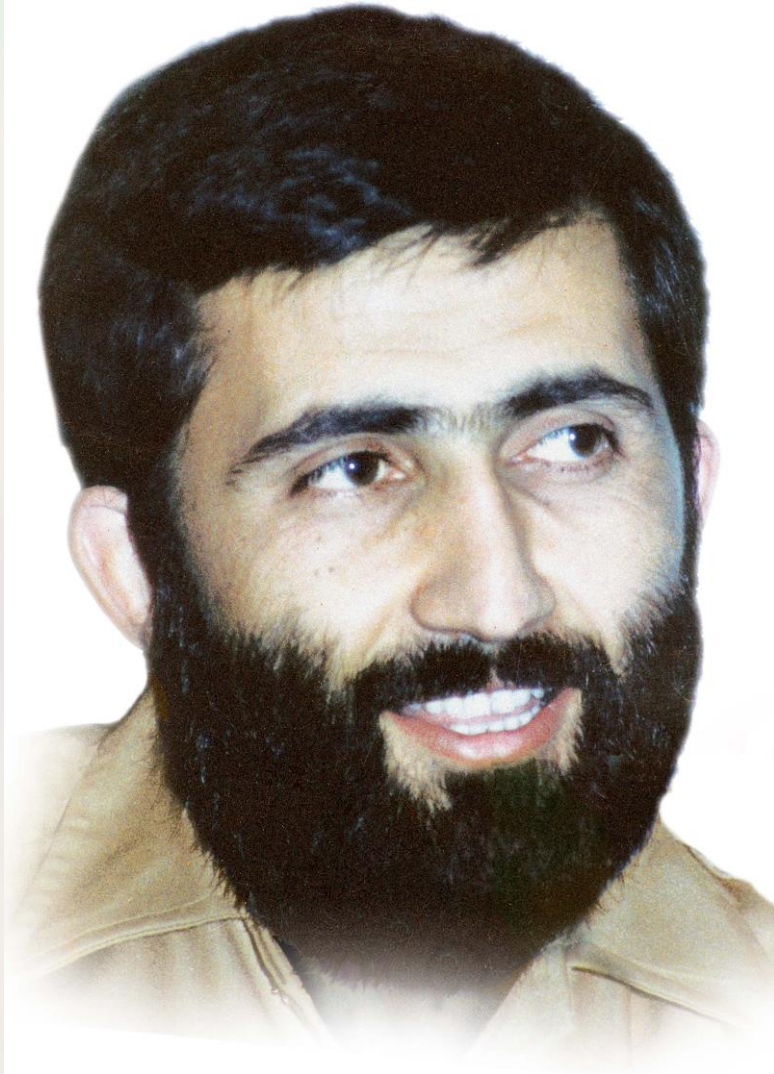
منبع: کتاب شمع صراط، راوی: همسر شهید

مردی از جنس باران

"کتاب حاضر، روایتی است داستانی از زندگی و شهادت مهندس شهید «سید محسن صفوی» که به کوشش «ستاد کنگره مهندسين شهيد» تدوين گردیده است. نگارنده در آن به شرح زندگی، **فعالیت های انقلابی و تلاش ها و مبارزات** وی در دوران دفاع مقدس پرداخته و نحوه شهادت او را بیان کرده است."



شهید سید محمدتقی رضوی؛ فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء



سید محمدتقی رضوی در سال ۱۳۳۴، در شهر مقدس **مشهد** و در خانواده‌ای مذهبی و متدین از سلسله‌ی جلیله‌ی **سادات** دیده به جهان گشود.

تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را گذراند و وارد دبیرستان شد. در کنار تحصیل به ورزش نیز پرداخت و به عنوان عضو رسمی **تیم والیبال ابومسلم** در مسابقات مختلف شرکت می‌کرد. در یکی از مسابقات، قرار بود از دست پسر **شاه ملعون** مدال دریافت کند، که از این کار **خودداری** نمود. پس از اخذ دیپلم وارد **انستیتو راه و ساختمان** شد و به ادامه‌ی تحصیل پرداخت.

پس از فارغ‌التحصیلی پدرش پیشنهاد کرد، که برای ادامه تحصیل به **خارج از کشور** برود، اما او گفت: **حاضر نیستم لحظه‌ای از عمرم را در خارج از کشور بگذرانم.** در سال ۵۶، برای انجام خدمت سربازی راهی تهران شد و پس از گذراندن دوره‌ی آموزشی به مشهد منتقل گردید. با اوج‌گیری انقلاب شکوهمند اسلامی و فرمان امام خمینی(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها او نیز در اطاعت از امام **از پادگان فرار کرد** و سربازان دیگر را نیز به این کار تشویق نمود. از جلسات سیاسی و مذهبی رهبر معظم انقلاب و شهید هاشمی‌نژاد بهره‌ی فراوان می‌جست.

در تهران دوام نمی آورد و به جبهه ها برمی گشت

در خوش رویی و خوش خلقی سرآمد آشنایان و دوستان بود. به امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی عشق می ورزید و در زمان پیروزی انقلاب فعالانه به پخش و تکثیر نوارها و عکس های حضرت امام خمینی (ره) می پرداخت. در پاک سازی شهر مشهد از لوٹ وجود عوامل طاغوتی و ساواکی نقشی فعال داشت. پس از این که پرونده های افراد انقلابی، که در دست ساواک بود، به دست مردم افتاد، معلوم شد که وی در لیست اعدای رژیم ستم شاهی قرار داشته است. پس از پیروزی انقلاب، بقیه ی خدمت سربازی خود را در کمیته ی انقلاب اسلامی گذراند و با شکل گیری جهاد سازندگی خراسان به عضویت این نهاد در آمد و از اعضای فعال آن شد.

شهید سید محمدتقی رضوی جهادگری مخلص و مؤمن و انسانی آرام با روحیه ای قوی و زاهدی متعبد و رزمنده ای عاشق بود.

از خصوصیات بارز اخلاقی ایشان مهربانی و متانت بود. او با درک مفاهیم ارزشمند اسلام از تقوا و ایمان بالایی برخوردار بود و در طول عمر خویش هیچ گاه از خدمت به مردم و انقلاب غافل نشد. خدمت برای محرومین را عبادت می دانست و تکیه کلامش این بود: ما هر چه داریم از محرومین و زحمت کشان روستاهاست.

در حالی که هنوز ۲۰ روز از جنگ نگذشته بود، عازم جبهه ها شد و در ستاد شهید چمران به دفاع از کیان نظام پرداخت. پس از چند ماه به مشهد بازگشت. در سال ۱۳۶۰ ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد و به همراه همسرش به اهواز رفت و در ستاد کربلا مشغول خدمت به رزمندگان اسلام شد. در همین زمان مسئولیت ستاد مرکزی جنگ جهاد بر عهده ی وی گذاشته شد، اما از آن جایی که عاشق جبهه ها بود، در تهران دوام نمی آورد و به جبهه ها برمی گشت.

با تصرف توپخانه‌ی دشمن به پیروزی عظیمی دست یافتند

رضوی به رغم داشتن مسئولیت بالا، هر جا که احساس نیاز می‌کرد، فوراً وارد عمل می‌شد، از **زدن خاکریز با لودر و بولدوزر** تا ایجاد **جاده و پل**. به عنوان اولین تجربه در امر مهندسی و رزمی، در عملیات «**طریق القدس**» جاده‌ای ابتکاری از پشت تپه‌های «الله اکبر» احداث کرد، که نیروهای رزمنده با استفاده از آن جاده، دشمن را دور زده و با **تصرف توپخانه‌ی دشمن به پیروزی عظیمی** دست یافتند. رضوی با پشتکار و ابتکار فراوانی که در عملیات‌های گوناگون از خود نشان داد، توجه مسئولان و فرماندهان جنگ را جلب می‌نمود.

با شروع عملیات فتح‌المبین یک **تیم قوی مهندسی** به سرپرستی رضوی با وجود موانع و مشکلات بسیار **حدود ۲۰۰ کیلومتر از منطقه عشق آباد عبور** و با شکافته شدن تپه‌های زلیجان توسط این تیم نیروهای اسلام به توپخانه دشمن دست یافتند و این همه میسر نبود مگر با اراده و عزم آهنین شهید رضوی و دیگر هم‌زمانش که با توکل بر خدای سبحان زحمات فراوانی را متحمل شده و موفق و پیروز از کار درآمدند. در مسیر عشق آباد در کوه‌های تپه چشمه که دشمن با اتکاء به کوه‌ها اصلاً امکان نفوذ حزب‌الله را نمی‌داد و هیچ نیروئی در آن محور نگذاشته بود، عبور تیم مهندسی از کوه‌های متکی به اراده‌ای بود که از درون رضوی می‌جوشید. آنگاه که رزمندگان اسلام از آن جاده عبور کرده و در **بزرگترین سایت هوایی منطقه** مستقر شدند رضوی نتیجه تمام تلاشی را در صحنه‌ای خلاصه کرد که بسیجی بر روی سایت مستقر شد. او در همان زمان در کنار سایت پیام رهبرش را که جمع‌بندی تمام عملیات فتح‌المبین بود شنید و گفت: خدایا تو را شکر که این بنده گناهکارت در عملیاتی شرکت داشت که فتح الفتوح بود.

با همه خانواده‌اش آمده بود

رضوی عملیات به عملیات و نقطه به نقطه جنگ را دنبال می‌کرد، او آمده بود تا با خدای خویش میثاق ببندد که تا دفع شرّ صدامیان از پا ننشیند و لذا با تمامی یارانش، با همه خانواده‌اش آمده بود با پدرش که، چون کوهی استوار از رانندگی آمبولانس‌های حمل مجروحین حضور در جنگ را شروع کرده بود، با برادرش، با همسرش و با همه آن‌ها که می‌توانستند در جنگ حضور یابند، آمده بود تا به این مهم بپردازد.

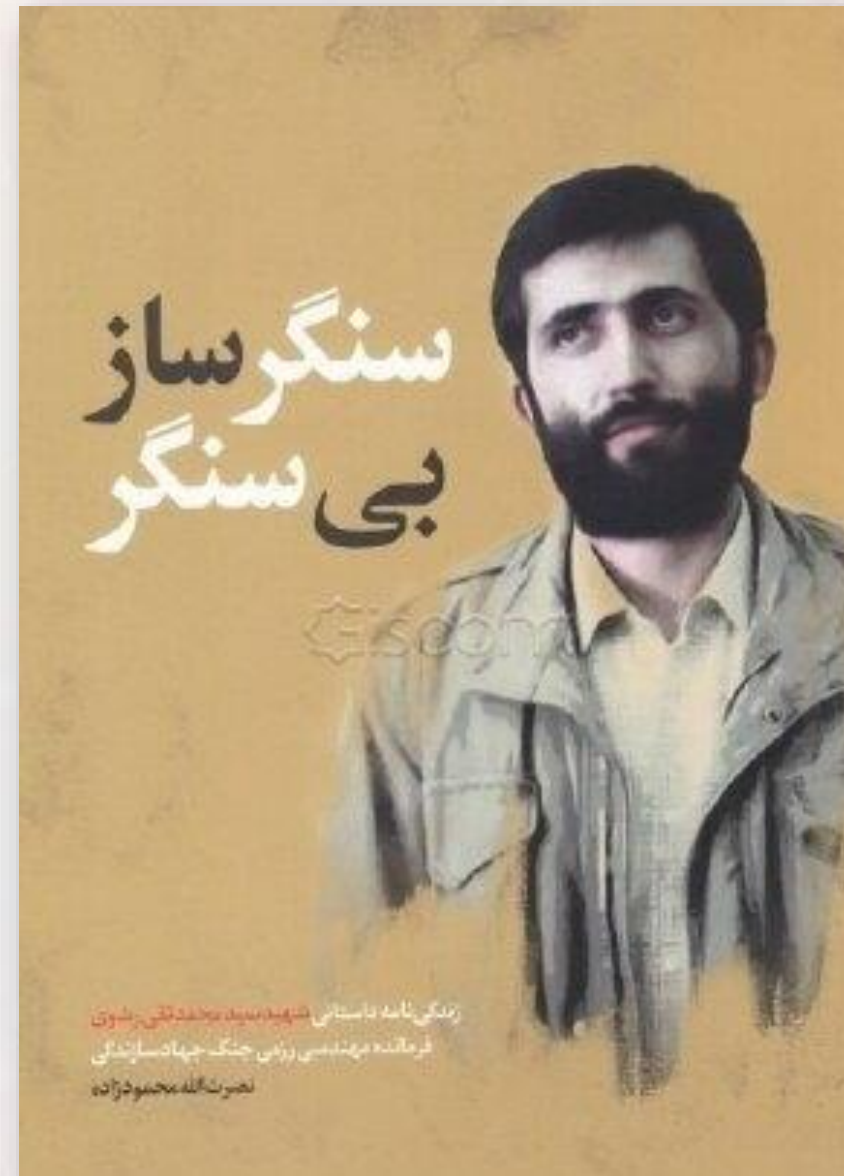
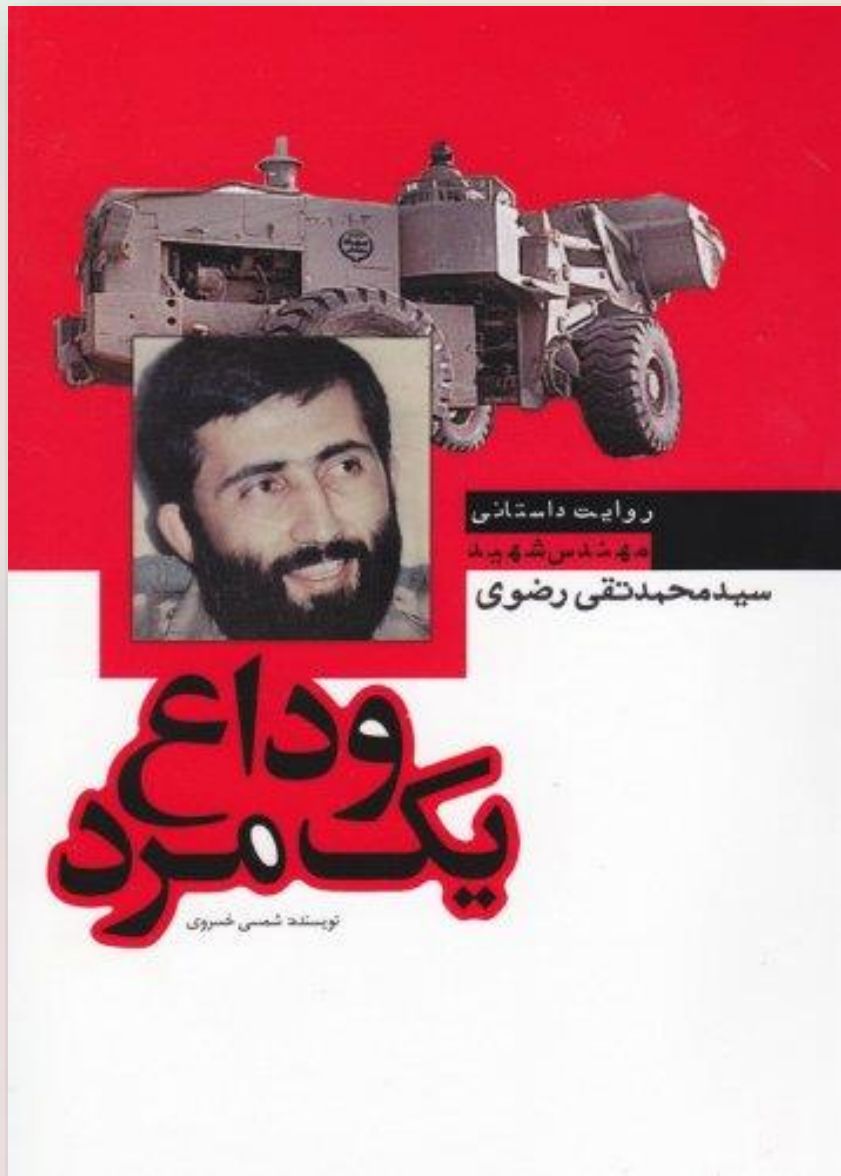
در عملیات بیت‌المقدس و دیگر عملیات‌های ظفرمند سپاه اسلام شهید رضوی حضور همه‌جانبه داشت؛ و چه آن زمان که بنا به ضرورت جنگ مسئولیت ستاد مرکزی پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی را پذیرفت و جهت حمایت و پشتیبانی از رزمندگان اسلام این ستاد را سازمان داد و چه آن هنگام که با توجه به نیاز جنگ شهید رضوی در معاونت قرارگاه مهندسی رزمی خاتم‌الأنبیا (ص) حضور یافت و با تجارب و اطلاعات فراوانی که در امر مهندسی داشت در هماهنگ نمودن عملیات‌های مهندسی رزمی در منطقه جنوب و غرب کشور نقشی بسیار حیاتی و حساس ایفاء نمود.

آنها را در سخت‌ترین شرایط تنها می‌گذارد

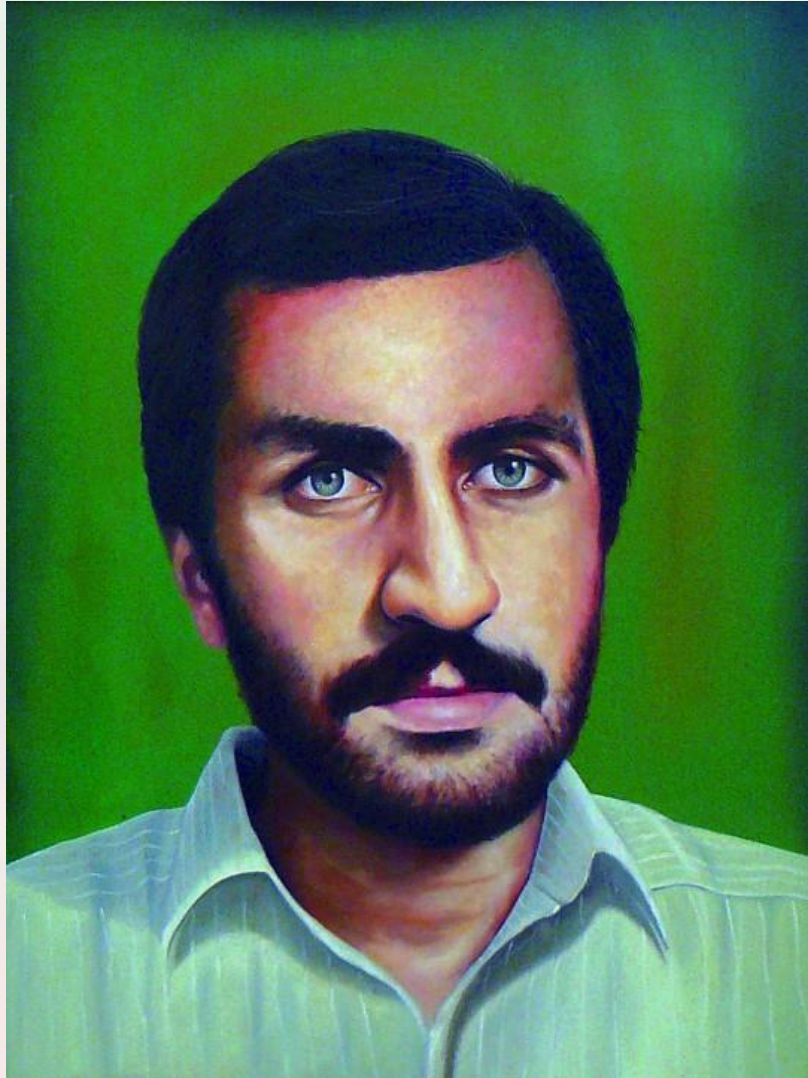
وی پس از ماه‌ها خدمت در مسئولیت فرماندهی مهندسی جهاد سازندگی، به عنوان مسئول ستاد کربلا و فرماندهی مهندسی جنگ جهاد سازندگی به معاونت فرهنگی قرارگاه مهندسی- رزمی قرارگاه خاتم‌الانبیاء(صلی‌الله علیه و آله و سلم) منصوب شد و به هدایت مهندسی- رزمی جنگ پرداخت.

عملکردش در امر مهندسی- رزمی بر این استوار بود که: هر قطره عرقی که قبل از عملیات در امر مهندسی- رزمی ریخته شود، در میدان جنگ، خون‌های کمتری بر زمین خواهد ریخت. او به هنگام شناسایی منطقه‌ی عملیاتی کربلای ۱۰ در ارتفاعات کوه‌های سردشت بر اثر انفجار گلوله‌ی تویی، در روز سوم خرداد ۱۳۶۶، ترکش سینه‌اش را چاک کرده بود و پایش بشدت مجروح شده بود، ولی او در حال و هوای خودش بود، زیرا بدون احساس هیچ دردی چشم به آسمان دوخته و لبخندزنان گذشته‌اش را به یاد می‌آورد. او رو به درگاه خدا از نعمتی که نصیبش شده بود به التماس افتاده بود و در این بین عده‌ای از هم‌زمانش به کمکش آمدند، ولی او مانع شد و خیلی آرام گفت: فایده‌ای ندارد زحمت نکشید من در آغاز راهی قرار گرفته‌ام که هفت سال دنبالش بودم. مرا تنها بگذارید و تکانم ندهید؛ و لحظه‌ای بعد زیر لب حمزه پسرش را صدا زد که همیشه در خانه چشم انتظارش بود. انگار دوست داشت آن رازی را که هیچ‌وقت نتوانسته بود به او و مادرش بگوید افشاء کند تا بداند برای چه عشقی دست از زندگی کشیده بود و آنها را در سخت‌ترین شرایط تنها می‌گذارد. انگار حمزه را به میدان دعوت می‌کرد تا جای خالی خود را پر کرده و تا آخرین لحظه عمر جنگ را سرلوحه تمام کارهایش قرار دهد.

شهید سید محمدتقی رضوی؛ فرماندهی مهندسی رزمی قرارگاه خاتم الانبیاء



شهید محمد طرحچی؛ بنیانگذار فرماندهی پشتیبانی - مهندسی جنگ



شهید محمد طرحچی، بنیانگذار، مؤسس و فرمانده پشتیبانی - مهندسی جنگ است. او در نخستین روز از بهار ۱۳۳۲ در شهر مشهد متولد شد. از آنجا که محمد از استعداد و هوش سرشاری برخوردار بود، دوران دبیرستان را به سرعت و با درخشش پشت سر گذاشت و پس از دریافت دیپلم و سپس قبولی در کنکور در رشته مکانیک به دانشگاه «پلی تکنیک تهران» راه یافت. از بدو ورود به دانشگاه با عضویت در انجمن اسلامی، فعالیت مبارزاتی‌اش را علیه رژیم پهلوی آغاز و مطالعات و شناخت خود را نیز عمیق‌تر کرد. در زمان انقلاب در راهپیمایی‌ها و تظاهرات و پخش اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها شرکتی فعال داشت. به کار و فعالیت مهندسی از نوع دفتری رغبتی نشان نمی‌داد اما زمانی که کار راه‌سازی خوزستان به او پیشنهاد شد استقبال کرد و پذیرفت.

مدت های طولانی موفق به دیدار خانواده اش نمی شد.



زیرکی در فعالیت های انقلابی
جهادگر شهید «حسین ناجیان» هم سنگر شهید طرحی درباره فعالیت های سیاسی - مذهبی وی گفته است: «زمان تحصیل در دانشگاه نیز خیلی ها فکر می کردند محمد، بچه سر به زیر و ساده ای است و کاری به سیاست ندارد، اما محمد چنان زیرکانه کار می کرد، که حتی ساواک که در آن موقع در دانشگاه بسیار فعال بود، نتوانسته بود کوچک ترین رد پایی از محمد به دست آورد.» محمد پس از اتمام تحصیلات دانشگاهی و گرفتن **مدرک کارشناسی در رشته مکانیک**، در یک **شرکت راه سازی** در استان خوزستان مشغول به کار شد. وی در جریان انقلاب اسلامی، **همه توان خود را صرف پیروزی آن کرد**. او به همراه سایر مبارزان در همه راهپیمایی ها و تظاهرات شرکت می کرد و در پخش اعلامیه و شب نامه ها برای رساندن پیام انقلاب، از هیچ کوششی فروگذار نبود. با آغاز بهار پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۵۷، برگسترده گی خدمات شهید طرحی افزوده شد؛ با فرمان تاریخی حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل جهاد سازندگی، در فاصله **کمتر از ۵ روز**، به جهادگران جهاد سازندگی پیوست و برای یاری رساندن به محرومان و مستضعفان روستایی، با تمام وجود همت می گماشت به نحوی که **گاه مدت های طولانی** موفق به دیدار خانواده اش نمی شد.

نقش به سزایی در زرهی کردن بلدوزرها در جبهه ها داشت

زیرکی در فعالیت های انقلابی
در ابتدای جنگ تحمیلی در جبهه های جنوب حاضر شد و بخش عظیم **کار مهندسی جبهه** را بر عهده گرفت
شب و روز برایش فرقی نداشت و مدام به کار مشغول بود.
فیلمبرداران بسیاری تلاش می کردند تا فیلمی از فعالیت هایش تهیه کنند. اما او نمی پذیرفت همیشه می گفت
ما کاری نمی کنیم ما وظیفه مان را انجام می دهیم. وی نقش به سزایی در **زرهی کردن بلدوزرها** در جبهه ها
داشت. نخستین خاکریزهایی که در مناطق عملیاتی زده شد به همت او بود. با استفاده از **ماشین آلات سنگین**
به **ساخت سنگر و خاکریز** مشغول می شد. پیش از عملیات «ثامن الائمه»، ستاد پشتیبانی مناطق جنگی جنوب
با پیگیریهای مستمر مهندس محمد طرحچی تشکیل شد.
از جمله ابتکارات وی در زمانی که بنیانگذار مؤسس و فرمانده پشتیبانی – مهندسی جنگ بود می توان به
انجام طرح های نظامی مانند: زدن اولین خاکریز توسط بولدوزر در جاده خرمشهر، پیشنهاد طرح ایجاد
جاده در باتلاق را مطرح کرد همچنین ایجاد راه باریکه برای دسترسی به سوسنگرد، **تعمیر قطعات**
آسیب دیده ماشین آلات سنگین اشاره کرد. مهندس طرحچی در مدت ۲۰ روز ساخت جاده های میان حمیدیه،
جاده ی اهواز – اندیمشک را به انجام رساند. طرح **آتش زدن رود کارون و پل مارد** و قطع کردن ارتباط
عراقی ها با شرق کارون از طرح های شهید طرحچی بود.

از هوش سرشاری برخوردار بود

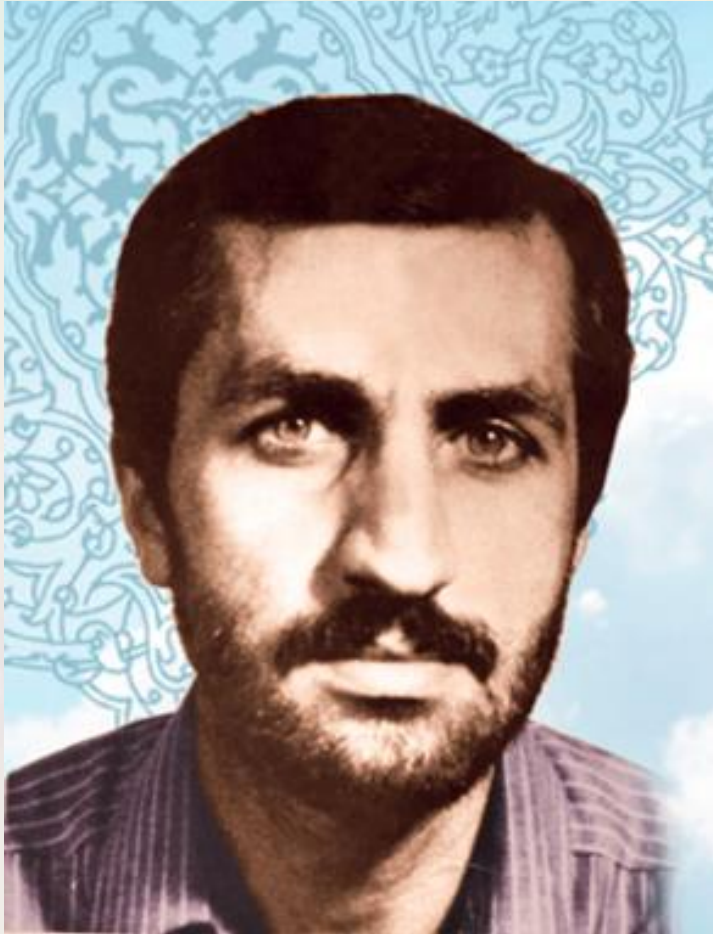
محمد در **ابتدای جنگ تحمیلی** در جبهه‌های جنوب حاضر شد و **قسمت اعظم کار مهندسی جبهه** را به عهده گرفت. شب و روز برایش وجود نداشت ، **دائم مشغول کار بود** . گرچه روزهای اول جنگ در اثر جریان‌ات خائنانه دفاع مقدس مسلمان ایران مظلوم بود ولی این قاطعیت محمد بود که ایستاد و مقاومت کرد و با کمبودها مبارزه کرد در رابطه با شهید طرحی فیلمبرداران بسیار تلاش کردند که فیلمی از ایشان تهیه کنند ، اما او حاضر نمی‌شد . همیشه می‌گفت ما که کاری نمی‌کنیم ما داریم وظیفه خود را انجام می‌دهیم ما خارج از وظیفه‌مان کاری انجام نمی‌دهیم که کاری خارق العاده باشد و احتیاج به فیلمبرداری داشته باشد ...

فعالیت‌های سیاسی ، مذهبی

شهید بزرگوار ، حسین ناجیان هم‌رزم و هم‌سنگر شهید طرحی در رابطه با فعالیت‌های سیاسی ، مذهبی وی می‌گوید:

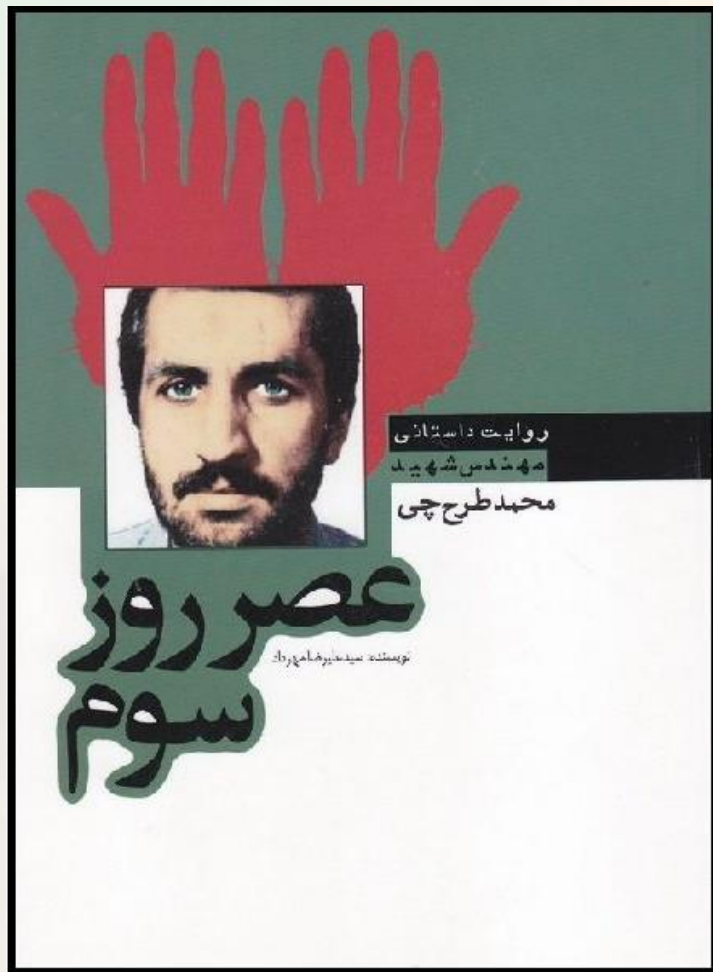
شخصیت سیاسی محمد در دوران دانشگاه شکل گرفت . محمد که از **هوش سرشاری** برخوردار بود ، هوش خودش را در اختیار مکتبش گذاشت. وی از سال‌های ورود به دانشگاه راه خود را انتخاب کرده بود. با استفاده از هوش سرشاری که داشت **توانست تخصص‌های لازم را در مدت کوتاهی بدست آورد** و بعد این تخصص را در اختیار مکتب و انقلاب قرار بدهد ، گرچه زمینه‌های زیادی برای محمد فراهم بود که بتواند مثل سایرین آسوده زندگی کند ولی همه این مسائل را به کنار زد و فقط خدا را و امام و انقلاب را انتخاب کرد .

قنوتی که از آن به آسمان رسید



دوازدهم شهریور عازم منطقه «شحیطیه» بود؛ دائما به راننده خودرو می گفت «سریع تر برو! سریع تر برو! برسیم به منطقه تا ببینیم چه کارهایی باید انجام دهیم»؛ اصرارش بی جا نبود؛ او چیزی می دید و به جایی فکر می کرد که دوستانش تصورش را هم نمی کردند. تقریباً هوا رو به تاریکی می رفت، خودرویشان در رمل گیر کرد. شهید طرحچی در آن موقعیت که آتش سنگین دشمن زیاد بود، **دائماً طرح می داد** و می گفت: «باید فردا چند تراکتور بیاوریم؛ تا جاده را مرمت کنیم.» با پیشنهاد وی همان جا مستقر شدند. شهید طرحچی به دوستانش گفت: «بهتر است اول، نماز بخوانیم.»؛ وضو گرفت و برای نماز آماده شد؛ در آن هنگام، دشمن، تعدادی گلوله منور به هوا شلیک کرد و منطقه، مثل روز روشن شد. شهید طرحچی در حال قنوت نماز مغربش بود، **قنوتی که از آن به آسمان رسید**. یادش نرفته بود که روز سیزدهم باید به خراسان برمی گشت؛ او به وعده اش عمل کرد و در این روز با **سری بریده** و یک قسمت از کتف خود به پابوس امام رضا(ع) رفت و این **بنیانگذار «جهاد سازندگی»** و پشتیبانی – مهندسی جنگ جهاد «خوزستان»، در بهشت رضا(ع) آرام گرفت. شهید طرحچی در این مقطع، **فرماندهی قرارگاه کربلا** را برعهده داشت و براساس اعلامیه شماره ۳۲۴۵۴/ط مورخ ۳/۴/۱۳۷۶ ازسوی مدیرکل امور جهادگران جهاد سازندگی، رده فرماندهی شهید محمد طرحچی هم تراز با فرمانده لشکر به وی اعطا شد.

کتاب عصر روز سوم



کتاب «عصر روز سوم» روایت زندگی و شهادت محمد طرح‌چی فرمانده پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی خراسان است. وی هنگام حضور در جبهه جنوب، بر اساس **قراری** که با خانواده و دوستان می‌گذارد، باید تا **سه روز بعد از قرار**، در **مشهد** باشد و عصر روز سوم، در حالی که در قنوت نماز است، روحش به معبود می‌شتابد تا تنها جسمش به مشهد برود.

شهید عبدالحسین ناجیان؛ مسئول ستاد پشتیبانی مناطق جنگی جنوب



کمتر کسی است که از طریق جهادسازندگی به منطقه جنوب کشور اعزام شده باشد و با نام حسین ناجیان آشنا نباشد. **اعجوبه جبهه‌ها**، مهندس شهید حسین ناجیان یکی از **چهره‌های درخشان جهادسازندگی** و از بنیانگذاران این نهاد شریف می‌باشد.

حسین به سال ۱۳۳۳ در محیط یک خانواده مذهبی در تهران متولد شد. وی همزمان با طی دوران تحصیل در یک **مدرسه اسلامی** با شرکت در جلسات مذهبی به فراگیری اصول اعتقادات و احکام اسلامی زیربنای فکری خویش را شکل می‌داد.

پس از پایان تحصیل دبیرستانی وارد **دانشگاه پلی تکنیک تهران** شده و از همان ابتدا با تلاشی پیگیر و خستگی‌ناپذیر در محیط انجمن اسلامی و مسجد دانشگاه با همیاری برادران هم‌فکر خود باعث ایجاد جو سالمی در محیط دانشگاه شد. **فعالیت‌های وی در برنامه‌های اسلامی دانشگاه** چه در محیط انجمن اسلامی و چه در زمینه تهیه کتاب و چه در برنامه‌های کوهنوردی **کم‌نظیر بود.**

با برخورد های آرام و صمیمانه، خود را در قلب آنها جای داد.



پس از پایان دوران دانشگاه وی از رفتن به سربازی **برای خدمت به رژیم پهلوی امتناع ورزید** و بدین وسیله امکان استخدام در سیستم دولتی را از خود سلب نموده و با همکاری چند نفر از دوستانش به کار **لوله کشی در یک شرکت ساختمانی** مشغول شد. با شروع نهضت به جمع انقلابیون پیوست و پس از پیروزی نیز دست از تلاش برنداشت.

وی با شناختی که از قرآن و تفاسیر آن داشت دریافته بود اسلام ماوراء آن چیزی است که در رژیم سابق تبیین میشه. حسین با دوستانش طی جلساتی که داشتند به این نتیجه رسیده بودند که **دانشگاه شاه خائن**، ملت را بسوی **نابودی و انحراف** کشانده است و مکتب را نابود کرده و بوشین وارونه ای را با اسلام در جامعه رواج داده است. **پیروزی انقلاب نقطه کمالی** در زندگی حسین بود. وی از این پس با توانی بیشتر به صحنه آمده و با اشتیاق تمام به حل معضلات کارگری پرداخت و در زمانی که بازار شعارهای توخالی چپ و راست گرم بود و از هر طرف کارگران عزیز این مرز و بوم را هدف قرار داده بودند حسین با طرح شعارهای اسلامی و بردن فرهنگ اسلامی به داخل کارخانه زندگی پربار خویش را با بخشی دیگر از امت قهرمان پیوند زد. وی ضمن **کوشش های خستگی ناپذیر و کار شبانه روزی در بین کارگران با برخوردهای آرام و صمیمانه، خود را در قلب آنها جای داد.**

به «حسین فنی» مشهور شده بود

آغاز جنگ تحمیلی، سر آغاز **تکامل و عروجی** دیگر در زندگی حسین بود. با شروع جنگ او دیگر **آرام و قرار نداشت** و مرغی در قفس را می‌مانست که منتظر فرصتی برای آزادی باشد. بالأخره لحظه موعود فرارسید و او در **آبانماه سال ۵۹** بسوی اهواز پر کشید و در کنار دوست دیرین خود **شهید محمد طرحی** نطفه‌های **ایجاد ستاد پشتیبانی مناطق جنگی جنوب** - که بعدها به پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی تبدیل شد - را بنیان نهادند. ستاد پشتیبانی در آغاز از چند تعمیرگاه خودروهای خراب شده **جنگی** تشکیل می‌شد. حسین با ارتباطی که با کارخانجات داشت در بردن کارگران در تخصص‌های مختلف به جبهه نقش زیادی داشت. حسین در سمت **مدیریت تعمیرگاه‌های جهاد**، با برخورد‌های مناسب خود کارگران مکانیک و راننده‌های ماشین‌های سنگین را که کمتر در محیط‌های جمعی کار کرده‌اند بدور شمع وجود خویش گرد آورد. **ستاد کربلا** را سازمان داد. هنر حسین در همین ویژگی روحی او نهفته بود که این روحیه، استعداد حرکت ستاد پشتیبانی را تعیین می‌کرد. **شهید حسین ناجیان با کاری بی‌شائبه و بدون سر و صدا به «حسین فنی» مشهور شده بود** توانست **ثقلی از نظر نیروی انسانی مدیر و مؤمن حول ستاد پشتیبانی ایجاد کند** که بواسطه آن ستاد قادر به پذیرفتن مسئولیت بسیار سنگین مهندسی جبهه گردید؛ و همواره او خود نیز یکی از عوامل مؤثر ایفای این نقش بود.

دوست و هم‌رزم دیرینه‌اش، او را بیش از پیش بی‌قرار پرواز کرد

نحوه شهادت حسین ناجیان از زبان شهید حاج اسدالله هاشمی

حسین که عشق به شهادت از کودکی در وجودش موج می‌زد، همواره دوست داشت **انتقام مادر** رزمنده‌ها «حضرت زهرا (س)» را بگیرد و **جبهه را بهترین فرصت** برای رسیدن به آرزوی دیرینه‌اش می‌دانست. **شهادت محمد طرحچی** «دوست و هم‌رزم دیرینه‌اش، او را بیش از پیش بی‌قرار پرواز کرد».

وقتی **عملیات مسلم‌بن‌عقیل (ع)** فرارسید حسین باتفاق شهید والامقام **حاج اسدالله هاشمی** به غرب کشور رفته بود. از آنجا که دل عاشق او تمنای پرواز داشت هم‌رزم او حاج اسدالله نقل نموده است که: «حسین ناجیان روی پای خود بند نبود و دوست داشت زودتر به **خط مقدم** برسد و وقتی به منطقه عملیاتی رسیدیم دیدم ناجیان یک روحیه دیگر دارد. با ماشین داشتیم می‌رفتیم که یک **کاتیوشا به ماشین اصابت کرد** و ناجیان به بیرون پرت شد و من هم به طرف دیگر. وقتی رفتم بالای سرش دیدم ناجیان شهید شده است.»

شهید حسین ناجیان که حقیقتاً اسوه مقاومت و فعالیت بود در سن ۲۸ سالگی روز دهم مهرماه سال ۶۱ در جبهه سومار جلوه‌ای از جذبۀ ملکوت را با خون ملتهب خویش تصویر کرد و بتاريخ ثابت و پابرجا، ماندگار شد.

بسیار ناراحت و دلگیر از اینکه به تهران آمده است

پدر بزرگوارش می گوید :

حسین در سن ۵ سالگی در جلسات قرآن و کلاسهای دینی ، تجوید و حدیث شرکت می کرد . از نظر **اخلاق و رفتار** در دوران طفولیت و حتی تا زمان شهادت همیشه **الگو و نمونه** بود . دوران ابتدایی و راهنمایی را پشت سر گذاشت وی از همان دوران دبیرستان به مردم محروم و دردکشیده می اندیشید . در رابطه با مسایل سیاسی **بسیار مبارز و جدی** بود . هنگامی که برادر وی در رابطه با مسائل سیاسی بدست مزدوران رژیم پهلوی ۶ ماه زندانی شده بود و ما از او اطلاعی نداشتیم . **حسین بطور مداوم مادرش را دلداری می داد** و می گفت : ما برای اجرای احکام الهی باید چنین اعمالی را انجام دهیم و حتی برای آن به زندان برویم و سختیها را تحمل کنیم .

پدر شهید حسین ناجیان اینگونه نقل می کند

آخرین باری که حسین را دیدم **۱۵ روز قبل از شهادتش** بود . و **بسیار ناراحت و دلگیر** از اینکه به تهران آمده است . او از من و مادرش خواست که برای زیارت شهداء به بهشت زهرا برویم و ما هم رفتیم . پس از اینکه بر سر مزار دوستانش **فاتحهای** خواندیم به خانه برگشتیم . وی به مادرش گفته بود که مادر دلم خیلی گرفته است شما نمی دانید در جبهه چه خبر است ، **آنجا بهشت است** . انسان باید باشد تا درک کند جبهه یعنی چه ؟ موقع رفتن ساکش را برداشت و او را از زیر قرآن رد کردیم . در **لحظات آخر با گرمی مرا در آغوش گرفت** و روبوسی کردیم گفت : حاجی آقا مرا دعا کن تا موفق شوم . من هم گفتم : برو انشاءالله موفق می شوی .

این امت را هرگز فراموش نکنید و پیوسته با مردم باشید

فرازهائی از وصیت نامه:

«خدا را، خدا را به امام وصیت می کنم.

امام را فراموش نکنید پیوسته با او باشید که اگر رها شوید سرنوشتان سرنوشت اقوامی خواهد بود که وصفشان را خداوند در قرآن می فرماید. این **اسطوره پولادین تقوی** و این نمونه عالی مکتب و انسانیت را پیرو باشید و پیروی از ایشان را نه در مقام یک شخص بلکه **پیروی از جریان ولایت فقیه** که استمرار حرکت انبیاست بدانید و الا دچار انحراف خواهید شد.

خدا را، خدا را، به امت سفارش می کنم.

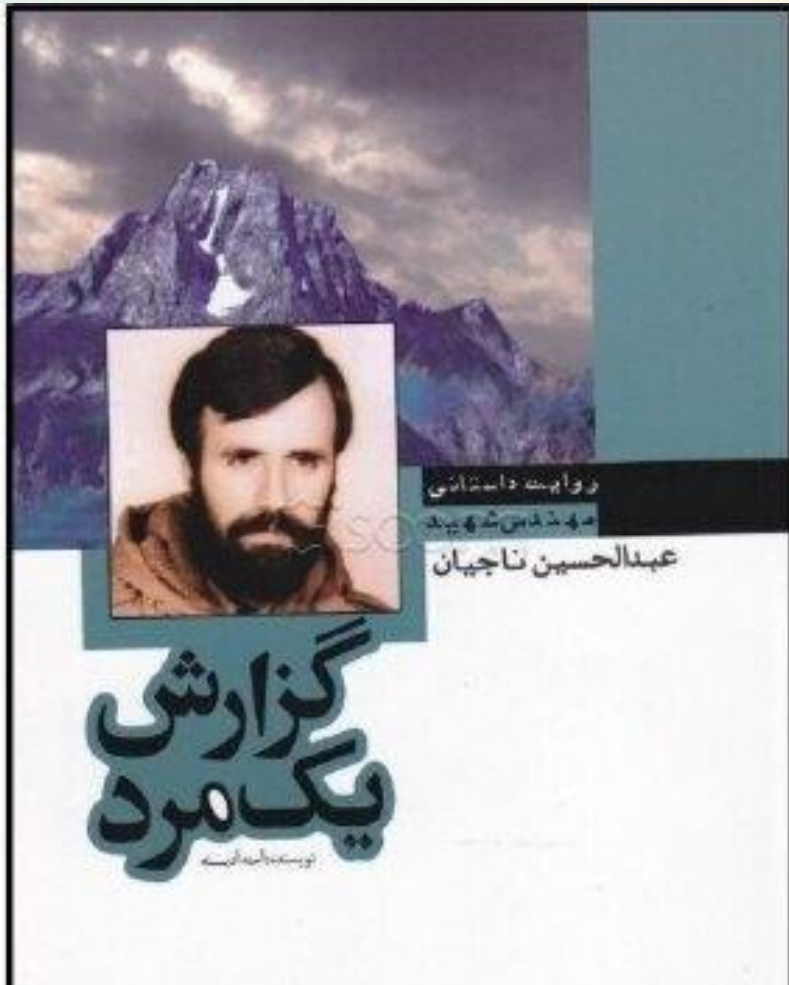
این **امت را هرگز فراموش نکنید** و پیوسته با مردم باشید و در میان این امت در مدتی که خداوند به من توفیق داد و در ستاد پشتیبانی جنوب مشغول خدمت بودم، **حضور شکوهمند مردم** را در صحنه دریافتم جریان خروشان انقلاب را که در خون این مردم نفوذ کرده و از آنان **دژی** ساخته که **صلابت و استحکام** آن عرصه روزگار را بر **تمام شیاطین روی زمین تنگ خواهد کرد**، دیدم. حرکتان همیشه در جهتی باشد که این صلابت محکمتر شود و این حضور مستدامتر گردد.

خدا را، خدا را، به تقوی سفارش می کنم.

استراتژی این انقلاب **ساختن انسانی** است که در آن **ارزش های مکتب** تبلور یافته باشد، انسانی که نمونه مکتب باشد و تاکتیک آن **مبارزه با شیاطین** و در رأس آن مبارزه با شیطان بزرگ و شیطان های درونی است **در انجام هر عملی ببینید چه تغییری در شما بوجود آمده است.**

خط حضور خدا را در هر عملی فراموش نکنید و الا هر عملی هرچند هم که ظاهراً مؤثر باشد هباء منثورا است. در این راه دعا را فراموش نکنید. **مضامین عالی های** که در ادعیه آمده است و ائمه ما با خواندن آنها رابطه خود را با خدا تنظیم نموده بودند و چگونه رابطه داشتن ما را با خدا به ما یاد داده اند هرگز فراموش نکنید. در مورد مشکلات به خدا توکل کنید.

گزارش یک مرد



مجموعه حاضر روایتی است **داستان گونه** از زندگی مهندس شهید «عبدالحسین ناجیان» که **پیوند علم و ایمان** را در حماسه دفاع مقدس به تصویر می کشد. مهندس ناجیان **پروژه های فراوانی** طی سال های جنگ در مناطق جنگی به اجرا در آورد که از میان آنها می توان این موارد را نام برد: همکاری در **احداث پل** بر روی رودخانه ها؛ ساختن **شهرک فجر** در رامهرمز؛ ایجاد **جاده** در تپه های «رهلی الله اکبر». ایشان در مهرماه ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

شهید بهروز پور شریفی؛ فرمانده مهندسی رزمی جهاد سازندگی



مهندس شهید حاج بهروز پور شریفی از فرماندهان عملیات مهندسی جنگ در تیپ مهندسی رزمی ۵۷ فجر جهاد سازندگی در اولین روز خرداد ۱۳۳۴ در قورچای تبریز متولد شد. **دو سالگی بهروز با یک بیماری سخت** همراه شد. اکبر آقا، شبانه سراسیمه و نگران **کودک بی رمق** را به آغوش گرفت و به مطب چندین دکتر سرکشید. روزهای تعطیلی، شبهای سوت و کوری دارند. جز چراغ های **مطب دکتر بزمی** چراغی را روشن نیافت. همسرش که با چهره ای برافروخته و مضطرب به دنبال او کفش می کشید و می دوید. دلی به گذرگاه هفتم بست: **«یا فاطمه زهرا! خودت نظر کن»**

دکتر بزمی استقبال شایانی از بیمارش کرد و با مهربانی تمام به معاینه و معالجه اش پرداخت.

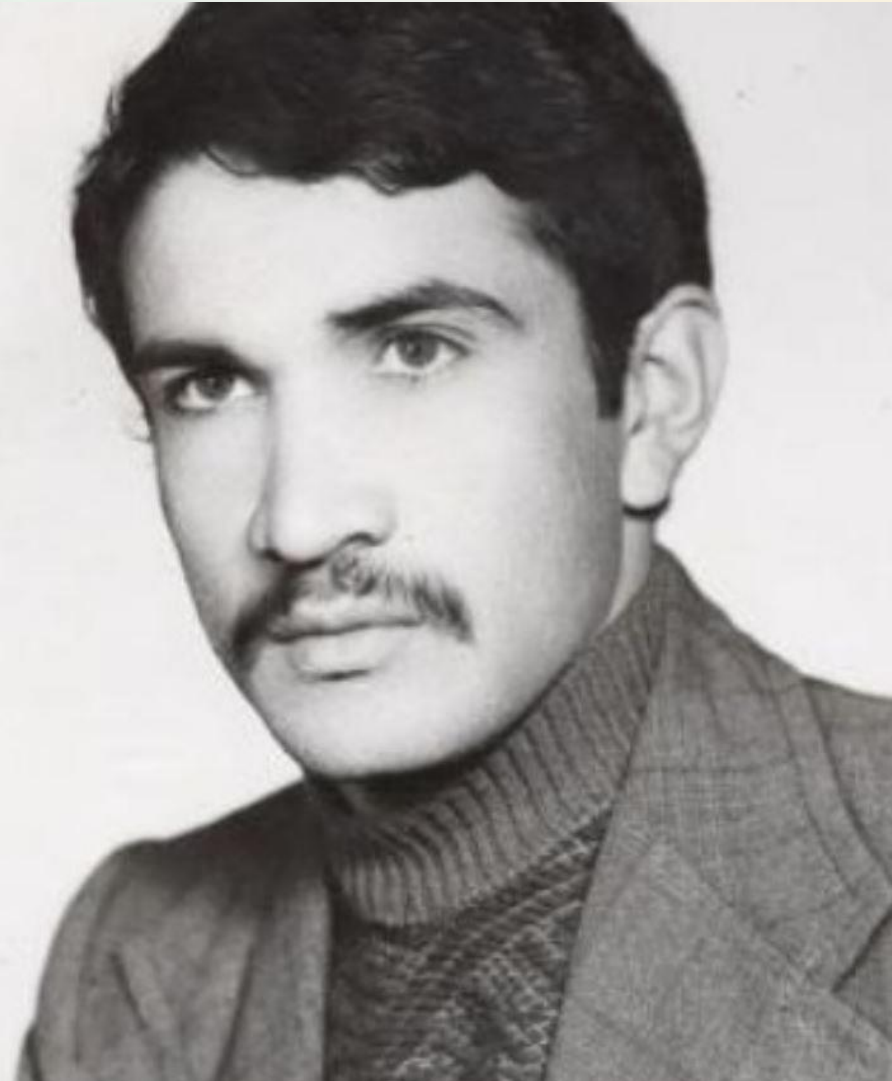
خدا با شما بود که زود متوجه مریضی بچه شدید. **دیفتری** قابل معالجه ولی کشنده است. **آن شب نه بیمار خوابید و نه دکتر چشم بر هم نهاد.** پدر و مادر هم دست به دعا بودند و گوشه چشم عنایت ملکوت را می طلبیدند.

صبح روز بعد که مداوای دکتر موثر افتاد، بهروز در **آرامشی شفا بخش** به خواب رفت و در **آغوش مادر** به خانه بازگشت.

زن پرسید: «چرا با دکتر حساب نکردی؟»

می خواستم حساب کنم ولی **هر چه اصرار کردم نپذیرفت.** ولی **تعهد اخلاقی** از من گرفت که هر از گاهی با بهروز به مطبش سر بزنم.

به او لقب بچه آرام و سر به زیر داده اند



اکبر آقا چندین سال درخواست دکتر را اجابت می کرد. او از روی **قدرشناسی و سپاس**، هر از چندگاه، دست بهروز خردسال را می گرفت و به سلام دکتر بزمی می رفت. تا اینکه یک روز متوجه شد که **دکتر هجرت** کرده است. این رفت و آمدها، روحیه سپاسگزاری و قدردانی بهروز را تقویت می کرد و به او – که هنوز عملاً وارد اجتماع نشده بود راه و رسم زندگی در بین مردم را می آموخت.

بعد از ۴-۵ سال، حالا دیگر به او لقب بچه آرام و سر به زیر داده اند و چون مطیع پدر و مادرش بود و به بچه های دبستان هم سفارش می کرد که حرف پدر و مادرشان را گوش کنند، در بین بچه ها و اولیاءشان به «**ملای دبستان**» مشهور شده بود. بابای دبستان، صبح ها با دوچرخه به دنبالش می آمد و ظهر با دوچرخه، او را از دبستان باز می گرداند و تحت مغناطیس معصومیت و مهر کودکانه بهروز، از این کار لذت می برد.

اینها اعلامیه آیت الله خمینی است؟

سالها گذشت و حالا بهروز مرد شده بود، یک **مرد بزرگ**.

پس از **اخذ دانشنامه مهندسی راه و ساختمان** به **خدمت سربازی** رفت. دوره آموزش او و برخی از دوستان هم دوره اش در شهر بروجرد گذشت. یک بار اکبر آقا برای دیدن پسرش به بروجرد رفت. به هنگام بازگشت، بچه ها مرخصی گرفتند و به همراه او، به راه افتادند. برف سختی می بارید و سرمای کشنده ای، استخوان آدمی را می آزرده. شب بود و جاده ها برف آلود. چرخ اتومبیل اکبر آقا پنجر شد، مجبور به تعویض چرخ شدند. سرما آنقدر سوزناک بود که هر کس بیشتر از چند دقیقه نمی توانست بیرون اتومبیل بماند.

اکبر آقا به هنگام برداشتن چرخ یدک متوجه بسته ای که در شکاف بین چرخ و بدنه اتومبیل پنهان شده بود، گردید. پوشش بسته پاره شده و **تعدادی ورق کاغذ** از آن بیرون آمده بود. با خود گفت: « این بچه ها در سربازی هم دست از خواندن بر نمی دارند.» چرخ را برداشت و باز اندیشید، « ولی انگار عکس یک روحانی روی آنها بود.» برگشت و یکی از ورقه ها را نگاه کرد. آنچه که دید، چنان حیرت زده اش کرد که سوز سرما را از یاد برد. این بار با صدای بلند از خود پرسید: « **اینها اعلامیه آیت الله خمینی است؟** » و به خود جواب داد: « بچه ها دست به کارهای بزرگی زده اند. این **کارهای بزرگ** بی خطر نیستند.»

کاری از سیم خاردار بر نمی آید

حتی وقتی فرزندان پدری پیر می شوند، پدر کهنسال مثل بچه ای نگران آنها می شود. هیچ پدری، وقتی فرزندش دست به کار خطرناکی می زند، نمی تواند به توانایی او اعتماد کند. اکبر آقا خود را در همین شرایط می دید. ولی کار انجام شده بود و می بایست سرانجام لازم را می یافت که البته یافت. پس از دوره آموزش **برای ادامه خدمت به سراب منتقل شد**. اولین روزهای خدمت در سراب!

سرهنگ... با خود گفت: «این روزها، همه چیر علیه شاه است. اگر غفلت کنم، ممکن است سربازان کار دستم بدهند» چشم بر مجسمه شاه در خود فرو رفت: «اگر **بـ**لایی که بر سر مجسمه های شاه در تهران آمد اینجا هم تکرار شود...؟» وحشت زده و هراسان یکی از **افسران وظیفه** را احضار کرد و آمرانه گفت: «چند سرباز بردار و **دور مجسمه اعلیحضرت را سیم خاردار بکش**». باید تمام ساعات شبانه روز هم نگهبان مسلحی کنارش بایستد.»

افسر وظیفه پایی کوبید و عقب گرد کرد و رفت. دو سه روز بعد، سرهنگ... به یاد دستوری که داده بود افتاد. از اینکه هنوز سیم خارداری کشیده نشده بود و کسی هم پای مجسمه کشیک نمی داد، برافروخته و خشمگین شد و باز هم همان افسر وظیفه را احضار کرد.

«**پورشریفی!** مگر دستور نداده بودم که دور مجسمه سیم خاردار بکشی و شبانه روز برایش نگهبان بگذاری؟» مهندس پورشریفی خبردار ایستاد و گفت: «قربان! من هم می خواستم همین کار را بکنم: ولی دیدم که **پادشاهان فقط در پناه عدل و اعمال حسنه خود می توانند حکومت کنند و کاری از سیم خاردار بر نمی آید!** این بود که دیگر لازم ندیدم سیم خاردار به دور مجسمه بکشم.»

گفتن این سخن مهندس را راهی **حصار آهنین زندان** کرد. اکبر آقا، برای آزادی بهروز به هر دری زد، ولی حتی همسایه قدیمشان که در پادگان سراب خدمت می کرد هم کاری برایش نکرد. بنابراین **بهروز تا پایان محکومیت خود در زندان ماند**.

از فرار تا قرار

چند ماه بعد جدیدترین اعلامیه‌های حضرت امام رسید و آخرین پیام رهبر دهان‌به‌دهان در پادگان‌ها منتشر شد: «سربازان باید از پادگان‌ها فرار کنند.»

وی پس از فرار از پادگان، لحظه‌ای از **فعالیت‌های انقلابی و ضد رژیم غافل** نبود. ارتباط خود را با شهید مهندس **مهدی باکری** و شهید **آل اسحاق** حفظ کرده بود و به کمک هم برنامه‌های مفیدی برای پیشبرد انقلاب اجرا می‌کردند.

نتیجه این فعالیت‌ها چیزی جز پیروزی انقلاب اسلامی نبود و این پیروزی تنها حق‌الزحمه و قابل قبول برای **تلاش‌های جانانه و بی‌شائبه دینی** مجاهدان راه خدا بود.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی **مسئولیت‌های شهرداری جلفا، واحد عملیات مهندسی جنگ ستاد مرکزی وزارت جهاد سازندگی (سابق)، مشاور فنی و عمرانی استاندار آذربایجان شرقی، رئیس هیئت مدیرعامل شرکت سازه پرداز ایران، عضو هیئت‌مدیره شرکت پناه ساز و رئیس هیئت‌مدیره شرکت انصار** آذر تبریز بود. علاوه بر این‌ها وی در **راه‌اندازی و تشکیل کمیته انقلاب اسلامی (سابق) استان آذربایجان شرقی و جهاد سازندگی (سابق) شهرستان جلفا** داشت.

گوشه ای از فعالیت های مهندس حاج بهروز پورشریفی

- گوشه ای از فعالیت های مهندس حاج بهروز پورشریفی، به نقل از نشریه پیام سازندگی، شماره ۸ خرداد ۱۳۷۴:
- پل شناور **خیبر ۱**
- پل های **قادری** در مناطق کوهستانی غرب.
- پل عظیم **بعثت** بر روی اروندرود.
- پل سریع النصب **نصر** در مناطق کوهستانی غرب با دهانه ۵۱ متر.
- پل شناور **فجر**.
- پلهای **کابلی** نفر رو تا دهانه ۱۲۰ متر.
- **سنگرهای پیش ساخته** فلزی و بتنی و سنگرهای ویژه.
- طرح **سینی خمپاره انداز** در مناطق باتلاقی،
- زرهی کردن ماشین آلات سنگین و سبک که در کربلای ۵ از آنها بهره کافی برده شد؛ تخلیه کمپرسی با سیستم جاروبی برای مناطق در دید دشمن،
- سطحه شناور برای نصب بیل مکانیکی ۹۱۲ جهت کار در هور،
- شناور حامل خمپاره انداز ۱۲۰ میلی متری معروف به رعد،
- پناهگاههای شهری و پناهگاههای طرح vip.
- طراحی **دکل** به ارتفاع ۳۰۰ متر جهت تاسیسات مهم کشور،
- طراحی سازه « فانوس دریایی » رفلکتورهای حفاظ کشتی ها در جنگ خلیج فارس.
- سردار شهید مهندس حاج بهروز پورشریفی در سال ۷۴ بر اثر حادثه رانندگی حین مأموریت پس از تحمل چندین سال درد و رنج ناشی از جراحات شیمیایی به قرار شهادت رسید.

هیچ وقت نمی گفت که این کار غیر ممکن است

پیروز حناچی:

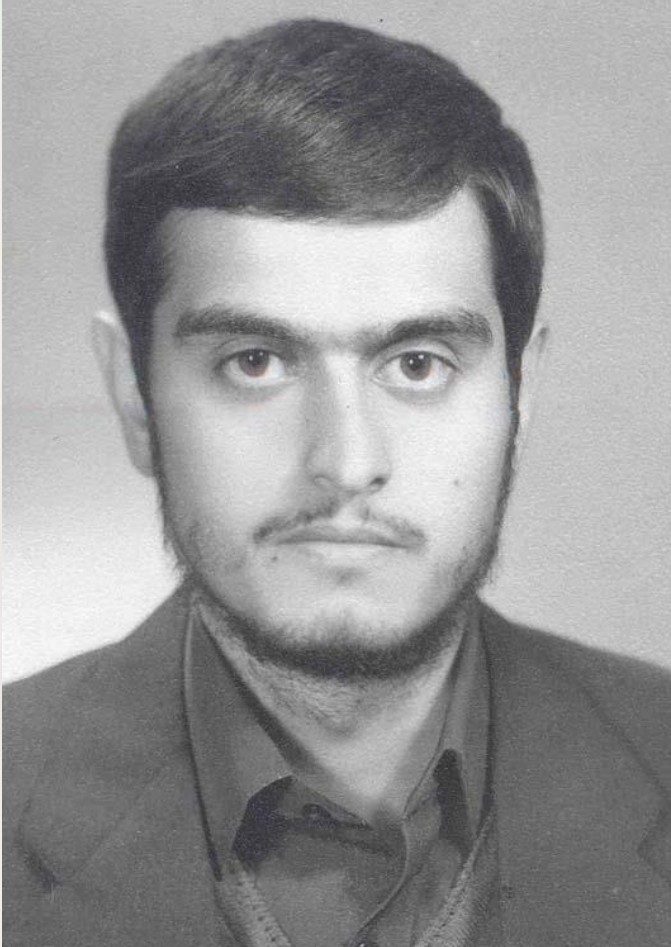
من می خواهم از شهید پورشریفی یاد کنم که نقش زیادی در کارهای غیر ممکن جنگ داشت. هیچ وقت نمی گفت که این کار غیر ممکن است و نمی شود و سعی می کرد راهی برایش پیدا کند. فرصت آشنایی مان با هم در گیلان غرب فراهم شد. از کسانی بود که تمام طول جنگ در جبهه ها بود و دو پل خیبر و بعثت از طراحی های او و همکارانش بود. در هر دو پل ظرافت و ریزینی های مهندسی وجود دارد. اینها در جایی آموزش داده نشده اند و نتیجه اعتماد به نفس، خودباوری و پیدا کردن راهکار برای مشکلاتی است که در آن زمان وجود داشته است. قرار بود که برای عملیات خیبر در یکی از جبهه ها، از خشکی ایران به سمت جزایر مجنون برویم. فاصله حدود چهارده کیلومتر بود. این پل طراحی شد و قرار هم بود که کسی متوجه نشود. عملیات پشتیبانی ساخت این پل در داخل کشور بود. تقریباً تمامی کارخانه های بزرگ صنعتی کشور در آن زمان، اعم از واگن سازی پارس و سوله ایران و بسیاری از شرکت های مهم در آن زمان، مسئولیت ساخت اسکلت یا فوم های تزریقی این پل و این که پل چگونه به منطقه حمل شود را بر عهده داشتند. این پل به پادگان لجستیک ارتش در جنوب غرب تهران حمل شد. از آنجا با راه آهن به جنوب کشور و از آنجا با تریلی به منطقه خیبر حمل شد. هر تریلی می توانست حداقل شش قسمت را حمل کند. اگر اشتباه نکنم، چیزی حدود شش یا هفت هزار قطعه به منطقه حمل و این پل زده شد. ما در جایی عملیات کرده بودیم که تنها با قایق می توانستیم رزمندگان را پشتیبانی کنیم. این، اساساً در جنگ های کلاسیک دنیا پذیرفته شده نیست که شما لشکر را بفرستی و سپس آن را با قایق پشتیبانی کنی. این پل زده شد و بعد از آن به جاده وصل شد. از آن عجیب تر پل بعثت بود که بر روی اروندرود زده شد. ما تقریباً مقطع اروندرود را با لوله پر کردیم. این ایده که لوله های سنگین که ستهای آنها را یک تریلی حمل می کرد، چگونه به منطقه برود و وسط اروندرود در جایی که باید، قرار بگیرد و پین هایش وصل شود خودش پروسه ای بود که با ذهنی خلاق، با استفاده از جزرومد و تبدیل کردن این لوله ها به کپسول هوا اتفاق افتاد.

شهید حسن آقاسی زاده؛ معاونت فنی مهندسی قرارگاه خاتم الانبیا

شهید حسن آقاسی زاده شهرباف در اول فروردین ماه سال ۱۳۳۸ ش در مشهد مقدس چشم به جهان هستی گشود. از کودکی علاقه زیادی به شرکت در مجالس مذهبی داشت. به همین خاطر اکثر مسائل رساله حضرت امام خمینی (ره) را حفظ بود. در زمان اوج گیری انقلاب به علت توزیع اعلامیه های امام (ره) در میان مردم، توسط ساواک بازداشت شد. او که دوران تحصیل را با نمرات عالی گذرانده بود، با پیشنهاد آموزش و پرورش و با کسب اجازه از نماینده امام (ره) در قم، جهت ادامه تحصیل عازم کانادا شد و با رتبه ای عالی موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد مهندسی راه و ساختمان و پل سازی از دانشگاه «تورنتو» گردید. حسن در کانادا فعالیت چشمگیری در انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان داشت. در سال ۱۳۶۱ ش به ایران بازگشت و وارد نهاد مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.



آموزش مسایل فنی پایگاههای موشکی را به من بدهید



خاطرات:

تحصیلاتش در کانادا تمام شده بود که **پایان نامه‌اش** را خواسته بودند. او که می‌دانست در ایران جنگ است و در کنار علومی که کسب کرده باید یک فنی هم از مسایل نظامی آموخته باشد، پیشنهاد می‌دهد آموزش **مسایل فنی پایگاههای موشکی** را به من بدهید تا رساله‌ام را در این زمینه تدوین کنم، حسن آقا می‌گفت: “دانشجوها تزه‌ای زیادی را انتخاب نموده بودند، ولی خدا به فکرم انداخت که این تز را انتخاب کنم.” وقتی مشغول تهیه رساله می‌شود، آنها خیلی **کارشکنی** می‌کنند تا او از این کار **منصرف** شود. ایشان می‌گفت: “برای اینکه مرا اذیت کنند، چند نفر از **دختران ناهل را با وضع نامناسبی** در گروه تحقیقاتی ما قرار داده بودند تا مرا گمراه کنند و این تز را دنبال نکنم، آنها نمی‌خواستند یک ایرانی با این تکنیکها آشنا بشود و در کشورش هم در جنگ استفاده کند.” او **با مقاومت و مبارزه با نفسی که داشت توانست ترش را با موفقیت تمام کند.**

پسرت نابغه است، هوایش را داشته باش

تقی آقاسی زاده شهرباف پدر بزرگوار شهید حسن آقاسی زاده شهرباف: پسر من در اول فروردین سال ۱۳۳۸ هنگام اذان صبح در خانه به دنیا آمد. حسن وقتی به دنیا آمد با سری تراشیده، و در لایه‌ای مانند پلاستیک به دنیا آمد. مادرم که مامايش بود، بعد از تعریف این موضوع گفت: مادر جان پسرت در آینده به جاهای بالایی می‌رسد، زنده باشم و بینم. **کودکی آرامی** داشت، او از همان نوجوانی اهمیت زیادی برای **انجام واجبات دینی و مذهبی** قائل بود. پدر شهید در خصوص خاطرات کودکی شهید ادامه داد: او را برای کلاس اول ثبت‌نام کردم، بعد از چند ماه مدیر و معلمش مرا به مدرسه خواستند و گفتند: «**پسرت نابغه است، هوایش را داشته باش.**» بعد از اینکه دبستان را با نمرات عالی طی کرد، او را در دبیرستان فردوسی ثبت‌نام کردم. در دبیرستان هم همه معلم‌ها و کادر مدرسه اعتقاد داشتند که پسر من هوش خوبی دارد و از من می‌خواستند که او را حمایت کنم تا بتواند مدارج علمی را طی کند.»



شب‌ها تا نیمه‌شب اعلامیه توزیع می‌کرد

پدر شهید:

پنجم دبیرستان تحصیل می‌کرد که یک روز به خانه آمده بود و به مادرش گفته بود که معلم مرا کتک زده. شب که آمدم از موضوع مطلع شدم و خواستم که **علت کتک خوردنش** را برایم توضیح دهد، او گفت: «پدر می‌دانی که بچه شر و تنبلی نیستم که معلم بخواهد کتکم بزند.» فردا به مدرسه رفتم و با مدیر مدرسه صحبت کردم، او گفت: «**پسرتان انقلابی است و نوار کاست و اعلامیه امام خمینی (ره) را سرکلاس با خود داشته** و معلم هم این موضوع را فهمیده و واکنش نشان داده.» گفتم، این راه و رسمش نیست اگر کار بدی کرده باید لفظی به او تذکر می‌دادید، نه اینکه کتکش بزنید. وارد دفتر شدم و گفتم چه کسی پسر مرا کتک زده، معلم بلند شد و گفت من بودم، **من هم یک کشیده گذاشتم تو صورتش**، درگیری ایجاد شد و معلم‌ها ما را از هم جدا کردند.

پدر سردار شهید که از کارهای مخفی فرزند شهیدش مطلع شده بود ادامه داد: **وقتی پسر من متوجه آمدن من به مدرسه شد، دیگه راحت تر کار می‌کرد**، آن‌ها ۱۲ نفر بودند و در زیرزمین خانه یکی از همین ۱۲ نفر که پدر و مادرش هم فعالیت‌های انقلابی انجام می‌دادند، کار تکثیر و توزیع اعلامیه و نوارهای کاست را انجام می‌دادند. **شب‌ها تا نیمه‌شب اعلامیه توزیع می‌کرد** و گاهی حتی به خانه نمی‌آمد. سال ششم دبیرستان را در تابستان خواند و یک سال زودتر با معدل ۲۰ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد.»

در ایران درگیری‌ها زیاد شده و باید برگردید

پدر شهید:

من و مادرش تشویقش می کردیم که درس خواندن مهمتر است، باید از فرصت جوانی استفاده کنی، وقتی به مشهد آمد از روحانی‌ای که به منزلمان می آمد و روضه می خواند، خواستم او را نصیحت کند تا دنبال درسش برود. او در جواب آن حاج آقا حسینی گفته بود: «**باید از نماینده امام خمینی در قم سؤال کنم و تکلیفم را بپرسم.**» نماینده امام خمینی هم گفته بود: «فردای این مملکت به شما تحصیل کرده‌ها نیاز دارد، **برو درست را بخوان.**».

پدر شهید ادامه داد: خود شهید رفت تحقیق کرد و گفت: «از دانشجویان تحقیق کردم، گفتند **کانادا به نسبت بهتر از کشورهای غربی است و فساد کمتری دارد.**» ظرف یک ماه کارهایش را انجام دادم و راهی تورنتوی کانادا شد. من به همراه مادر و خواهرش با او به کانادا رفتیم، بعد از چند روز حسن آمد خانه و گفت: «نمی‌توانید یک ماه اینجا اقامت کنید، **زیرا در ایران درگیری‌ها زیاد شده و باید برگردید،** زیرا امکان بسته شدن فرودگاه هست.» ما هم برگشتیم.».

با شروع جنگ تماس گرفت که می‌خواهم برگردم

پدر شهید:

پدر با بیان اینکه مدت کوتاهی فرزند شهیدم مترجم امام خمینی(ره) در فرانسه بود، گفت: «مهر ۵۷ که امام خمینی(ره) به فرانسه تبعید شد، پسر من به محض شنیدن این خبر به همراه ۵ نفر دیگر از دانشجویان راهی فرانسه شده بود. صبح‌ها پسر من به خاطر تسلطش به زبان انگلیسی و عربی کار مترجمی امام(ره) را به عهده داشته و شب‌ها نگهبانی می‌دادند. یک روز امام(ره) آن‌ها را می‌خواهد و از کارشان می‌پرسد، هنگامی که متوجه می‌شود آن‌ها دانشجو هستند، می‌گوید: «بروید تحصیلاتتان را تمام کنید که به همین زودی‌ها مملکت به شما متخصصان نیاز خواهد داشت.» آن‌ها هم بعد از ۴ روز اقامت در نوفل‌لوشاتو به تورنتو برگردند.»

وی با بیان اینکه به سن پختگی نرسیده بود اما با روزنامه‌ها خارجی مصاحبه و مباحثه می‌کرد، گفت: «در مدتی که در کانادا بود، مصاحبه‌های زیادی با رسانه‌های خارجی از جمله روزنامه لوموند در اثبات حقانیت جمهوری اسلامی و جاسوسی آمریکاییان در ایران انجام داد. فعالیت چشمگیری در انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان کانادا داشت و یکی از مؤثرترین نیروهای فرهنگی در برگزاری مجالس مذهبی و علمی در دفاع از حریم اسلام و مکتب تشیع برای ارشاد و هدایت دانشجویان مسلمان و غیرمسلمان بود.»

پدر شهید با نگاهی عمقی به دور دست‌ها گفت: «با شروع جنگ تماس گرفت که می‌خواهم برگردم، گفتم مگر امام(ره) به تو نگفته‌اند درست را تمام کن و این وظیفه است، گفت چرا و طبق فرمان امام(ره) با شتاب درس‌ها را خواندم و با ترم‌های تابستانی و واحدهای اضافی مدارک لیسانس و فوق‌لیسانس در رشته «سازه‌ها و پل‌سازی» با تز «سایت‌های موشکی» را در مدت ۵ سال با معدل بالا در دانشگاه (تورنتو) کانادا به پایان رساندم و باید به کشور برگردم تا خدمت کنم.»

از ناحیه کمر خیلی درد می کشید

پدر شهید:

وی گفت: **ازدواجش هم غیرطبیعی بود!** «در همان سال اول تحصیلش گفت که می خواهم ازدواج کنم و خواهان همسری **سیده** هستم. قبل از این هم دخترخاله سیده اش خواب دیده بود که مهمان امام خمینی (ره) هستند و آقای نورانی که صورتش خوب دیده نمی شده و عمامه سبزی به سرش بوده، کناری نشسته بوده. **امام (ره)**، عقد پسر را با دخترخاله اش می خواند و بعد هم آن آقای نورانی که عمامه سبز داشتند، یک گوشواره قشنگ به همسر پسر می دهد. او خوابش را برای خانواده اش تعریف می کند اما آن ها می گویند زشت است که ما بخواهیم چنین موضوعی را مطرح کنیم. تا اینکه خواهرخانم این موضوع را به همسر می گوید و حسن در جریان قرار می گیرد. حسن می گوید باید خودم هم خواب ببینم و بعد که خواب دید ما دخترخاله اش را برایش عقد کردیم که حاصل این ازدواج **یک پسر و دو دختر** است.»

پدر شهید ادامه داد: «در طول جنگ در عملیات هایی از جمله رمضان، محرم، خبیر، بدر، والفجرها از ۱ تا ۹، کربلا از ۱ تا ۱۰، کل فتح ها، مهران، نصر ۱ تا ۸ شرکت داشت و **شش بار مجروح شد، اما به ما خبری چیزی از این موضوع نمی گفت.** هنگامی که چند روز از او خبری نبود، با خط تماس می گرفتیم و آن ها خبر مجروحیتش را می دادند. آخرین باری که مجروح شد، ما در جریان قرار گرفتیم.

پدر شهید با چشمانی پر از اشک گفت: **در آخرین مجروحیتش ماشینش مورد هدف قرار می گیرد و لباسش به در ماشین گیر می کند و چند متر روی زمین کشیده شده و بعد مردم در جاده او را بی هوش پیدا می کنند.** با او تماس گرفتیم و گفتم بیمارستان صحرایی نمی تواند تو را درمان کند به مشهد بیا. آمد و قرار شد ۶ ماه بماند تا مداوا شود. در دوران نقاهت طی تماس تلفنی به او گفتند که عملیات است و **با آمبولانس برگشت، اما از ناحیه کمر خیلی درد می کشید.**»

صدام برای سر پسرم جایزه تعیین کرده بود

پدر شهید:

وی با اینکه حرف زدن برایش سخت شده بود، گفت: «در مدتی که در خط بود درد زیادی داشت، زیرا استراحت نکرده و دوره درمانش کامل نشده بود. حاج آقا رفیق دوست برای اینکه او را به پشت جبهه منتقل کند، به پسرم گفته بود: «شما که مجروح هستی به تهران برو تا تعدادی از برادران سپاه را آموزش بدهی و تجربه‌هایت را به آنها منتقل کن و برای آینده مدیر تربیت کن». حسن قبول نکرده بود. وقتی حاج آقا «رفیق دوست از فرستادنش به پشت جبهه مأیوس شده بود، به او پیشنهاد داد: «پس شما برای معالجه به خارج از کشور برو». گذرنامه، بلیت و دلار هم برایش تهیه کرده بودند. قرار بود بچه‌هایش را پیش ما بگذارد و با خانمش به اتریش برود. در همین ایام تعدادی از برادران مهندسی سپاه برای عیادتش به منزل ما آمدند. حسن با خبر شده که عملیات نزدیک است. فوری از مشهد با میری مسئول قرارگاه در اهواز تماس گرفت و از او سؤال کرد که آنجا چه خبر است. میری هم تلفنی به او گفته بود: «مجلس عروسی (عملیات) داریم. شما استراحت کنید». پسرم پرسیده بود: «آمدنم واجب است یا مستحب؟» میری گفته بود: «مستحب مؤکد». همان‌جا تصمیمش را تغییر داد و خودش را برای رفتن به جبهه آماده کرد.»

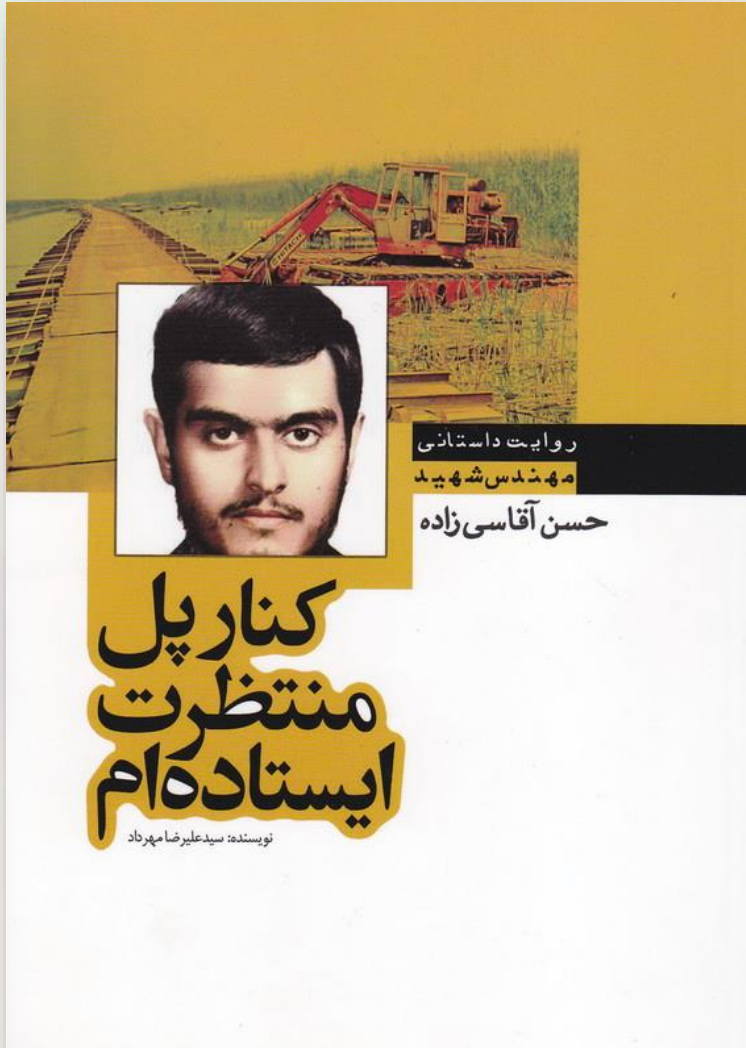
پدر با بیان اینکه شجاعت پسرم حتی به صدام رسیده بود و صدام برای سر پسرم جایزه تعیین کرده بود، افزود: «پسرم برای بررسی یکی از مناطق عملیاتی در ماووت عراق، عملیات نصر ۸ عازم منطقه می‌شود. با چند دستگاه ماشین به طرف منطقه حرکت می‌کند. جاده زیر آتش توپخانه دشمن بوده، با اصابت گلوله توپ به دامنه ارتفاعات مشرف به جاده، سنگ‌های بزرگ در جاده ریزش می‌کند و خودرو منحرف و به پایین پرتگاه سرازیر می‌شود و در ساعت‌های آخر ۶۶/۷/۲۸ به درجه رفیع شهادت که آرزویش بوده نایل می‌شود. صدام برای سر پسرم جایزه تعیین کرده بود و هنگامی که خبر شهادت فرزندم را می‌شنود، شهادتش را به ملتش تبریک می‌گوید.

امام فرمودند حاجتشان روا

اسم امام خمینی(ره) می آمد، چشمانش پراشک می شد
همسر شهید آقاسی زاده از دیدار با امام خمینی(ره) قبل از شهادت همسرش می گوید: یک هفته مانده بود به
شهادتش، اهواز بودند که زنگ زدند **دیدار با امام خمینی(ره)** داریم؛ شما هم می آئید و من هم گفتم از خدایم
است و شبانه با بچه ها به سمت تهران رفتم برای دیدار با امام(ره)؛ بعضی از رزمنده ها **کارت دست بوسی امام**
داده بودند وقتی رسیدیم حسن آقا کارت دست بوسی امام را به من دادند و گفتند **شما به جای من برو**؛ گفتم
نه شما اینقدر دوست داری و علاقه داری! چون هر وقت اسم امام خمینی(ره) می آمد **چشمانش پراشک**
می شد.

خبر شهادتش را از امام خمینی گرفت
وی می افزاید: گفت نه این حق شماست؛ در این چند سال در **بدترین شرایط زندگی کردی**؛ وقتی رفتم همه
تعجب کردند و شهید آقاسی زاده گفت حق همسر است این دیدار؛ حسن آقا فقط گفت رفتی به امام بگو
همسر بیرون است و گفتند التماس دعا؛ **زهرا دختر کوچکم ۴ ماه بود**؛ وقتی رفتم امام روی سر زهرا دستی
کشیدند و بعد گفتم همسر بیرون هستند و گفتند التماس دعا و آنجا امام فرمودند حاجتشان روا. برگشتم
حسن آقا گفت چی شد؟ امام چیزی نگفتند؟ گفتم چرا فرمودند حاجتشان روا بعد گفتم حالا حاجت شما چی
بود؟ که **حسن آقا گفت شهادت**، خیلی ناراحت شدم و سه شنبه هفته بعد خبر شهادت حسن آقا را به من دادند.

کتاب کنار پل منتظرت ایستاده ام



این کتاب داستان زندگی شهید حسن آقاسی زاده را دربر دارد. وی از ابتدای ورود به جبهه های دفاع مقدس تا هنگام شهادت، **در اجرای ۲۴۰۰ پروژه کوچک و بزرگ مهندسی، رزمی شرکت کرد.** روایت داستانی "کنار پل منتظرت ایستاده ام" در ۲ فصل تنظیم شده است. فصل اول از زبان همسر شهید و فصل دوم با روایت حسین آقاسی زاده، برادر شهید شکل گرفته اند.

حسن آقاسی زاده ، سال ۱۳۳۸ در مشهد دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۶۱ وارد سپاه پاسداران شد و با توجه به تحصیلاتش در زمینه مهندسی راه و ساختمان ، معاونت فنی و مهندسی قرارگاه خاتم الانبیاء(صلی الله علیه و آله)، فعالیت های پل سازی و ایجاد سایت های موشکی و تأسیس قرارگاه "صراط المستقیم" را بر عهده گرفت.

شهید مهدی عاصی تهرانی؛ فرمانده مهندسی رزمی جهاد سازندگی تهران



سنگر ساز بی سنگر شهید «حاج مهدی عاصی تهرانی» در سال ۱۳۳۲ در **شهرستان ری**، در جوار حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام دیده به جهان گشود. سخن از سردار جهادگری است که **واقعاً خستگی را خسته کرد**. همیشه در جواب نصیحت ناصحین به او، وقتی می دیدند دیگر قوت از تنش بیرون رفته و به نشانه اعتراض از او می خواستند لا اقل قدری استراحت کند. می گفت به قول امام عزیز **کار برای خدا خستگی ندارد**. همیشه تمام کارهایش خالصاً لوجه اله بود. او جهادی پنباه و هشتی بود. برای خدمت به خلق خدا و به دستور امام عزیز وارد جهاد شد. **کار در جهاد سازندگی را عبادت می دانست نه شغل**، لذا بدون هیچ گونه توقع و چشم داشتی با دل و جان کار می کرد.

حکم اعدامش از طرف رژیم پهلوی صادر شد

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همچنین وی بعد از انقلاب حضور فعالانه ای در بسیج داشت. مهدی بعد از اینکه تحصیلات متوسطه خود را به پایان رساند. **با اکراه تمام به خدمت سربازی رفت** او خدمت در ارتش کفر و ستمشاهی را کمک به مستکبران می دانست و لذا وقتی امام (ره) فرمودند: سربازان پادگان ها را ترک کنند. "مهدی" به دستور امام (ره) **خدمت سربازی را رها کرد**

وی جزو اولین کسانی بود که **با چند نفر پادگان را ترک کرد**. این امر باعث شد که مهدی به عنوان **سرباز فراری** شناخته شود و **حکم اعدامش از طرف رژیم پهلوی صادر شود**. برادر مهدی می گوید: وی پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی **در معیت شهید سپهد قرنی به محافظت از ستاد مشترک ارتش پرداخت** و بعد از فرمان امام مبنی بر اینکه سربازان هر چه سریع تر به پادگان ها برگردند.

بعد از خدمت سربازی در جهاد سازندگی شهری مشغول به خدمت شد بلافاصله خود را به پادگان سنندج رساند که البته با محاصره آن پادگان توسط ضد انقلاب مواجه شد. مهدی که فردی شجاع و دلیر بود با چند نفر از دوستان خود با آنها به مقابله برخاست. پس از پشت سر گذاشتن خدمت سربازی در معیت حجت الاسلام و المسلمین آقای موسوی همدانی نماینده امام **در جهاد سازندگی شهری مشغول به خدمت شد**. خدمت در جهاد سازندگی

شهید عاصی تهرانی با خلوص و ایثار و تواضعی که از خود داشت. خیلی سریع جای خود را در بین جهادگران پیدا کرد و پس از مدت کوتاهی به **عضویت شورای مرکزی جهاد سازندگی شهری** در آمد خدمات مهدی باعث شد که وی پس از چندی به عنوان مسئول جهاد سازندگی شهری منصوب شود.

آرامش و وقار او در کارهای سخت مثال زدنی بود



تمامی روستاها و دهات اطراف شهرستان ری - قدیمی هایش - در خاطراتشان محبت های شهید تهرانی را فراموش نمی کنند. او دغدغه داشت . می گفت: **باید کار کرد**. حالا که میدان فراهم شده و خدا به ما توفیق خدمت داده **باید از لحظه ها هم نگذشت**. بارها شده بود که خودش مثل یک کارگر در عمران روستاها دامن همت را بالا می زد و پا به پای دیگران کار می کرد. در حالی که **عضو شورای مرکزی جهاد ری** بود و بالطبع در زمره مدیران و مسئولین بود.

اما در کار آن کسی که از همه سر و رویش خاکی تر بود و دستهایش از شدت بیل زدن تاول زده بود کسی نبود جز جهادگر شهید حاج مهدی عاصی تهرانی و این اخلاص و سخت کوشی موجبات عهده دار شدن کارهای بزرگ را فراهم می آورد. **آرامش و وقار او در کارهای سخت مثال زدنی بود** وقتی سختی کار به او رو می کرد **وقتی همه از شدت خستگی توان از دست داده بودند تازه او موتورش به راه می افتاد** با شوخی و مزاح با جمع، همه را سر کیف می آورد و به جمع طراوت خاصی می بخشید.

در این ماموریت خوش درخشید

تا اینکه در شهریور ماه سال ۵۹ **جنگ شروع شد**. و از آن به بعد مهدی **یک پایش در سازندگی روستاها و پای دیگر در رفع نیازهای جنگ** بود. از ماهشهر و آبادان و خرمشهر شوش گرفته تا بندر عباس و جزایر نیلگون خلیج فارس همه میدان رزم مهدی بود. **در کار پشتیبانی جنگ خبره بود**. از یک طرف هدایای روستاییان غیور را برای پشتیبانی رزمندگان جمع آوری می کرد و از طرف دیگر **جذب و سازماندهی نیروهای مردمی** را جهت حضور در غالب سنگر سازان بی سنگر جزو وظایف خود میدانست. مهدی مشام تیزی داشت. **بوی عملیات را زود تشخیص میداد و هر جوری بود خودش را برای کمک به فرماندهان مهندسی رزمی می رساند** و در عملیات های مختلف مسوولیت های عملیاتی به عهده داشت. شهید مهدی در ایامی که حضورش در جبهه ضروری نبود به تهران می آمد و با سخت کوشی در پشت جبهه فعالیت داشت. در سال ۶۴ به علت تحرکات بیگانگان در خلیج فارس و فعال شدن قرارگاه نوح نبی (ع) جهت تقویت بنیه دفاعی جزایر خلیج فارس و توان مدیریت و فرماندهی شهید تهرانی، **مسئولیت ستاد قرارگاه نوح نبی در بندر عباس** را که وظیفه پشتیبانی و تجهیز امکانات جزایر خلیج فارس را داشت به عهده ایشان قرار دادند. به اعتراف همه **او در این ماموریت خوش درخشید** و با فراهم کردن امکانات دفاعی جزایر اقتدار جمهوری اسلامی را در پهنه خلیج فارس به نمایش گذاشت. شهید تهرانی بعد از اتمام ماموریت به تهران بازگشت و مهیا برای مسؤلیتی دیگر.

هدایت اکیپ های مهندسی رزمی را به عهده گرفت

در تهران همزمان **مدیریت جهاد شهرستان ری و ورامین** را پذیرفت. و با تمام توان در خدمت محرومین و روستائیان عزیز به انجام وظیفه پرداخت. تا اینکه در اواخر خرداد ماه سال ۱۳۶۵ به علت درپیش بودن عملیاتی بزرگ و نیاز به توانمندی شهید تهرانی **به عنوان فرمانده پشتیبانی و مهندسی رزمی جنگ جهاد سازندگی استان تهران**، یک هفته قبل از عملیات کربلای ۱ پای در جبهه گذاشت. اما به علت درپیش بودن عملیات و تسلط شهید ملاآقای بر مقدمات عملیات (شهید حجت ملاآقای فرمانده پشتیبانی و مهندسی رزمی جنگ جهاد استان تهران که در آذرماه ۱۳۶۶ در منطقه شلمچه به شهادت رسید)، شهید تهرانی در کنار این دلاور مرد رشید برای حضور نیروهای مهندسی رزمی جنگ جهاد تهران در **عملیات فتح مهران** وارد جمع دوست داشتنی و سرشار از معنویت سنگر سازان بی سنگر جهاد استان تهران شد. او که بارها و بارها تا مرز شهادت رفته بود این بار قرار بود در **معرکه ای سنگین** انجام وظیفه کند. سردار بی ادعا شهید حاج مهدی عاصی تهرانی در **نبرد بولدزرها و تانک ها** در دشت مهران **هدایت اکیپ های مهندسی رزمی** را به عهده گرفت و در روز **۱۰ تیر ماه سال ۱۳۶۵** هنگامی که سنگر سازان بی سنگر با لب تشنه وبا ذکر یا ابا الفضل العباس در **گرمای طاقت فرسای مهران** و در زیر آتش مستقیم تانک های دشمن بعثی جان پناه برای رزمندگان اسلام احداث می کردند. مورد **اصابت ترکش گلوله مستقیم تانک های بعثیان** قرار گرفت و مظلومانه به شهادت رسید.

محبت زیادی به امام داشت

خاطره‌ای به نقل از همکاران شهید:

یک روز ما چند نقاش را برای **رنگ آمیزی ساختمان مرکزی جهاد تهران** آورده بودیم. شهید تهرانی رسید وقتی این صحنه را دید **چهره‌اش از خشم برافروخته شد** با ناراحتی به سراغ من که مسئول این برنامه بودم آمد و با ناراحتی گفت: **این چه بساطی است. ما در جنگیم.** این تجملات ما را از هدف دور می کند. **ساختمان های لوکس ما را وابسته می کند. جهاد اخلاص می طلبد نه تجمل پرستی.**

همسرش در این مورد می گوید: مهدی هیچ وقت در کارهایش **اسراف نمی کرد** و به شدت در حفظ بیت المال کوشا بود. در مسائل سیاسی به هیچ خط و گروهی وابستگی نداشت و می گفت: مطمئن ترین خط. **خط ولایت است.**

به همین جهت **محبت زیادی به امام داشت** و عاشقانه از فرامین ایشان اطاعت می کرد دیدار آخر در این باره همسرش می گوید آخرین باری که مهدی را دیدم. گفت: من راهی هستم. از آرامشش تعجب کردم چون خانه در دست مرمت بود و همه چیز نیمه کاره مانده بود. وقت رفتن کاغذی به من داد که بر خیال خام من خط بطلان کشید. فکر همه چیز را کرده بود. برای تکمیل خانه با معمار قرارداد بسته و پول آنها را هم پرداخته بود.

با همه این احوال وقتی می رفت، گفت: من شرمنده شما هستم چرا که در این مدت تقاضایی از من نکردید که آن را برآورده کنم. حالا که دارم می روم **حلالم کنید** سپس **قرآن را باز کرد** **سوره توبه آمد خندید** و گفت: همه چیز برای جهاد در راه خدا آماده است و آنجا بود که فهمیدم مهدی را دیگر نخواهم دید.

شهید مرتضی شادلو؛ فرمانده ستاد پشتیبانی جنگ و جهاد سازندگی استان سمنان



مرتضی شادلو فرزند حاج علی در سال ۱۳۳۸ در روستای محمدآباد شهرستان **گرمسار** دیده به جهان گشود. در کنار تحصیل کار هم می‌کرد. در نوجوانی استادکار کاشی‌کار گردید. **صدای زیبایی** داشت و **اذان** می‌گفت.

در کنار تحصیل از هیچ فعالیتی در این خصوص فرو گذار نبود، به طوری که خیلی از کشاورزان منطقه زمانی که می‌خواستند فرزندشان را تشویق به **فعالیت و کشاورزی** نمایند، مرتضی را مثال می‌زدند. وی بعد از این که دوران ابتدایی تحصیل اش را با موفقیت سپری کرد، به دلیل نبود امکانات لازم برای تحصیل در روستای محمدآباد، در روستای (فند) تحصیلش را ادامه داد و مقطع راهنمایی را در این روستا به پایان رسانید. در دوره ی متوسطه با توجه به **علاقه شهید به کارهای فنی** او وارد **هنرستان فنی** شد و در این مقطع نیز با موفقیت تحصیلات خود را به پایان رساند.

با موتورسیکلت از راههای فرعی به تهران می رفت

مرتضی از سال های ابتدایی ورود به هنرستان و همزمان با شکل گیری گسترده فعالیت ها علیه رژیم، با ورود به **تجمعات انقلابی** نقش مؤثری در حرکت های انقلابی شهر گرمسار حتی شهر های اطراف داشت. از جمله این که در همان دوران تحصیل، یک **دستگاه موتور سیکلت سوزوکی** خریده بود و به خاطر اینکه ساواک و دیگر نیروهای رژیم به ایشان مشکوک نشوند، **ظاهر موتور** را به شکلی که **فوق العاده قدیمی** جلوه نماید، در آورده بود. او **با همین موتورسیکلت از راههای فرعی به تهران می رفت** و با هماهنگی که از قبل شده بود، **اعلامیه ها و نوارهای حضرت امام** را می گرفت و بازمی گشت. آنگاه با **دستگاه تکثیر** آنها را آماده نموده و به وسیله همان موتور به سمنان و سرخه و روستاهای اطراف گرمسار می رفت و برنامه های انقلاب را پی می گرفت. مرتضی که از **خانواده ای محروم و رنج کشیده** بود، با شور و هیجان کم نظیری در هنرستان و خارج از آن مشغول فعالیت علیه رژیم و ایادی استکبار جهانی شد.

با آغاز نخستین جرقه های انقلاب اسلامی به رهبری امام امت (ره) او همراه با همه مردم فعالیت چشمگیری در دوران پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی داشت. از نخستین افرادی بود که به **عضویت کمیته انقلاب اسلامی و سپس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی** درآمد.

با شروع **اغتشاش در گنبد و کردستان**، برای مبارزه با آنان راهی آن مناطق شد. در **پاکسازی شهرهای کامیاران، سنندج، قروه، بیجار و تکاب** در سال های ۵۸ و ۵۹ **شرکت فعالانه** داشت.

به احداث دژ و جاده‌ای بین صائین دژ و بوکان پرداختند

شادلو پس از آغاز جنگ تحمیلی، در سال ۱۳۶۰ به عضویت **جهاد سازندگی گرمسار** در آمد؛ و داوطلبانه برای شرکت مستقیم در جبهه حق علیه باطل به مناطق عملیاتی جنوب شتافت. ابتدا به **ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی** رفت؛ و به عنوان **راننده آمبولانس** و سپس **راننده لودر** در واحد مهندسی ستاد پشتیبانی مناطق جنگی جنوب، به خدمت مشغول شد. در عملیات آزادسازی سوسنگرد، همچنین طریق القدس و فتح المبین، حضوری مستقیم و فعال داشت. به سبب شهامت، ایثارگری و لیاقتی که از خود نشان داد، در عملیات برون مرزی مسلم بن عقیل، مسئولیت یکی از محورهای عملیات به وی سپرده شد.

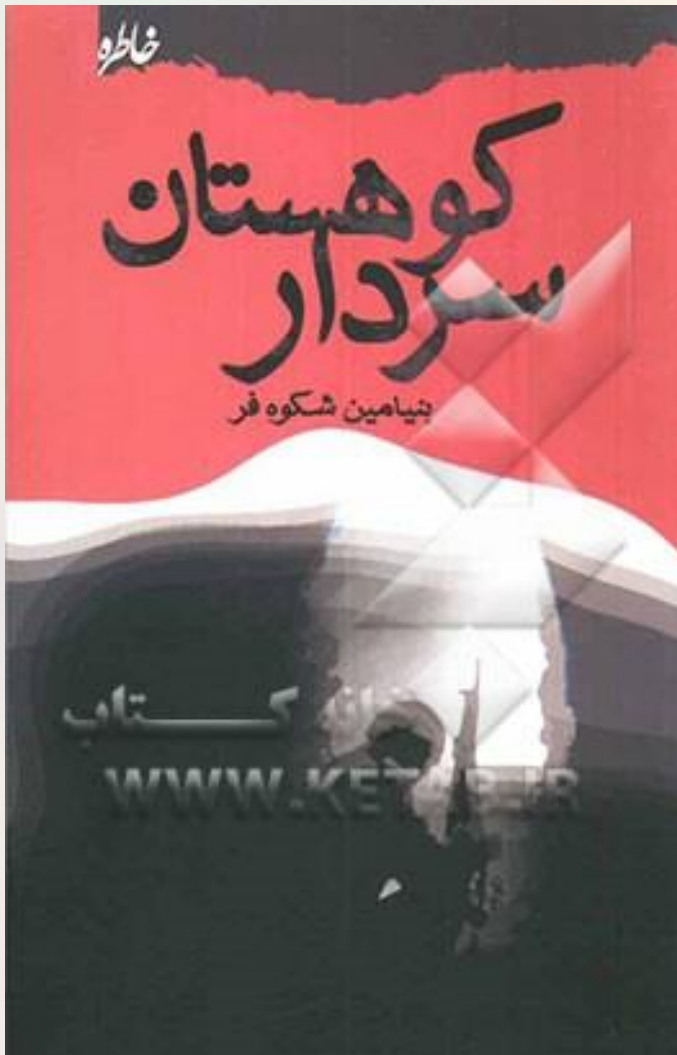
در پاییز ۱۳۶۱ به همراه جهادگران ستاد پشتیبانی استان سمنان برای تشکیل ستاد پشتیبانی حمزه، سیدالشهدا (ع) در مناطق عملیاتی شمال **غرب کردستان و آذربایجان غربی**، عازم شد. این گروه پس از جا به جایی، در اولین فرصت با توجه به شرایط سخت زمستانی و وجود برف و یخبندان، به احداث دژ و جاده‌ای بین صائین دژ و بوکان پرداختند. او در احداث دژ و خاکریز در منطقه جنوب و مسئولیت ساخت **پل وحدت** روی رودخانه **سیمینه رود** بین صائین دژ و بوکان نقش بسیار مؤثری داشت. به سبب توانایی‌ها و مدیریت کامل، **مسئولیت پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی استان سمنان در صائین دژ** به وی واگذار شد.

مدتی در بیمارستان اهواز بستری بود؛ اما دوباره به محل خدمتش بازگشت

شادلو با توجه به مسئولیت سنگینی که در آن منطقه داشت، **فرماندهی گروه ضربت ستاد پشتیبانی حمزه**، سیدالشهدا(ع) را نیز در کلیه مناطق به عهده گرفت. با آغاز عملیات پیروزمندانه «خیبر» در اسفند ماه ۱۳۶۲ به عنوان **مسؤل اولین گروه مهندسی - پشتیبانی جنگ** به جزایر مجنون وارد شد و در شرایطی سخت به رفع پاتک های مذبوحانه ارتش بعثی عراق و احداث جاده ۱۴ کیلومتری سیدالشهدا(ع) از سمت جزیره پرداخت. وی در یکی از **بمباران های شیمیایی** هواپیماهای عراق **مجروح** شد؛ و مدتی در بیمارستان اهواز بستری بود؛ اما، دوباره به محل خدمتش در صائین دژ بازگشت و فعالیت خود را کماکان ادامه داد. پس از پایان فعالیت های پشتیبانی جنگ استان سمنان در صائین دژ سرانجام این ستاد به منطقه مرزی سردشت منتقل شد. شادلو در ادامه تلاش بی‌امانش برای سرکوبی ایادی خائن و وابسته به شرق و غرب سردشت، در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ بر اثر **انفجار مین** دعوت حق را لبیک گفت و به فیض بزرگ شهادت نائل آمد.



کتاب سردار کوهستان



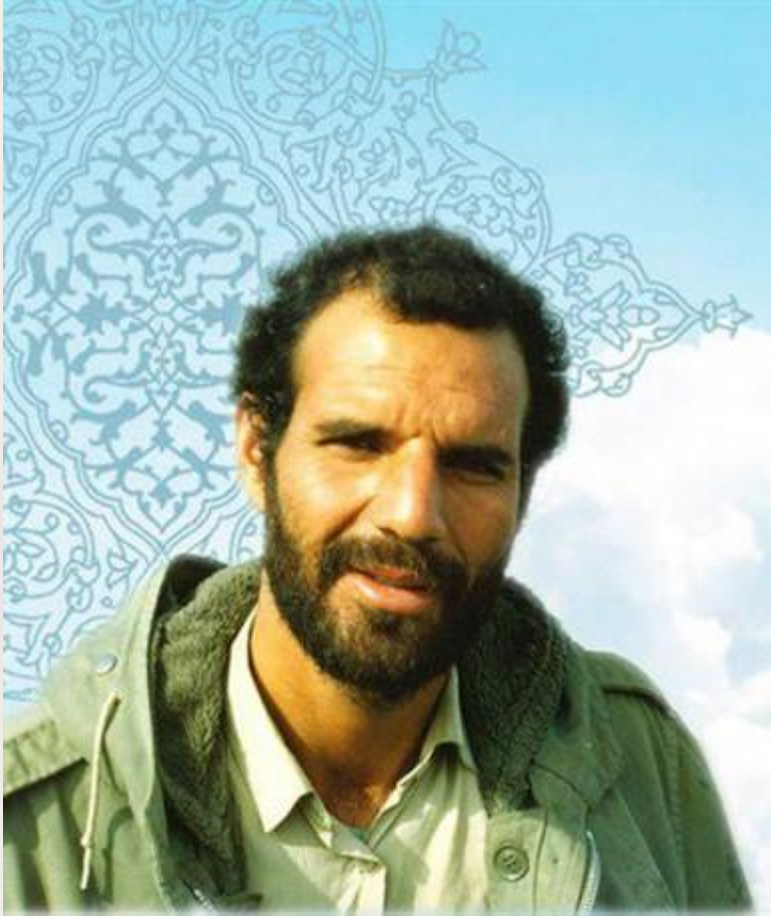
در این کتاب، زندگی و فعالیت‌های گوناگون سردار شهید مرتضی شادلو در نبرد با دشمن در قالب داستان روایت شده است. خاطراتی از دوره‌ی کودکی و جوانی در روستای محمدآباد گرمسار، عضویت در جهادسازندگی، حضور در مناطق عملیاتی جنوب، شرکت در جنگ علیه ضد انقلاب کردستان و عهده‌دار بودن مسئولیت‌های مختلف، و حضور در جبهه‌ی جزایر مجنون و مجروح شدن، روایت اصلی کتاب را شامل می‌شود. حاج مرتضی شادلو، سرانجام در ۲۳ بهمن سال ۱۳۶۳ در سردشت به شهادت رسید.

«شهید حاج اسدالله هاشمی»؛ جهادگر فنی، متواضع و خونگرم

شهید «اسدالله هاشمی» سال ۱۳۳۴ مصادف با روز **تاسوعای حسینی** در شهر «خنجین» از توابع شهرستان «فراهان» دیده به جهان گشود.

وی تحصیلاتش را تا مقطع **کاردانی رشته برق** گذراند و در آزمون ورودی دانشکده «نفت» قبول شد. قرار بر این بود تا جهت ادامه تحصیل از طریق شرکت نفت به انگلستان اعزام شود که به علت همزمانی با مبارزات ملت ایران علیه رژیم ستمشاهی، میدان مبارزه در صف انقلابیون را انتخاب کرد.

انقلاب برای وی دروازه‌ای برای ورود به سنگر کمیته انقلاب اسلامی شد و دیری نپایید که با تشکیل **سازمان جهاد سازندگی** به فرمان امام خمینی (ره)، همراه با جهادگران **عازم سیستان و بلوچستان** شد تا **غبار رنج و محرومیت** را از چهره هموطنان خود بزداید و نوید آمدن انقلاب را به کامشان شیرین کند. اما دشمن زخم خورده که می‌خواست طعم استقلال و آزادی را به کام ملت ایران تلخ کند، حيله‌ای دیگر اندیشید و **جنگ** را بر انقلاب نونهاال اسلامی **تحمیل** کرد. اسدالله با لبیک به ندای معمار انقلاب، سلاح جنگ را در کف گرفت و به‌عنوان نیروی رزمی گروه جنگ‌های نامنظم، در کنار شهید «مصطفی چمران» در جبهه‌های حق علیه باطل حضور یافت.



همیشه پیش قدم بود

وی **مسئولیت ترابری سنگین** دفتر مرکزی جهاد سازندگی را عهده‌دار شد و با وجود مشکلات بسیار در رابطه با تهیه و تأمین ماشین آلات، بسیج و سازماندهی رانندگان، کنترل و هدایت کار شبانه‌روزی در زیر آتش سنگین دشمن، نشان داد که با اداره **امور حمل و نقل کمپرسی‌ها** در **مناطق جنگی** و تشکیل گروه‌های نجات جهت راه‌اندازی دستگاه‌های سنگین و نیمه‌سنگین در خطوط جبهه‌ها، می‌تواند ترابری سنگین جهاد را به عنوان پایگاهی قوی و پشتوانه‌ای محکم برای جبهه‌های جنگ تبدیل کند.

هر یک از **پل‌ها و جاده‌ها و خاکریزهای جبهه**، از غرب تا جنوب، نام او را بر خود دارند، وی در پذیرفتن خطرات و رفتن به معرکه جنگ، همیشه **پیش قدم** بود و ۲ بار نیز بر اثر بمباران شیمیایی از ناحیه چشم آسیب دید، اما این صدمات مانع ادامه راهش نشد.

هیچ‌گاه از تلاش نمی‌ایستاد، دست‌هایش چونان فرشته نجاتی به فریاد دوستان در راه مانده‌اش می‌رسید و **ماشین‌های از کار افتاده‌شان را رمقی دوباره** می‌بخشید تا مجدداً زندگی را در کام رزمندگان جاری سازد.

حاج «اسدالله» در عملیات «خیبر» با ساختن **جاده «سیدالشهداء (ع)»** در آبادان و با **برگرداندن مسیر آب رودخانه «بهمنشیر»** و نیز در عملیات «والفجر هشت» با **احداث جاده شهید «اسلام پناه» و برپایی و احداث پل‌های مهم و استراتژیک در «فاو»** و همچنین **نقش کلیدی** در عملیات‌های کربلای (۱)، کربلای (۲)، کربلای (۳)، کربلای (۴) و کربلای (۵)، **زیباترین حماسه‌های تاریخ** را آفرید.

کاردانی و توانایی وی **زبانزد خاص و عام** بود، شخصیتی کم‌حرف، متواضع و خونگرم، جهادگری که مرد عمل بود، به کسی بی‌جهت اجازه رفتن به خط مقدم را نمی‌داد و همیشه ظرفیت و توانایی افراد را در نظر می‌گرفت.

با پای پیاده، تنها و یکه این جاده را می‌پیماید

حاج اسدالله مدیری با درایت و فرماندهی مهربان بود. در عملیات طریق‌القدس با عشق تیم حاج اسدالله، شگفتی آفرید، **جاده‌ای در میان رمل‌های خوزستان بطول ۱۹ کیلومتر** که انتهای آن به پشت خاکریز دشمن ختم می‌شد، باید احداث می‌شد، شهید حاج اسدالله‌هاشمی در این عملیات با مدیریت و درایت خاص خویش و **تلاش خستگی‌ناپذیرش** توانست قسمت عمده‌ای از این کار را بنحو احسن به انجام رساند. بچه‌های جهاد در تاریکی شب کار احداث جاده را شروع کردند و با مهارت و شهامت خاصی و تلاش بی‌وقفه همه اکیپ‌های مهندسی — رزمی جهاد از رانندگان لودر گرفته تا رانندگان کمپرسی و بلدوزر و... احداث ۱۹ کیلومتر جاده به اتمام می‌رسد و در اینجا حاج اسدالله **با پای پیاده، تنها و یکه** این جاده را می‌پیماید و مسائل را هماهنگ می‌کند.

حاج اسدالله پس از انجام عملیات، بدون وقفه با توجه به نیازی که در آن زمان جبهه به ماشین‌آلات داشت شروع به جمع‌آوری و انتقال غنایم کرد و تعداد **چهل و شش دستگاه اسکرپر** را که حمل آن واقعا سخت و دشوار است با کمک هم‌رزمان جهادگرش به اهواز منتقل کرد.



شما به سنگر بروید تا ما برگردیم

دشوارترین مأموریت‌ها برای حاج اسدالله بود **درایت و شجاعت کم نظیر** شهید هاشمی سبب شده بود، از سوی مسئولین بعنوان کاندیدای انجام **مأموریت‌های مشکل و دشوار** مطرح شود، در عملیات والفجر (۸) **مسئولیت نصب پل‌های شناور و متحرک خضر** را بر روی اروند عهده دار شد، تیم حاج اسدالله کار کردن با سیم‌بکسل را بسیار عالی بلد بود، در زیر شدیدترین بمباران‌های دشمن تیم حاج اسدالله مسئولیت را با موفقیت به انجام رساند.

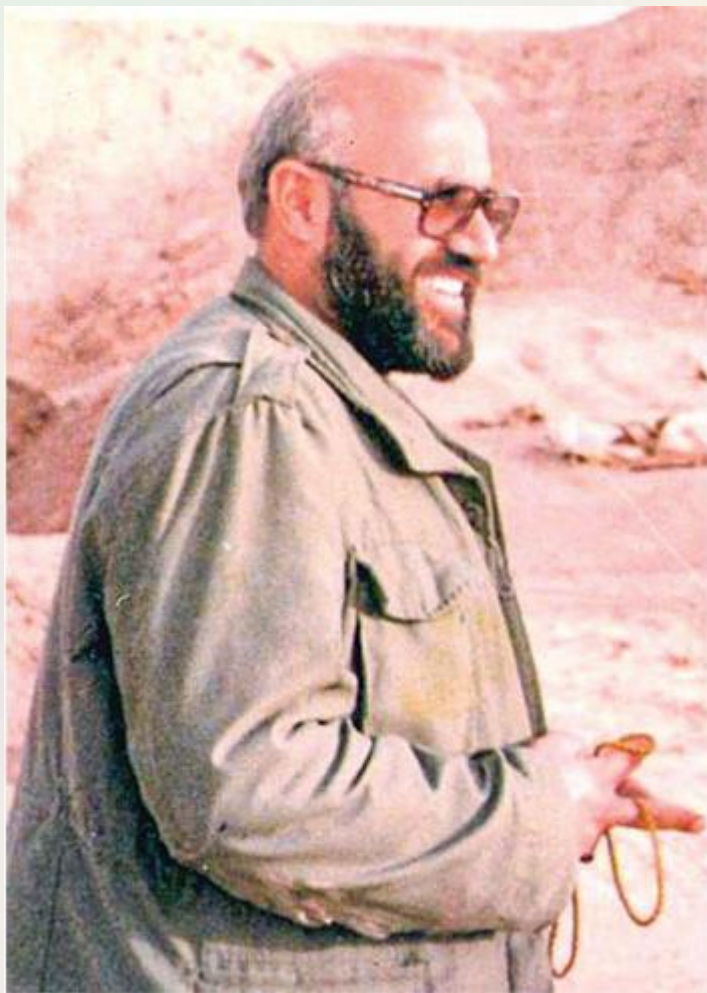
در کربلای (۵) نیز او بار دیگر با استفاده از تجربه خود توانست بر روی **آبگرفتگی بویان پل‌های شناور و متحرک خضر را نصب کند** و شبانه‌روز در انجام مسئولیت خویش کوشید و با این کوشش و تلاش سهم فراوانی را در تداوم و پیروزی عملیات ایفا کرد.

شهادت

حاج اسدالله هاشمی در آخرین مأموریتش در ۱۷ اسفندماه ۱۳۶۵ در منطقه **سلمچه** در عملیات کربلای ۵، برای آوردن یک **دستگاه بلدوزر** که آسیب‌دیده بود عازم خط می‌شود، پس از **تعویض فیلترهای بلدوزر** برای آوردن یک قطعه دیگر با یکی از برادران دوباره راهی خط می‌شود، قبل از رفتن به برادرانی که آنجا بودند می‌گوید: «**شما به سنگر بروید تا ما برگردیم**» چند قدم برمی‌دارد و مجدداً همین مطلب را تکرار می‌کند و به سمت خط می‌رود، ناگهان بعد از لحظاتی، معلم ایثار و شجاعت مزد جهادگری خود را می‌گیرد و **بعد از هفت سال** به آرزوی دیرینه اش رسید.

همرزمان جهادگرش پل لوله‌ای تدارکاتی در منطقه کوهستانی «مأوت» عراق را به نام او احداث کردند.

شهید هاشم ساجدی فرمانده پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی قرارگاه نجف



«دامغان» نام نا آشنایی نیست. شهری در استان «سمنان»، با پسته های معروفش که این نام را بیش از پیش آشنا می کند. او در یکی از روستاهای این شهر به دنیا آمد. در روستایی به نام «**کلاته**». اوایل تابستان سال ۱۳۲۶ بود که پدر و مادرش صاحب پنجمین فرزند خود شدند. پسری که نامش را هاشم گذاشتند.

نام پدرش حسین بود. یک **روستایی ساده با داستانی پینه بسته** از کار روستایی، که مانند هر پدری آرزوهای بسیار برای فرزندان خود داشت و شاید هرگز فکر نمی کرد حتی نتواند، راه رفتن آخرین فرزندش را ببیند. او در زمستان همان سال در اثر بیماری به جهان دیگر سفر کرد.

اولین زمستان، زندگی «هاشم» بی حضور پدر گشت و اولین بهار زندگی اش در کنار مادر و دیگر اعضای خانواده، بی آن که پدری بالای سرشان باشد، آغاز شد. مادر، سرپرستی خانواده را به دوش گرفته بود و با **قالیبافی** و دیگر کارهای روستایی، زندگی را برای او و دیگر خواهر و برادرانش شیرین می کرد.

روزها در اداره و شب ها با تاکسی کار می کرد

در اوایل سال های نوجوانی، **مجبور شد از مادرش جدا شود؛** چون ادامه تحصیل در روستا و روستاهای اطراف ممکن نبود. برای همین، چند سالی را پیش برادر بزرگش، که آن سال ها در کرج ساکن بود، گذراند و به تحصیل و کار ادامه داد. در این دوره، **با کمک برادرش بیشتر با مسائل دینی و مذهبی آشنا شد و پایه های فکری خود را محکم کرد.**

سال های آخر دوره ی متوسطه، **به گرگان رفت و مادرش رانیز پیش خود برد.** در آن جا، روزها کار می کرد و شب ها درس می خواند تا **دیپلم گرفت و در اداره ی کشاورزی استخدام شد.** با شروع مبارزات ضد رژیم شاهنشاهی در سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، کم و بیش با مسائل سیاسی هم آشنا شد و **در جریان مبارزات سیاسی قرار گرفت .**

پس از استخدام در اداره ی کشاورزی، **روزها در اداره و شب ها با تاکسی کار می کرد.** در همان اداره، دوره ی کاردانی پنبه را گذراند و فوق دیپلم گرفت.

در اواخر دهه ی چهل، از طرف اداره کشاورزی به عنوان **تکنسین پنبه،** به شهرستان «گنبد» در استان «گلستان» مامور شد. در این سال ها، بیش از پیش در جریان مبارزات سیاسی و مذهبی قرار گرفت و با روحانیون مبارزی که به این شهر تبعید می شدند یا به آن رفت و آمد داشتند، از نزدیک آشنا شد.

ساده زیستی و گذشته ی سخت خود را فراموش نکرد

شهید آیت الله «مدنی»، شهید «هاشمی نژاد» و شهید «سید علی اندرزگو» تعدادی از این افراد بودند که «هاشم» با استفاده از درس ها و سخنان آن ها کوله بار فکری و مبارزاتی خود را پر بار تر و فعالیت های سیاسی را با هسته ی اصلی مبارزان مسلمان و روحانی بیش از پیش نزدیک و محکم تر کرد.

همچنین در این زمان، او به کمک دوستان همفکر خود، جلساتی را پایه گذاری کرد که در آن به شکل **سازمان یافته** به مسائل سیاسی مذهبی می پرداختند و **مبارزات ضد حکومتی** را بر نامه ریزی می کردند. پخش و تکثیر نوار و کتب و اعلامیه های «امام خمینی» و دیگر بزرگان سیاسی و مذهبی آن دوران، یکی از کارهای هاشم و دوستانش بود. در این زمان، او به دلیل همین مبارزات سیاسی و به خاطر مسائل امنیتی، نام خانوادگی خود را تغییر داد و نام خانوادگی خود را **ساجدی** انتخاب کرد.

در سال ۱۳۵۲، در **سن ۲۶ سالگی**، به واسطه ی یکی از دوستان خود، خانواده ی یکی از روحانیون محلی به نام «خسروی» آشنا شد و با دختر آن روحانی ازدواج کرد.

وضع مالی و اقتصادی ساجدی در این سالها کم کم تغییر کرد ولی ساده زیستی و گذشته ی سخت خود را فراموش نکرد و همین باعث می شد در **کمک و دست گیری نیازمندان**، هرگز کوتاهی نکند.

در سال ۱۳۵۶ **اولین فرزند** او به دنیا آمد. در سالهای بعد، **سه دختر و یک پسر** دیگر نیز به جمع خانواده ی آن ها اضافه شدند. در دی همین سال، دوره ی دیگری از مبارزات ضد رژیم امام خمینی آغاز شد که به پیروزی انقلاب اسلامی ختم گردید.

او خود و همه ی زندگیش را صرف انقلاب و نیازمندان کرد

در این دوره، **تمام هم و غم «هاشم» انقلاب بود.** تظاهرات، شرکت در جلسات سخنرانی و مبارزاتی، پخش اخبار و اعلامیه های انقلاب، تحصن و به تعصیلی کشاندن ادارات دولتی، برنامه ریزی برای سرنگونی هر چه زود تر رژیم شاهنشاهی طبق نظر و راهنمایی امام و ... همه ی تلاش و سعی او در دوره ی انقلاب بود. در همین زمان و سالهای اولیه بعد از انقلاب، او **اموال خود را خرج انقلاب و محرومین کرد به گونه ای که تقریباً ثروتی برایش باقی نماند.** او خود و همه ی زندگیش را صرف انقلاب و نیازمندان کرد و وارد معامله ای با خدا شد که اجرش فقط با خود خدا بود.

از همان ساعات اولیه پیروزی انقلاب که مردم در حال جشن و سرور بودند، تلاش برای حفظ این پیروزی که خون بسیاری برای آن بر زمین ریخته شده بود و **سر و سامان دادن به نظم اجتماعی** و زندگی روزمره ی مردم، فکر و ذهن بزرگان انقلاب را مشغول کرد. بر همین اساس در فردای انقلاب یعنی ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ کمیته ی انقلاب اسلامی تشکیل شد. **ساجدی از پایه گذاران کمیته ها در «گنبد» بود.**

نوزاد تازه متولد شده ی انقلاب، ماه های اولیه زندگی خود را می گذراند که **گروه ها و سازمان های مختلف** از گوشه و کنار کشور سر بر آوردند و مدعی آن شدند و تا آن جا پیش رفتند که **هر کدام می خواستند بخشی از کشور را جدا کرده،** برای خود حکومت مستقل راه بیندازند. در همین ایام یعنی **دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» به عنوان یک نیروی نظامی تمام عیار در کنار ارتش تشکیل شد** و حفظ و حراست از انقلاب را در مقابل ضد انقلابیون و گروهک های مختلف انقلاب اسلامی به عهده گرفت. بسیاری از نیروهای مبارز مسلمان و جوانان پیرو امام، به این نهاد تازه تاسیس پیوستند تا از انقلاب خود پاسداری کنند. «هاشم» یکی از نیروها و از ارکان آن در «گنبد» بود.

فرمان امام را با تمام وجود پیروی کرد

یک ماه و اندی بعد از تشکیل سپاه، در ۲۷ خرداد ۱۳۵۸ امام خمینی با دور اندیشی و آگاهی ویژه فرمان **تشکیل «جهاد سازندگی»** را صادر کرد که شعار محوری آن همه با هم جهاد سازندگی بود. هدف از تشکیل این نهاد انقلابی، **آبادانی کشور** به خصوص در مناطق محروم بود تا به وسیله ی آن انقلاب اسلامی چهره ی عمرانی و سازندگی خود را نیز نشان دهد.

هاشم با توجه به کار اصلی خود در اداره ی کشاورزی، **فرمان امام را با تمام وجود پیروی کرد و از بنیان گذاران اصلی جهاد سازندگی در گنبد** و عضو شورای مرکزی آن در این شهرستان شد.

فعالیت در «جهاد سازندگی»، برای **عمران و آبادانی «گنبد»** و روستاهای اطراف آن (که از مناطق محروم کشور به حساب می آمد) در کنار **مبارزه ی جدی و بی امان با ضد انقلاب** – که تلاش می کردند آن بخش از کشور را جدا کرده و حکومت مستقلی تشکیل دهند – **بیشترین وقت و تلاش هاشم** را در این دوره گرفت.

طی دو درگیری سخت و دشوار، پای ضد انقلابیون از این بخش از کشور کنده شد و تلاش برای بهتر کردن وضعیت زندگی مردم سرعت بیشتری گرفت. **ساختن پل و جاده،** سر و سامان دادن نسبی به وضعیت کشاورزی، رساندن برق و آب شیرین به روستاهای دور که از امکانات محروم بودند و ... بخشی از کارهای این دوره بود که ساجدی نه تنها با مدیریت و کاردانی خود، بلکه با فعالیت اجرای در آن نقش موثری داشت.

خانواده ی خود را نیز به شهر های نزدیک جبهه برد

آخرین روز شهریور ۱۳۵۹ روزی فراموش نشدنی در حافظه ی تاریخی مردم ایران است. در این روز «صدام» با **تمام توان نظامی** خود مرز کشور را مورد تجاوز قرار داد و با **هواپیماهای جنگیده و بمب افکن** فرودگاه های مهم کشور را بمباران کردند.

جنگ شروع شده بود و فضایی تازه برای نشان دادن کارایی و توان فکری و اجرایی نیروهای جوان و انقلابی به وجود آمد. در این دوره «هاشم» نیز از قافله ی نیروهای پیرو امام دور نماند و برای مدتی راهی جبهه شد. پس از آن، با همفکری همسرش تصمیم گرفت به «مشهد» مهاجرت کند و در آن جا به **تکمیل تحصیلات** در دانشگاه بپردازند. از طریق اداره ی کشاورزی به «مشهد» منتقل شد و پس از مدت کوتاهی، با اصرار خودش و مدیران آن زمان **جهاد سازندگی خراسان**، به این نهاد منتقل و در آن جا مشغول به خدمت شد. هر چند، نه او و نه همسرش به دلیل **کارها و وظایف سنگینی** که داشتند، نتوانستند به تحصیل ادامه بدهند اما این دوره نقطه ی عطفی در زندگی آنان بود.

اولین مسئولیت مهم او در جهاد خراسان، با توجه به تجربیات و خدمات قبلی اش، **مسئولیت مجتمع کارگاه و انبارهای جهاد خراسان** در «قاسم آباد» بود. او در آن زمان، توان و قابلیت های خود را در سطح بالایی نمایان کرد و نشان داد. در اوایل سال ۱۳۶۰، **پشتیبانی جنگ جهاد خراسان در جبهه های جنوب**، به یک مسئول پر توان و فرماندهی قوی نیاز داشت که تمام وقت در جبهه حضور داشته باشد. او این مسئولیت سخت و سنگین را پذیرفت و راهی جبهه شد. او این حضور را تا پایان عمرش به طور مداوم و پیوسته ادامه می داد. به گونه ای که پس از مدتی، **خانواده ی خود را نیز به شهر های نزدیک جبهه برد و همواره در خدمت جنگ قرار گرفت.**

خودش با آخرین دستگاه که یک بلدوزر بود، بعد از همه به عقب آمد

در مسئولیت جدید، وظیفه ی او **حساس و دشوار** بود. کاری که مدیریتی ویژه و محکم می طلبید. کاری که وسعتی بسیار داشت: از تدارکات نیروها گرفته تا انجام **عملیات مهندسی رزمی** آن هم با نیروهایی با فرهنگ ها و قومیت های گوناگون که کار را مشکل و حساس تر می کرد. اما او در این مسئولیت نیز خوش درخشید و توان با لای مدیریتی و اجرایی خود را به نمایش گذاشت.

شرکت در عملیات «طریق القدس» در آبان ۱۳۶۰ و حفظ و حراست از دستاوردهای این عملیات در منطقه «بستان» و تنگه ی «چزابه» و سپس حضور در عملیات «**فتح المبین**» در منطقه ی عمومی «شوش» در فروردین سال ۱۳۶۱ و بعد از آن شرکت در عملیات «**بیت المقدس**» (آزادی خرمشهر) در اردیبهشت و اوایل خرداد سال ۶۱ و بالاخره عملیات «**رمضان**» در اواخر تیر ۱۳۶۱ حاصل تلاش و کار او در این دوره است. در عملیات «رمضان»، تلاش و شجاعت او به حدی بود که نیروهای تحت امرش را شگفت زده کرد. به گونه ای که یکی از نیروهای او در خاطراتش نقل می کند:

در عملیات رمضان که قرار شد نیروها عقب نشینی کنند. او همه ی ما را عقب فرستاد و خودش با آخرین دستگاه که یک بلدوزر بود، بعد از همه به عقب آمد.

او و کسانی مانند او؛ در این دوره توانستند **کارآیی جهاد را در مهندسی رزمی و پیشرفت عملیات نظامی** به اثبات برسانند و از کسانی بود که پای «جهاد سازندگی» را به اتاق جنگ و طراحی عملیات نظامی باز کرد.

ساجدی و نیروهایش نقش تعیین کننده ای در پیروزی نظامی داشتند

با شروع عملیات «والفجر»، فرماندهی کل جنگ تصمیم به سازماندهی جدیدی در برنامه ریزی و تقسیم مناطق جنگی گرفت. **چهار قرار گاه اصلی** با وظایف ویژه تشکیل شد که **زیر نظر قرار گاه مرکزی «خاتم الانبیاء(ص)»** فعالیت می کردند:

- ۱- قرار گاه «**کربلا**» که بخش بزرگی از **جبهه های جنوب** را تحت پوشش داشت؛
- ۲- قرار گاه «**نجف اشرف**» که **بخش میانی جبهه** ها را زیر نظر داشت؛
- ۳- قرار گاه «**حمزه سید الشهداء(ع)**» که **مناطق شمالی جبهه** را در غرب کشور فرماندهی می کرد؛
- ۴- قرار گاه «**نوح(ع)**» که **مسئولیت عملیات دریایی** داشت.

هر یک از قرارگاه های چهار گانه، واحد مهندسی رزمی مخصوص خود را داشتند که **نیاز به فرماندهانی شجاع و با تجربه و کارا** برای هدایت آن ها بود. با توجه به توان و قابلیت هایی که «هاشم ساجدی» پیش از این از خود نشان داده بود، **فرماندهی مهندسی رزمی قرار گاه «نجف اشرف»** به او واگذار شد. در مسئولیت جدید توانست با سازماندهی و ایجاد رابطه ی منطقی و دوستانه با نیروهای تحت فرمانش، روحیه ی خوبی را در نیروها برای انجام مأموریت محوله ایجاد کند. در عملیات «**والفجر مقدماتی**»، «**والفجر یک**» که در جبهه های جنوب انجام شد، او و نیروهایش توانستند خدمات بسیاری انجام دهند. در عملیات «**والفجر ۳**» که به آزاد سازی شهر «**مهران**» و ارتفاعات مهم آن منجر شد، ساجدی و نیروهایش **نقش تعیین کننده** ای در پیروزی نظامی داشتند. او در **همین ارتفاعات**، از سه ناحیه ی شانه، شکم و پا به سختی مجروح شد اما قبل از سلامتی کامل مجدداً به جبهه باز گشت و به فعالیت ادامه داد.

با ماشین های سنگین به کار می پرداخت؛ خاکریز می زد و سنگر می ساخت

در تمامی عملیات ها نقش مهندسی رزمی **ویژه و تعیین کننده** در پیروزی نیروهای نظامی است. **تغییر وضعیت زمین، ایجاد موانع و خاکریزهای** مورد لزوم، **ایجاد راه ها و پل های ارتباطی** برای دسترسی سریع تر به مواضع دشمن و رساندن تدارکات، **تجهیزات** و نیروهای تازه نفس به مواضع خودی، **ایجاد سنگر های مستحکم** و لازم برای حفظ جان نیروها در خط مقدم و عقبه ها، همکاری در ساخت انبارهای تدارکاتی و تسلیحاتی و بسیاری کارهای دیگر، نقش این قسمت را در عملیات نظامی ضروری و غیر قابل انکار می کند. هر چند نقش این نیروها در پیروزی ها چندان به چشم نمی آید و بیشتر، نیروهای رزمی هستند که مورد توجه مردم عادی قرار می گیرند.

این نیروهای زمینه ساز معمولاً ساکت و مظلومانه کارشان را می کنند و مردم کمتر به نقشی که ان ها در پیروزی ها داشته اند، توجه نشان می دهند. مهندسی رزمی که «جهاد سازندگی» در آن نقش اساسی داشت، یکی از بخش های مظلوم جنگ است. این مظلومیت در نظر امام خمینی، به قدری نظر گیر بود که لقب ویژه ای به این افراد داد: **سنگر سازان بی سنگر**. «هاشم ساجدی» یکی از سنگر سازان بی سنگر بود که بارها و بارها در **مواقع بحرانی و خطرناک**، خود به عنوان یک نیروی عادی وارد کارزار می شد و با **ماشین های سنگین** به کار می پرداخت؛ خاکریز می زد و سنگر می ساخت.

کم کم روز موعود نزدیک شد. **عملیات «عاشورا»** در جبهه های میانی، در منطقه ی «میمک»، در حال انجام بود. او و چند تن دیگر از فرماندهان سپاه پاسداران، برای بازدید جاده های تدارکاتی و مورد لزوم راهی شدند. تا این که در صبح روز پنجم آبان ۱۳۶۳ در حین این ماموریت، در تنگه ای با **کمین نیروهای ضد انقلاب و نفوذی های دشمن** برخوردند. «ساجدی» در اثر **اصابت چند گلوله** به شهادت رسید و دونفر دیگر به **اسارت** آنها در آمدند. سه روز بعد **پیکر به خون نشسته ی این سردار** از **جان گذشته ی اسلام در «مشهد» تشییع شد** و در آخر نیز در **بهشت رضا** در کنار دیگر شهدا به آرامش ابدی رسید.

اسلام عزیز را یاری کنید و امام عزیز، خمینی بزرگ را پشتیبان باشید

وصیت نامه شهید هاشم ساجدی

...انقلاب دو چهره دارد: **خون و پیام**. انقلاب اسلامی ما هم شهادت و پیام دارد و این را به وضوح فرزندان اسلام، در طول انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب تا هم اکنون در جبهه ها نشان داده اند. من هم پیام شهیدان را شنیدم و به سوی میعادگاه عاشقان الله شتافتم تا شاید از فیض شهادت بهره گیرم.

ای مردم رزمنده و مسلمان ایران! **فرزندان شما در جنوب**، برای اسلام و کشور اسلامی ایران، **افتخارات بزرگی** را کسب کرده اند و می کنند. خون گل های پر پر شده ی شما، فضای خوزستان را معطر کرده است و هر تازه واردی را تحت تاثیر قرار می دهد. پیام این شهیدان و شاهدان تاریخ، به شماست که **اسلام عزیز را یاری کنید و امام عزیز، خمینی بزرگ را پشتیبان باشید**. هر گلوله ی دشمن که به قلب فرزندان اسلام می خورد، در لبهایشان زمزمه ی الله اکبر، خمینی رهبر سر می دهند.

برادرم، مادرم، همسرم و خواهرم، همه ی شما را به خدای بزرگ می سپارم. **مخارج عزاداری** را زیاد نکنید و پول آن را به **امور جنگی ستاد پشتیبانی جهاد سازندگی خراسان** بدهید.

کتاب آخرین قدمگاه

کتاب آخرین قدمگاه به قلم علی اکبر عسگری درباره‌ی زندگی، شهادت و خاطرات سردار شهید هاشم ساجدی است. در بخشی از کتاب می‌خوانیم:

— برادر ساجدی؟

— خودم هستم. بفرمایید.

مرد دستش را به پشت او گذاشت و کمی دورتر از پلکان برد. آهسته حرف می‌زد.

— عذر می‌خواهم، برادر. خبر دادند، شما باید هر چه زودتر به منطقه برگردید.

ساجدی نگاهی به او کرد.

— کی گفته؟

— نمی‌دانم. با فرماندهی حفاظت فرودگاه تماس گرفته بودند.

نگاهی به مسافرانی که از پلکان بالا می‌رفتند، انداخت. سری‌تکان داد و رو به مرد کرد.

— برویم.

مرد، لندکروز اتاق‌داری را که کمی دورتر از اتوبوس ایستاده بود، نشان داد.

— ماشین، آن جاست.

سوار بر ماشین، به سرعت به طرف ساختمان فرودگاه رفتند. مرد که کنار راننده نشسته بود، به طرف صندلی عقب برگشت.

— می‌بخشید برادر، می‌دانم سخت بود از کنار هواپیمابر گشتن، اما وظیفه داشتیم خبر دهیم.

ساجدی لبخندی زد.

— وظیفه، وظیفه است. سختی و راحتی هم ندارد.

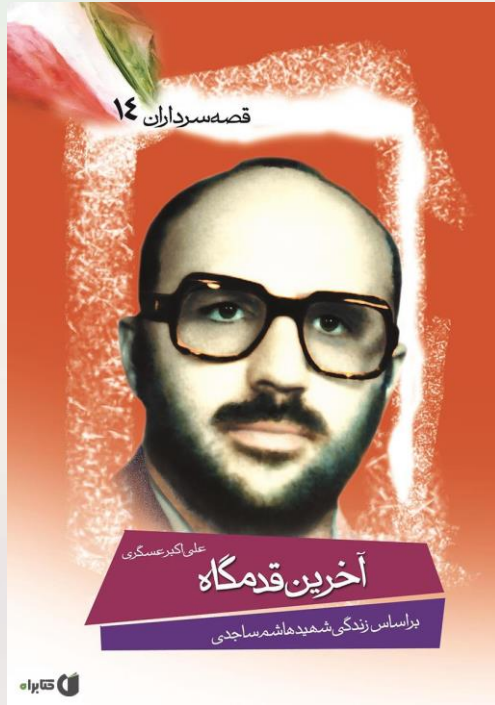
— بالاخره می‌بخشید.

ساجدی سری‌تکان داد. مرد باز به حرف آمد.

— نیم ساعت دیگر یک هواپیمای نظامی به طرف منطقه پرواز می‌کند. گفته‌اند شما با آن بروید.

ساجدی از پنجره بیرون را نگاه کرد. هواپیمایی از روی بان‌دفرودگاه بلند شد.

— این سفر هم دست کمی از حج ندارد. فقط باید دید رضایت خدا در کدام است.



شهید حسین نیلی احمد آبادی



شهید مهندس حاج حسین نیلی احمد آبادی در مرداد ماه سال ۱۳۲۵ در تهران و در یک خانواده مذهبی در فضائی آکنده از عشق به ولایت ائمه معصومین بدنیا آمد. نام او را حسین گذاردند، تا که در بزرگی حسین وار زندگی کند. بدینسان بود که از همان اوان کودکی و نوجوانی علاقه ی وافر به مجالس روضه خوانی و ذکر مصیبت اهل بیت (ع) داشت در واقع او **مفتون و شیدای کربلای حسین بود** و شاید در آن زمان تصور نمی کرد که روزگاری نه دچندان دور به یاری فرزند خلف حسین (ع) در صحرای کربلای ایران و در انجام یک تدارک نظامی همچون علمدار شهید کربلایی حضرت ابوالفضل العباس (ع) نائل آید. حسین تحصیلات مقطع ابتدائی را با موفقیت تمام و به عنوان **دانش آموز ممتاز** پشت سر گذاشت. او برای ادامه تحصیل در دوره ی متوسطه بدلیل **مشکلات مالی خانواده** ناگزیر بود که روزها مشغول به کار شود، تا ضمن تامین هزینه تحصیل خویش کمکی هم به خانواده کرده باشد، بهمین علت **روزها در بازار مشغول بکار می گردد** و در یک دبیرستان شبانه به تحصیل خود ادامه می دهد او همواره با کار رنج و مشقت را با تمامی رگ و پوست و استخوان خود لمس می کرد و چه بسا **ساعت ها به این تفکر می پرداخت که بهبود وضع محرومان جامعه چگونه ممکن و میسر است ؟**

محیط دانشگاه برای او یک مقطع مبارزاتی بود

به هر طریق در سن ۱۷ سالگی پس از اخذ دیپلم در یک موسسه بزرگ انتشاراتی بصورت کار مزد استخدام شد و سخت مشغول کار و تلاش می شود.

ناگزیر جهت انجام خدمات وظیفه عمومی سربازی رفت. وی به عنوان یک معلم سپاه دانش وارد خدمت شده و به یکی از روستاهای اطراف کردستان اعزام گردد و در همین دوران نزدیک با مشکلات قشر عظیم روستایی محرومیت های آنها و به ویژه ظلم مضاعفی که بر مردم محروم مستضعفا کردستان در زمان طاغوت می گذشت آشنا گردید. بدینسان بود که همیشه و همه وقت یاد محرومان را از دل نبرد و بدور از شعار بلکه در عمل برای خدمت به آنان لحظه ای دریغ نورزید. شهید نیلی در سال ۱۳۴۹ در کنکور سراسری شرکت نموده و در رشته شیمی دانشگاه شیراز پذیرفته می شود ، وی به دلیل موفقیت تحصیلی و معدل بالا در همان سال اول تغییر رشته داده و در رشته الکترونیک مشغول به تحصیل می گردد. در واقع محیط دانشگاه برای او یک مقطع مبارزاتی بود، از جهت مبارزه با فساد و آلودگی که محیط امروز دانشگاه را فرا گرفته بود.

در مسائل مدیریتی روش و سیره بهشتی را پیش رو داشت

شهید نیلی در ایام تحصیل خود در دانشگاه شیراز **گروههای دانشجویی مبارز** با رژیم سازماندهی می نماید و از طریق نوارها و سخنرانی های حضرت امام و اعلامیه های ایشان افشاگر رژیم منحوس پهلوی بود و به همین علت چندین بار ساواک ایشان را تعقیب می نماید ولی هیچگاه موفق به دستگیری ایشان با استناد به مدرک نشدند تا اینکه در سال ۱۳۵۴ موفق به **اخذ مدرک در رشته برق و الکترونیک** می گردد. وی بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه به زادگاه خود اصفهان باز می گردد و در سال ۱۳۵۵ با تشکیل خانواده می دهد. از مهرماه سال ۱۳۵۴ در **کارخانه ذوب آهن اصفهان** استخدام و در دفتر طراحی و تجهیزات الکتریکی ان مشغول کار می شوند از آنجا که در این دوران فراغت بال بیشتری حاصل شده بود مبارزات خود علیه رژیم را به طریق گوناگون ادامه داد و از آغاز جرقه های انقلاب اسلامی شهید نیلی با جمعی از دوستان و همفکران به تشکیل یک مجمع رسیدگی به امور مجروحین و آسیب دیدگان دوران انقلاب مبادرت می ورزید و منشا خدمات ارزشمندی نیز می گردند.

با **منافقین** از همان اوائل و قبل از اینکه بخوبی شناخته شوند بسیار مخالف بود و آنها را **آمریکایی** قلمداد می کرد. وی به **عضویت حزب جمهوری اسلامی ایران** در آمد و در **شاخه مهندسی** آن مشغول به ادای وظیفه ابود. شهید نیلی **عشق و اخلاصی بی مانندی نسبت به مظلوم آیت اله دکتر بهشتی** می ورزید و عجیب تحت تاثیر خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ایشان بود، بسیاری از دوستان شهید نیلی معتقدند که در همه امور زندگی حتی **در مسائل مدیریتی روش و سیره بهشتی** را پیش رو داشت.

اعتقاد داشت که تحقیقات یکی از پایه های اساسی موفقیت در کار محسوب می گردد

در اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی **مدیریت مالی ذوب آهن** اصفهان بعهده شهید نیلی گذاشته شد، ولی بعد از اندک زمانی یکی از **سنگرهای محروم کشور** سربازی فداکار را با ایثار و تلاش می طلبید، بدین جهت شهید نیلی با پذیرش **معاونت عمرانی استانداری چهارمحال بختیاری** و بعد از آن معاونت سیاسی آن استان به تلاشی صادقانه و در **سال ۱۳۶۰ از وی جهت مدیریت کارخانه ذوب آهن اصفهان** دعوت بعمل می آید و در آن شرایط حساسی و با وجود مسائلی کارگری ناشی از تحریک عوامل کمونیسم در کارخانه، ایشان در این سنگر وارد خدمت میشوند. در آن زمان از بعد کار و تلاش فنی، مهمترین مسئولیت بر دوش متخصصین نظام این بود که **بدون کمک کارشناسان شوروی چرخهای صنعت ذوب آهن بچرخد** و در راستای استقلال و تکیه بر نیروی خویش ضرورت می نمود که **بدون دخالت متخصصین روسی بخشهای صنعتی راه اندازی شود و تمامی هم و غم شهید نیلی** مصروف همین قضیه بود. یکی دیگر از همکاران ایشان در رابطه با خصوصیات اخلاقی و اعتقادی شهید مهندسی نیلی می گویند: علیرغم اینکه اختیارات وسیعی به مدیرانشان میدادند ولی هیچگاه در اشتباهات مدیران با پرخاشگری برخورد نمی کردند و **همیشه به کلیه گروهها و نیروها میدان می داد** و ملاحظات سیاسی و گروهی در تصمیم گیری ایشان دخیل نبود و نسبت به تعبد و اعتقاد عمیقی که به ولایت داشت خود را مکلف به اجراء نظرات مقام ولایت فقیه و رهبری میدانست. شهید نیلی در اذرماه سال ۱۳۶۲ به مجلس شورای اسلامی بعنوان **وزیر معادن و فلزات** معرفی می گردد، و از مجلس رای اعتماد می گیرد. شهید نیلی از ابتدای شروع بکارش در وزارت معادن و فلزات همواره با دیدگاهی پدرا نه حرکت میکرد و اعتقاد داشت از تمامی نیروهای مومن به انقلاب اسلامی **ولو با اختلاف سلیقه** باید در جهت خودکفایی صنعتی کشور سود برد و مسائلی نباید مانع خدمت به جامعه گردد. شهید مهندسی نیلی اعتقاد داشت که **تحقیقات یکی از پایه های اساسی موفقیت در کار محسوب می گردد** بدین لحاظ بهای لازم را به مجمع ها و نشست های تحقیقاتی میداد، و فعالانه و مستمر بر جریان چگونگی پیشرفت کار نظارت می کرد.

نه شما روسیه تزاری هستید و نه ما ایران زمان قاجار و جلسه را ترک کرد

دانشگاه را بعنوان یک بازوی اساسی تحقیق و پژوهشی در ارتباط با صنعت می دانست به همین دلیل ارتباط مستمری را با دانشگاهها برقرار نموده بود شهید نیلی در یکی از همین نشستها میگوید: «ما باید به این سمت برویم که یک **ارتباط بسیار نیرومند بین دوره تحصیلی دانشجویان با مراکز صنعتی و به خصوصی با صنایع اساسی و مادر** برقرار کنیم. از همان سالهای اول تحصیلات دانشگاهی باید از هر چیزی که دانشجوی ما را از صنعت بریده میکند و صنعت هم به لحاظ **عدم ارتباط با دانشگاه پوک، بی مفهوم و بی معنا باشد، احتراز کنیم.** در بسیاری از زمینه ها دستگاههای اجرایی بسیار توانمندند و این توانمندی را باید در خدمت دانشگاهها ببرند و عکسش دانشگاهها نباید به سمت تحقیقات مجردی که ارتباط با کاربرد ندارد و غیر کاربردی است بروند». شهید نیلی بواسطه اهمیتی که برای کار تحقیق و پژوهشی قائل بود **خود هیچگاه از مطالعه و تحقیق غافل نبود** و همین نکته یکی از عوامل قوت وی بلحاظ تخصصی در برخورد با کارشناسان خارجی بود، آگاهانه سخن می گفت و محکم و استوار حرف می زد. یکی از همکاران ایشان (آقای مهندسی شهیدی) میگوید: بخاطر دارم در جلسه ای با حضور کارشناسان و مدیران شوروی که پیرامون مسئله ای کاری بتوافق دست نیافته بودیم چون روسها می خواستند نظر خود را تحمیل کنند، شهید نیلی با عصبانیت و صدای بلند و آمرانه گفت: **شما اشتباه کردید نه شما روسیه تزاری هستید و نه ما ایران زمان قاجار و جلسه را ترک کرد** و روسها را با حیرت و ناراحتی باقی گذاشت، این برخورد تاثیر بسیار مثبتی در حل منطقی مسائل بعدی و نحوه برخورد آنها گذاشت.

استراتژی شهید نیلی در برخورد و ارتباط با هیات های خارجی و عقد قرارداد نیز بر مبنای تعریف صحیح از **خودکفایی** بود و بعنوان یک اصل اساسی مد نظر داشت، ایشان در ملاقات با یک هیئت خارجی می گوید: به لحاظ سیاست کلی حاکم بر برنامه ریزیهای مسئولین جمهوری اسلامی که همان سیاست نه شرقی و نه غربی و سیاست استقلال می باشد توجه بیشتر ما، به کشورهایی است که از مبادلات خودشان با ما در جهت سلطه جویی نمیخواهند استفاده کنند بلکه در نظر دارند یک **رابطه اقتصادی سالم** با ما داشته باشند.

کار در رابطه با دفاع مقدس را ترجیح می دهیم

یکی از همکاران ایشان میگوید: شهید نیلی در **برخورد با مخالفینی** که دیروز او را دعوت به کار و پذیرفتن مسئولیت کرده بودند. و امروز بدلائیل سیاسی کارشکنی می کردند **بسیار منصفانه** عمل می کرد (منظور **نخست وزیر وقت** است) و هیچگاه عقاید سیاسی خود را در کار اعمال نکرد و هرگز عزل و نصبی جز بر اساس صداقت و توانایی کاری افراد و مهمتر از همه میزان تعهد آنها انجام نداد هر چند که دیگران با او درست خلاف این روش عمل کردند و وزارت خانه را از وجود چنین نیروی متعهد و پرتوان و با تجربه محروم کردند. در دیماه سال ۱۳۶۴ در معرفی مجدد کابینه به مجلس وقت، شهید نیلی با اختلاف سه رای موفق به کسب آرا لازم نشد.

در این رابطه خاطره ای. از حجت الاسلام صفایی نماینده محترم ولی فقیه شنیدنی است: روزی که آرا لازم را جهت تصدی امر وزارتش بدست نیاورد به منزلش رفتم تا روحیه اش را ببینم و اگر نیازی بود دلداریش بدهم، دیدم چهره اش شادمان است و در سخن گفتن پیشدستی کرد و **گفت بار سنگین از روی دوشم برداشته شده است** دیروز که مسئولیت وزارت را داشتم خوشحال بودم که انجام وظیفه در جمهوری اسلامی می کنم شهید نیلی بعد از آنکه از وزارت فارغ شد در جستجوی خدمتی برآمد که نقش موثری در جبهه جنگ و داشته باشد، در این رابطه حجت الاسلام صفایی می گوید: از آقای مهندسی نیلی سوال کردم اکنون چه خواهی کرد و **ایشان پاسخ دادند کار در رابطه با دفاع مقدس را ترجیح می دهیم**، با وزیر دفاع وقت تیمسار جلالی ملاقات نمودم و گفتم مهندسی نیلی رشته تحصیلی اش الکترونیک و آمادگی دارد در هر سنگری که خدمت به رزمندگان باشد اشتغال پیدا کند، با تعجب پرسید چگونه یک وزیر و اینگونه اعلام آمادگی جهت هر کاری؟ لذا پیشنهاد نمود اگر عنوان برایش مسئله نباشد در **مسئولیت مدیریت صنایع الکترونیک سازمان صنایع دفاع** که بخشی از وزارت دفاع است قرار بگیرد. با شهید نیلی مسئله را مطرح کردم که از مقام وزارت چند مرتبه پایین تر است، **لبخندی زد و گفت چون خدمت به جنگ است می پذیرم** و گفتنی است که شغلای عنوان داری نیز از طرف مقامات به وی پیشنهاد شده بود، ولی این کار را پذیرفت.

بیشتر عمل می کرد و کمتر حرف می زدند

همسر شهید نیلی می گوید: بعد از دعوت ایشان برای کار در صنایع دفاع مدتها مشورت کرد و بعد از همه به قرآن رجوع کرد و استخاره از قرآن گرفت که قرآن سعادت دنیا و آخرت و مخصوصا اجرا اخروی را به ایشان وعده داد. از طرف دیگر مسئله خدمت به جنگ بود که این ذچ دلیل او را مصمم در پذیرش این مسئولیت و پیشنهاد نمود. در تاریخ ۸ تیر ۱۳۶۴ طی یک ماموریت کاری به لقاء الله پیوست.

وصیتنامه شهید

متن سخنان حضرت آیت ا... خامنه ای مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده شهید نیلی: **خدای رحمت کند شهید مهندس نیلی** را من از شنیدن این خبر بسیار متأثر شدم. خداوند به شما صبر دهد. من در جریان کار ایشان در بعد از انقلاب، چه آن موقعی که در ذوب آهن بخدمت مشغول بودند و چه آن موقعی که در وزارت معادن و فلزات بودند و چه زمانی که در سازمان صنایع دفاع بودند و در نهایت هم ایشان در همین رابطه به شهادت رسیدند، بودم، ایشان را می شناختم که **مخلصاته و دلسوزانه** در خدمت نظام بودند **شهید نیلی بیشتر عمل می کرد و کمتر حرف می زدند**، ایشان **متخصصی متعدد و مدیری مدبر** بودند **امثال شهید مهندسی نیلی را ما خیلی کم داریم**. اگر چه عمر ایشان کوتاه بود ولی **خدمتشان چشمگیر بود و من به جرأت می توانم بگویم که شاید یک ساعت و یا یکسالی از عمر ایشان برابر با تمام یک عمر عده ای است**، که ادعای زیاد دارند ولی خدمتی برای نظام و انقلاب انجام نمی دهند.

تعمیرات سیستمهای هوایی و الکترونیکی را انجام میداد

به ابتکار شهید نیلی **دو قرارگاه** در جبهه تشکیل شد که کار **تعمیرات سیستمهای هوایی و الکترونیکی** را انجام میداد، **تعمیر موشکهای سام آ**، پروژه **لامپهای مایکروویو** پروژه **سیستمهای رادار و پدافندی**. مجموعه صنعت هایی که زیر نظر شهید مهندسی نیلی اداره می شد عبارتند از:

۱- صنایع الکترونیک ایران مشتمل بر هشت صنعت

الف - صنعت **رادار**

ب - صنعت **الکترونیک ولیزر**

ج - صنعت **مخابرات غیر نظامی**

د - صنعت **لامپه S مایکروویو**

ه - صنعت **الکترونیک تسلیحاتی**

۲- مجتمع صنعتی نیمه هادی

۳- صنایع و خدمات **کامپیوتری** (ایز ایران)

۴ - صنایع **مخابرات نظامی**

۵- صنایع **قطعات الکترونیکی** مجموعه صنایع فوق در زمینه های مختلف یکی از پیشرفته ترین مجموعه های صنعتی کشور می باشند که در زمینه های فوق الذکر چه از نظر امکانات و تجهیزات صنعتی و چه از نظر نیروی انسانی متخصصی از بالاترین سطوح تخصصی برخوردار می باشند.

به رزمندگان سپاه عشق می ورزید

از جمله فعالیت های ایشان در زمان جنگ این بود که در مقاطع مختلف، **مدیران مجموعه های صنعتی** وابسته به گروه را **تشویق به رفتن به جبهه** و بررسی مشکلات فنی و تخصصی رزمندگان می نمود و خود ایشان نیز به همراه مدیران بطور متوالی عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل می گشت و در این سفر از نزدیک با فرماندهان عملیاتی و مسائل و مشکلات آنها اعم از ارتش و سپاه آشنا می گشتند و کلیه نیازهای تخصصی رزمندگان را بررسی می نمودند. و در بازگشت مجدانه نسبت به رفع مشکلات آنها پیگیری می نمود.

شهید مهندس نیلی در طول جنگ آنقدر **به رزمندگان سپاه عشق می ورزید** که به منظور رفع سریع مشکلات فنی و تخصصی رزمندگان، **قرارگاه های عملیاتی صنایع الکترونیک** در مناطق غرب و جنوب را پیشنهاد نمود و در جنوب و غرب کشور این قرارگاه ها ایجاد گردید و **تعمیرات کلیه موشک ها، دستگاه های مخابراتی، دستگاه های الکترونیکی، دستگاه های راداری، و دوربین های دید در شب و دید در روز** بدون هیچگونه بروکراسی تعمیر و تنظیم می گشت و تنها با یک یادداشت، رزمندگان قادر بودند **کلیه تجهیزات از سرتاسر جبهه ها را به این تعمیرگاه های سیار و ثابت بیاورند تا تعمیر نمایند.** این حرکت تحول عظیمی را در جبهه های رویارویی حق علیه باطل بوجود آورد و بارها موجب تقدیر و تشکر فرماندهان ارتش و سپاه از صنایع الکترونیک گردید.

شهید سعید شجاعی فرد؛ مبتکر مهندسی جنگ



سعید شجاعی فرد در سال ۱۳۵۱ در خانواده‌ای مذهبی و متعهد، پای به عرصه وجود نهاد که او را جعفر (سعید) نامیدند. وی از سن هفت سالگی به **اقامه نماز** پرداخت. سعید دوران تحصیلات ابتدائی و متوسطه را با موفقیت پشت سر گذاشت، تا اینکه موفق به **اخذ دیپلم در رشته الکترونیک و تراشکاری** شد.

سعید شجاعی فرد از **پشتکاری فراوان** برخوردار بود و هماهنگ با انقلاب و کلام امام (ره) به پیش می‌رفت. وی از سال ۶۰ در مناطق مختلف نبرد حضور فعال داشت و به راستی با **هوشی سرشار و صبری فراوان و ایمانی استوار پاسداری نمونه بود.**

در زمینه پل شناور مبتکر خوبی بود

مجید بحرینی فرمانده لشکر مهندسی امام علی (ع) در دوران دفاع مقدس در رابطه با شهادت سعید شجاعی فرد گفت: سعید در زمینه‌های مختلف مهندسی به خصوص در زمینه **پل شناور مبتکر خوبی** بود. بعد از عملیات بدر، خیبر و عملیات والفجر ۸ سعید توانست با ابتکارات خوب خود موفقیت‌هایی بدست آورد. او مدام در حال فعالیت بود و از پذیرفتن مأموریت و گرفتن کار واهمه نداشت. امور را با توکل بر خدا می‌پذیرفت و به خوبی هم انجام می‌داد.

تمامی نیروهای لشکر، سعید را از نظر **اخلاقی خوب** می‌شناختند و او را واقعا دوست داشتند. شهید سعید شجاعی فرد از اول جنگ **فعالیت‌های متنوعی** داشت و یک فرد شناخته شده‌ای در بین فرماندهان مخصوصا در جنوب بود. هنوز داغ سعید برای ما تازه است و ما هر موقع به یادش می‌افتیم ناراحت می‌شویم».

گواه رشادت‌های سعید کوه‌های سر به فلک کشیده غرب و تپه‌های داغ جبهه‌های جنوب هستند. شهید شجاعی فرد در طی جنگ در عملیات‌های مختلف حضور گسترده داشت و **چندین بار نیز مجروح شد**. رضا برادر سعید، در سال ۶۲ به شهادت رسید. سعید نیز در همین دوران از ناحیه دو پا مجروح و به بیمارستان منتقل شد. پس از عمل جراحی با رضایت خودش از بیمارستان مرخص شد و **مجدد به جبهه بازگشت تا در عملیات پیش رو شرکت کند**.

بزرگوار یک فرد صاحب‌نظر در امر مهندسی جنگ با اطلاعات کافی بود

محمد وفائی مسئول مهندسی نیروی زمینی در دوران دفاع مقدس نیز در رابطه با خصوصیات شهید سعید شجاعی گفت: این شهید بزرگوار یک فرد **صاحب‌نظر در امر مهندسی جنگ** با اطلاعات کافی بود که از اول جنگ در بعد مهندسی فعالیت داشت. وقتی که به تک‌تک محورهای عملیاتی می‌رفتیم آثار این عزیزان بالاخص این شهید عزیز مشهود بود. یکی از فعالیت‌های وی این بود که در **زیر آتش دشمن در عملیات بدر نزدیک به ۱۱ کیلومتر پلی احداث کرد** که به وسیله آن، جاده خندق حفظ شد. این پل‌ها را شجاعی‌ها می‌زدند که در زیر رگبار مسلسل و بمباران هواپیماها و توپخانه و با شہامت تمام **پلی عظیم** را نصب و یا جاده‌ای حساس را احداث می‌کردند و دنیا را مایوس می‌کنند».

شهید سعید شجاعی فرد چهره‌ای برگزیده برای اسلام و انقلاب بود. وی در سال ۶۴ مسئولیت قائم مقامی لشکر مهندسی ۴۳ امام علی (ع) را به عهده گرفت و در نهایت ۱۶ بهمن ۶۴ در ام الرصاص به شهادت رسید تا با اهدای خون خود، ضامن پیروزی رزمندگان در فاو شود.

شهید حسین مقیمی زاده



شهید حسین مقیمی زاده در بیست و نهم اسفند ماه سال ۱۳۴۱ در بندر ماهشهر به دنیا آمد. تحصیلات دوران ابتدایی و راهنمایی را در شهر آبادان گذراند و در تمام مدت از شاگردان ممتاز و مورد توجه اولیاء مدرسه بود. در سال سوم راهنمایی موفق به ساخت یک دستگاه فرستنده لامپی شد که حساسیت عوامل رژیم سابق را برانگیخت و از سوی ژاندارمری شدیداً مورد اخطار قرار گرفت.

دوران جوانی او با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی مقارن گشت که نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت آینده او ایفاء نمود. تلاشهای بی وقفه او پس از پیروزی انقلاب کماکان ادامه یافت و در جهت تثبیت و تحکیم نهال نوپای جمهوری اسلامی از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نمی کرد.

هنگامی که جنگ تحمیلی آغاز گشت او دانش آموز سوم دبیرستان بود. احساس وظیفه شرعی باعث گردید که برای بیرون راندن دولت متجاوز بکلی کلاس درس را ترک گوید و در جهاد سازندگی آبادان مشغول بکار شود و تمامی تجربیات فنی خود را در اختیار جنگ تحمیلی قرار دهد. بدنبال یکسال ترک تحصیل در کنار جنگ به ادامه تحصیل مشغول گردید.

جنگ را مهمترین و اصلی ترین مسئله مملکت می دانست

پس از **اخذ دیپلم** در جهاد سازندگی مشغول خدمت مقدس سربازی گردید و بمنظور ارتقاء کیفی دانسته های فنی خود در **سال ۱۳۶۲ وارد دانشکده مهندسی متالورژی دانشگاه صنعتی اصفهان** گردید. ورود به دانشگاه باعث گردید که استعدادهای خود را در **سطحی عالیترو وسیعتر به خدمت جنگ** در آورد.

در خردادماه سال ۶۴ به شهید آذری بنیانگذار دفتر پشتیبانی جنگ جهاددانشگاهی پیوست و به **فعالتهای پشتیبانی جنگ** روح تازه ای بخشید. در شرایطی که مسائل جنبی و فرعی در سطح دانشگاه اذهان بسیاری از نیروهای انقلاب را به خود جلب کرده بود، وی با درک صحیح از اوضاع، **جنگ را مهمترین و اصلی ترین مسئله مملکت دانسته** و عده قابل ملاحظه ای از دانشجویان را جهت اعزام به جبهه های نبرد سازماندهی نمود.

دیدگاهش در رابطه با حضور دانشجویان در جنگ این بود: دانشجویی که اهمیت به مسائل جنگ نمی دهد و یا فکر می کند که فعلاً وقت درس خواندن است و بعد از اتمام درس می تواند کاری بکند اشتباه می کند. زیرا **وقتی هم اکنون اهمیت به مسئله اصلی مملکت نمی دهد چگونه می تواند فردا به فکر مسائل اصلی مملکت باشد.**

در ادامه فعالیت، با همکاری سایر دوستان، **دفتر پشتیبانی جنگ جهاددانشگاهی دانشگاه صنعتی اصفهان در اهواز را تشکیل داد.** ایجاد این دفتر گام بزرگی در جهت انسجام و تمرکز فعالتهای فنی و تخصصی دانشگاه صنعتی در جبهه های مستقیم نبرد بود و نقش مؤثری را در جذب و بکارگیری نیروهای متخصص دانشجویی ایفاء نمود و به یمن وجود آن، **ابتکارات و نوآوریهای جالبی** در پیشبرد امور تخصصی جنگ میسر گردید. شهید مقیمی زاده تا لحظه شهادتش عضو مؤثر و پرتلاش شورای مرکزی دفتر پشتیبانی جنگ بود.

مسئولیت راه‌اندازی چند پروژه سنگین را بر عهده گرفت

در دیماه سال ۱۳۶۵ تصمیم به ازدواج گرفت. **مهمترین مسئله‌ای** را که در بدو آشنایی با همسر آینده‌اش در میان نهاد، **جنگ تحمیلی و حضور مستمرش در جبهه‌ها** بود. هنوز **یک هفته** از ازدواجش سپری نشده بود که عازم جبهه گردید و پس از **سه ماه کار شبانه‌روزی** روی یک پروژه مهم به دانشگاه بازگشت. در آذرماه سال ۶۶ همزمان با دستور حضرت امام (ره) مبنی بر تشکیل **ستادهای پشتیبانی جنگ** و درخواست آن ستاد جهت اعزام نیرو به جبهه‌ها، درس را رها کرده و همراه با تنی چند از دوستانش عازم اهواز گردید و ضمن حضور فعال در **دفتر پشتیبانی جنگ جهاد دانشگاهی (مقر شهید آذری)** در **پایگاه شهید معقولی وابسته به قرارگاه مهندسی رزمی خاتم‌الانبیاء (ص)** مسئولیت **راه‌اندازی چند پروژه سنگین** را بر عهده گرفت. اشراف و تسلط او در انجام امور و تصدی مسئولیتهای مهم باعث گردید که بعنوان **عضو کلیدی آن پایگاه** شناخته شود و مأموریت سه ماهه‌اش بارها و بارها تا تاریخ شهادتش تمدید گردد.

در جبهه جنگ سقایی کرد

ساخت بالن ابابیل، لندکروز شنی دار، پل رودخانه‌های خروشان، منحرف کننده موشک، قایق مرداب رو، ماشین ضدشیمیایی، نفر بر دوزیست، فرش باتلاقی از جمله مواردی بودند که شهید مقیمی زاده و همکارانش در جبهه پشتیبانی جنگ طراحی و ساخته‌اند.

یکی از هم‌زمان شهید مقیمی زاده در این باره می‌گوید: دشمنان باور نداشتند که ایران توان ساخت این تجهیزات را در داخل کشور داشته و معتقد بودند که این امکانات را از برخی از کشورها خریداری کرده است. شرکت مستقیم او در شکستن حصر آبادان و تلاش‌های شبانه روزی اش در نصب پل‌های خیر، شرکت در عملیات بدر، والفجر هشت و کربلای پنج، حکایت از سال‌ها حضور مستمر و مستقیم وی در جنگ دارد.

این شهید والامقام در جبهه جنگ سقایی کرد، بی سیم چی بود و فعالیت‌هایی نظیر آپاراتی، مکانیکی، تراشکاری، ساخت آمپلی فایر برای تبلیغات جنگ و تعمیر وسایل برقی و الکتریکی را نیز بر عهده گرفت.

شهید مقیمی زاده با دستگاه‌های سنگین مهندسی کار کرد؛ مدتی نیز مسئول جذب و هدایت نیروی متخصص دانشگاهی در جبهه‌های جنوب شد و در نهایت به عنوان مسئول چند پروژه مهم جنگ تا لحظه شهادت در رابطه مستقیم با فرماندهان طراز اول مهندس جنگ در قرارگاه خاتم الانبیا(ص) قرار گرفت.

سرانجام این جوان نخبه هنگام کار روی اژدر زیردریایی مجروح شد و بر اثر همان جراحت در ظهر عاشورای سال ۱۳۶۷ و در حالیکه ۲۰ روز به علت خونریزی و عفونت آبی ننوشیده بود به شهادت رسید.

هر تیری که نشانه می روم به خاطر خداست

وصیتنامه شهید

گمان نکنید کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند

با درود فراوان به امامان **خمینی بت شکن** زمان و **رسواگر طاغوتیان** و **درهم کوبنده ستمگران و جباران** و با سلام به امت قهرمان همیشه در سنگرمان وصیتنامه ام را شروع می کنم.

از مردم انقلابی و مسلمان می خواهم که **همواره در پشت سر امام** حرکت کرده و تا پیروزی کامل اسلام دست از مبارزه علیه کفر و نفاق بر ندارند و آرزویم این است که در راه وطنم کشته شوم اگر خداوند مرا بپذیرد شهید شوم. امیدوارم خونی که از من بر زمین ریخته می شود در راه اسلام، مکتب و مستضعفین جهان باشد. اکنون که در این راه قدم می گذارم نه برای انتقام بلکه برای خدا، اسلام و قرآن است.

هر تیری که نشانه می روم به خاطر خداست. من خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده ام راهی که امام حسین(ع) برای خویشان انتخاب نمود اما سخنی با پدر و مادر و خواهر و برادرانم بر خود بیالید و افتخار کنید که فرزندان را در راه خدا دادید و مادرم همچون مادر وهب شیر دل و صبور باش جامه نوپوش و شاد باش و بر سر مزارم شیرینی تقسیم کن و به امید پیروزی حق علیه باطل.

شهید علی اکبر شیردم؛ قائم مقامی لشکر مهندسی ۴۲ قدر



شهید علی اکبر شیردم در سال ۱۳۳۲ در شهر **آبادان** دیده به جهان گشود و در دامان صبیہ شیخ محمدحسین قدس از روحانیون سرشناس آذربایجان پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی را در آبادان گذراند و پس از آن به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد و چندی بعد موفق به اخذ مدرک **دیپلم** گردید.

سپس در یک شرکت خصوصی **دوره نقشه برداری** را گذراند و پس از مدتی کار در شرکت های خصوصی به **استخدام وزارت راه و ترابری** درآمد در سال ۱۳۵۵ ازدواج کرد و چندی بعد به عنوان **نقشه بردار در ذوب آهن اصفهان** به کار پرداخت. در جریان مبارزات انقلابی او نیز به **صف مبارزین پیوست** و پس از آشنایی با آیت الله موحدی کرمانی در مسجد مسلم بن عقیل خیابان نبرد به **پخش اعلامیه های حضرت امام خمینی (ره)** پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی پیرو فرمان امام (ره) در مورد تشکیل **جهاد سازندگی** به همراه برادر خود (بیژن) به این نهاد پیوست و در **شهرستان های زابل و سراوان** به ارائه خدمت به محرومین پرداخت.

جهت برداشتن سلاح برادر شهید خود (بیژن) عازم جبهه شد



در دی ماه سال ۱۳۵۹ علی اکبر جهت **برداشتن سلاح برادر شهید خود (بیژن)** عازم جبهه شد و در سال ۱۳۶۰ به سپاه پاسداران پیوست و در **واحد مهندسی - رزمی** مشغول خدمت گردید و چندی نیز در **حفاظت از بیت امام** و مجلس شورای اسلامی انجام وظیفه نمود.

پس از مدتی به **سرپل ذهاب** رفت و در سال های ۶۱ و ۶۲ مسئولیت **واحد مهندسی - رزمی** این ناحیه را عهده دار گردید و در همین ایام در عملیات مسلم بن عقیل در نواحی غربی کشور شرکت کرد در **عملیات خیر فرماندهی مهندسی - رزمی فتح** را بر عهده گرفت و **برادرش جهانگیر که جانشین او بود در همین عملیات به شهادت رسید.**

پس از آن شیردم به **قائم مقامی لشکر مهندسی ۴۲ قدر** منصوب شد و قبل از عملیات کربلای ۴ جهت گذراندن دوره آموزش فرماندهی و ستاد راهی تهران گردید اما در میانه کار با آغاز عملیات به جبهه بازگشت. علی اکبر در سال ۱۳۶۵ به زیارت خانه خدا مشرف شد و پس از بازگشت از سفر حج راهی جبهه شد و در عملیات **کربلای ۵** در تاریخ ۲۱/۱۰/۱۳۶۵ در سن ۳۳ سالگی مستجاب الدعوه شد و از شلمچه به آسمان پر گشود.

شهید سید احمد حسینی؛ جانشین لشکر مهندسی ۴۲ قدر



احمد در سال ۱۳۳۹ در خانواده ای معتقد از تبار حسین (ع) در شهر **اراک** به دنیا آمد. دوران تحصیل خود را تا مقطع دبیرستان در ابراهیم آباد و اراک به پایان رساند. در زمان تحصیل دانش آموزی **فعال و کوشا** بود. او علاوه بر تحصیل در فعالیتهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی نیز فعال بود. با آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی سید احمد با تمام توان خود، به یاری انقلاب شتافت. او همراه با جمعی از دوستان و همکلاسانش در تظاهرات علیه رژیم ستمگر شاه شرکت می کرد. احمد در بهمن ماه سال ۱۳۵۹ با تعدادی از دوستان خود به خدمت مقدس سربازی رفت. دوران آموزشی رادر پادگان شاهرود به اتمام رساند و سپس به **تیپ مستقل ۸۴ خرم آباد** منتقل شد. او از آنجا به **جبهه دشت عباس** رفت تا به مقابله با دشمنان و متجاوزان به حریم مقدس ایران بپردازد.

تلاش بیشتر در جهت ارتقاء مهندسی جنگ

سیداحمد در **اولین نوبت ورود به جبهه** به عنوان سقا (آبرسانی به رزمندگان) فعالیت می کرد. او ارزش خاصی برای آبرسانی به رزمندگان اسلام قائل بود. در کنار مسئولیت خود، در واحد عقیدتی سیاسی یگان نیز فعالیت چشمگیری داشت اما با همه ی اینها او شرکت در عملیات را هیچ چیزی عوض نمی کرد. در **عملیات محرم داوطلبانه** به عنوان آر.پی. جی زن شرکت کرد و در مرحله دوم عملیات مجروح شد. کمتر به مرخصی می آمد و هر وقت هم به مرخصی می آمد چند روزی مانده به پایان مرخصی به جبهه برمی گشت. اواخر خدمت سربازی خود را می گذراند که گمشده اش را در **بسیج** یافت. او قبل از اتمام خدمت و گرفتن کارت پایان خدمت، مقدمات کار را در **مهندسی رزمی لشکر محمد رسول الله (ص)** فراهم نمود. به محض پایان خدمت سربازی شروع به کار پرتلاش با برادران بخش مهندسی این لشکر نمود. سید با عشق و ایمان به کار و با توانی که از خود نشان داده بود در مدت کوتاهی به عنوان **معاون مهندسی لشکر** منصوب شد. کوههای سربه فلک کشیده غرب در عملیات والفجر دو، والفجر سه و والفجر چهار هیچگاه خاطره حماسه ها و تلاش های شبانه روزی سیداحمد را از یاد نخواهد برد.

سید احمد تلاش بیشتر در جهت **ارتقاء مهندسی جنگ** و **جبران کمبودها و نارسایی ها** که بر اثر محاصره نظامی و اقتصادی به وجود آمده بود را احساس می کرد. کار خود را در مهندسی قرارگاه نجف ادامه داد و به عنوان **معاون مهندسی قرارگاه نجف اشرف** منصوب شد.

مادی به مأموریت‌های سخت مهندسی در قرار گاه کربلا ادامه می داد

او با برنامه ریزی برای **عملیات غرور آفرین خیر** از معدود کسانی بود که دو ماه پیش از عملیات برای **شناسایی کارهای مهندسی** به منطقه عملیاتی رفت. در عملیات خیر با فرماندهان مهندسی و یاران دیرینه خود فعالانه شرکت کرد و پس از فتح جزایر مجنون برای حفظ آنها که به گفته امام حفظ اسلام بود تا پای جان تلاش کرد. سید احمد امام را شناخته بود و مخلصانه ولایت او را قبول کرده بود به گونه ای که در وصیت خود **اساسی ترین مسأله را ولایت مطرح می کند**. احمد که در جای جای جبهه با تعهد و تلاش شبانه روزی درخشندگی خاصی داشت با ارج نهادن به معیار های الهی و دور از هر گونه گرایش لغزاننده مادی به **مأموریت‌های سخت مهندسی** در قرار گاه کربلا ادامه می داد. این دوران همزمان بود با **عملیات حماسه ساز بدر** در شرق دجله. سید احمد به اتفاق دیگر همزمان و با تلاش و ابتکار خود **پل چهار کیلو متری را از جزایر مجنون به شرق دجله متصل نمود** و هزاران رزمنده سلحشور هجوم خود را از روی آن انجام دادند. در سال ۱۳۶۳ ازدواج کرد که در کمال سادگی و دور از هر نوع تشریفاتی انجام شد و ثمره این پیوند مقدس فرزندی بود که نامش را محمد حنیف گذاشت. **دلبستگی او پس از ازدواج به جنگ بیشتر شد طوری که خانواده اش را به اهواز برد**. با تشکیل لشکر مهندسی ۴۲ قدر احمد با حفظ مسئولیت در قرارگاه مهندسی کربلا مسئولیت معاون فرماندهی لشکر را نیز به عهده گرفت و این زمانی بود که **برنامه ریزی برای عملیات دشمن شکن والفجر هشت** در حال انجام بود. چندماه قبل از عملیات با دیگر حماسه سازان مهندسی جنگ منطقه مورد نظر را برای هجوم رزمندگان اسلام آماده می کردند. در این عملیات هم سیداحمد و دیگر همزمان اودر بخش مهندسی، **اولین کسانی بودند که به این منطقه پا نهادند و پس از عملیات آخرین کسانی بودند که منطقه را ترک کردند**.

در آزمون ورودی دانشگاه پذیرفته شده بود

نیمه دوم سال ۱۳۶۵ برنامه ریزی برای پیروزی نهایی و از کار انداختن ماشین جنگی دشمن انجام گرفت. در این زمان بعد جدیدی از زندگی احمد آغاز شد. او گمشده خود را یافته بود، در این مدت دعای توسل و زیارت عاشورایش ترک نمی شد. سید عاشقانه در **عملیات کربلای ۴** شرکت نمود. در هیچ زمان و مکانی نمی شد سید را دید که خنده بر لب نداشته باشد. پس از عملیات کربلای چهار **مقدمات عملیات کربلای پنج** آماده می شد. و بعد از مدت کوتاهی عملیات کربلای ۵ با رمز یا فاطمه الزهرا (س) آغاز شد. سید احمد حال و هوای دیگری داشت. او در **آزمون ورودی دانشگاه پذیرفته** شده بود. بعد از پایان مرحله سوم عملیات برای **نام نویسی در دانشگاه** به تهران رفت و بلافاصله برگشت. او می دید که **دانشگاه علم و صنعت** وامثال آن برای عظمت روحش چقدر حقیرند. به این باور رسیده بود که علم اصلی علم عاشقی است. به جبهه برگشت چون کار در خط شلمچه نیمه تمام مانده بود. او **در طول شش سال نبرد آموخته بود که علم عاشقی را باید در دانشگاه امام حسین (ع) آموخت**. اواخر عمر با برگشتش همیشه از شهید و شهدا سخن می گفت. سرانجام روز موعود فرار رسید و او پس از وضو در حالیکه برای عزیمت به نماز جمعه آماده می شد در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۰۸ به دیدار معبود شتافت. در پارچه نوشته ای که در منزل شهید نصب شده بود، چنین نوشته شده بود: شهادت سردار رشید سپاه اسلام، قائم مقام فرمانده لشکر ۴۲ قدر، دانشجوی دانشگاه علم و صنعت و **مقلد خالص روح الله** به امام زمان و نائب بر حقش تبریک و تسلیت باد. **سید رفت چون نمی توانست کربلای اباعبدالله (ع) را در زنجیر کافران ببیند**. سید احمد رفت تا دین محمدی (ص) باقی بماند.

خدا حافظی آخرش، سلام به معبودش بود

روایت همسر شهید:

حدود چهار ماه در جبهه بود؛ قبل از شهادتش **بدون خدا حافظی** با اقوام به جبهه رفته بود و خانواده اش می گفتند: خدا کند برای خدا حافظی برگردد و همین طور هم شد؛ مدتی برای آموزش به پادگان امام حسین (ع) تهران رفته بود و بعد تماس گرفت که به اراک می آید. ۱۸ فروردین ۱۳۶۱، **یک روز بیشتر در اراک نبود** برای بدرقه به ایستگاه قطار رفتیم. تا ساعت ۲ نیمه شب قطار تأخیر داشت؛ من و بچه ها و خانواده سید احمد همگی در راه آهن بودیم. دختر کوچکترم را در آغوش گرفت و دخترم دودست کوچکش را **با دنیایی از مهربانی** دور گردن او گره کرده بود گویا می دانست پدرش را برای آخرین بار می بیند، سید احمد دستی بر سر مجید، تنها پسر خانواده مان کشید و گفت: **از این به بعد تو مرد خانواده می شوی**، مجید کلاس پنجم ابتدایی بود؛ دلم گرفت، حس عجیبی داشت همه فکرش رفتن بود پی در پی به کوپه قطار می رفت و برمی گشت. نگاهی به خانواده ی سید احمد انداختم بغض گلوی آنها را هم می فشرد؛ **حلقه اشک دور چشمانم به انتظار فرود نشسته بود** و قطار با صدای صوتی آهنگ رفتن را نواخت و سید احمد از پنجره کوپه قطار با ما خدا حافظی کرد، **خدا حافظی آخرش، سلام به معبودش بود.**

مرا لحظه ای به خود وامگذار که به شیطان نزدیک می شوم

روایت همسر شهید:

ششم اردیبهشت ۱۳۶۱، شب قبل خواب سیداحمد را دیدم به او گفتم: **بچه ها بی قراری می کنند خود من هم بی قرارم زودتر برگرد** و در جوابم گفت: مگر به تو نگفتم هر وقت بی تاب شدی **به خدا توکل کن** و سبحان الله، الحمد لله بخوان و صلوات بفرست. از خواب بیدار شدم. نیمه شب بود. کنار دیوار ایستادم و نماز خواندم تا آرامش پیدا کنم؛ کم کم سپیده صبح جمعه نمایان شد، سپیده صبح امید سیداحمد او را به دیار ره یافتگان وصال رسانده بود و من بی خبر بودم. جانماز او را برداشتم و خدا را قسم دادم که دیگر طاقت ندارم و خبری از سلامتی یا شهادت آسمانی اش برایم برساند؛ دختر بزرگترم گفت: مادر دیشب **خواب بابا را دیدم که درون جعبه ای بود** و همه ی فامیل در خانه ی ما جمع شده بودند؛ احساسی به من گفت سیداحمد به آرزویش رسیده است. به یاد نیایشی که در خلوت خود با معبودش می کرد افتادم، می گفت: ای خدای من و ای خدای اجداد و معلمان و مریبان من، **مرا لحظه ای به خود وامگذار که به شیطان نزدیک می شوم** و از خیرات دور می شوم. صدای زنگ حیاط مرا به خود آورد دو نفر آمده بودند و گفتند: سیداحمد زخمی شده است و در بیمارستان است. گفتم: اگر هم شهید شده است واقعیت را به من بگویید چون دوست داشت شهید شود، عاشق بود، گفتند: بله، شهید شده است در **خرمشهر عاشقانه شربت شهادت را نوشید** و خالصانه به وصال رسید. وقتی به بالای سرش رسیدم **به نظر می رسید خواب است** و چفیه اش دور گردنش بود و پلاکش را به همراه داشت. و اکنون **دختر بزرگترم که مربی قرآن است** خاطرات پدر قهرمانش را به یادگار نوشته است؛ **پسرم که مهندس عمران است** اخلاقی شبیه پدر فداکارش دارد و **دختر کوچکترم که دبیر زبان است** همیشه به یاد پدر از جان گذشته اش است.

امید دشمنان اسلام را از هر گونه تجاوز و تعدی به ناامیدی مبدل میسازیم

بخشی از وصیتنامه شهید:

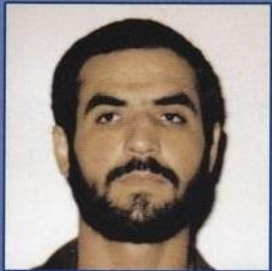
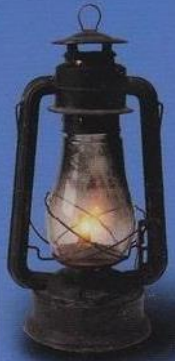
دشمنان از آمریکای جنایتکار، صهیونیست ها و مارکسیست ها و سایر جنایتکاران مکرر تاریخ در صدد تامین خواسته های شیطانی خود که منتهی به سقوط و دنائت خودشان و سیر به منجلاب فساد و تباهی می گردد هر نغمه مخالف مطامع پست خود را در نطفه خفه می کند اما این مرتبه با عنایت و یاری خداوند و رهبری مردی وارسته و مجاهد از تبار حسین(ع) و امتی شریف و ایثارگر بساط تجاوز و تعدی ایشان می رود که در همه عالم نیست و نابود می شود. و در مقدمه این بساط نور آزادی و استقلال و شرافت ملت ها انقلاب پیروزمندانه اسلامی ایران را شاهدیم که چون کوهی استوار در مقابل همه کفر سرفرازانه ایستاده است و نوید فتح و پیروزی را به همه محرومین و مظلومین با آوای رسا می رساند.

خوشبختانه این سعادت عظیمی که تحقق اهداف الله در زمین یعنی رسانیدن به جایگاه بندگی و خلیفه الهیش که با داشتن امکان درک حقایق و قدرت آزادگی و استقلال و فکر کردن به مصالح خود میسر است و در وهله اول بود روش امت اسلامی به رهبری امام خمینی قرار گرفته است و ما مسلمانان ایران با استعانت از الله که صاحب همه قدرتهاست تا دم آخر و آخرین نفر به این سعادت واقفیم و امید دشمنان اسلام را از هر گونه تجاوز و تعدی به ناامیدی مبدل میسازیم و مرگ در راه تحقق اهداف را شهادت و کمال سعادت تلقی می نماییم و راغب آنیم.

کتاب شمع شب های دوئیجی

"در مجموعه حاضر زندگی نامه داستانی مهندس شهید «سید احمد حسینی» به رشته تحریر در آمده است. وی **پیوند علم و ایمان** را در حماسه دفاع مقدس به تصویر می کشد. مهندس حسینی طی سال های دفاع مقدس **پروژه های فراوانی** را به اجرا در آورد که از میان آنها می توان به این موارد اشاره کرد: **ساختن خاکریز؛ عملیات بدر و ساخت چهار کیلومتر پل** تا شرق دجله؛ تلاش برای **آزادسازی فاو؛ انجام عملیات فنی - مهندسی در عملیات های والفجر ۲، ۳، ۴، ۸ و**

حسینی در سال ۱۳۶۵ به درجه رفیع شهادت نائل شد."



روایت داستانی
مهندس شهید
سید احمد حسینی

شمع شبهای دوئیجی

نویسنده: شمسی خسروی

شهید یوسف کابلی



سید یوسف کابلی آبان ۱۳۳۵ در شهر چالوس و در خانواده‌های متعهد به اسلام، چشم به دنیا گشود. از کودکی با قرآن و اهل بیت (ع) انس گرفت. به همت مادرش قرآن حفظ میکرد و قبل از این که به مدرسه برود، تعداد زیادی از سوره‌های کوچک قرآن را حفظ بود.

ابتدایی را در مدرسه‌ی شاپور و دبیرستان را در دبیرستان شریعت شهر چالوس گذراند. بسیار با استعداد و باهوش بود، تا آخر تحصیل نمره‌ی کمتر از ۱۸ نداشت و همیشه شاگرد ممتاز کلاس بود.

با معلمها و دوستانش بحثهای جنجالی علمی راه می‌انداخت. خیلی وقتها نادرستی قضیه‌های ریاضی کتاب درسی را اثبات میکرد. بیشتر اوقات در خانه می‌ماند و کتاب می‌خواند. به کتابهای علمی و مذهبی علاقه داشت. در عین تلاش و ممارست در عرصه علم، در ورزش هم کم نمی‌گذاشت و در رشته کاراته کمربند سیاه داشت.

سال ۱۳۵۵ در مهندسی مکانیک دانشگاه علم و صنعت قبول شد. دانشگاه، شکل جدیدی به شخصیتش داد. فعالیت‌های اجتماعی - مذهبی را آنجا شروع کرد. روحیات مذهبی و هوشیاریش، او را به مبارزه و فعالیت‌های سیاسی کشاند.

با کسانی که اهل سازش و غریزه بودند به مختلف می‌پردازد

از آنجا که **پدر یوسف**، فردی **فرهیخته و فرهنگی** بود و در مبارزات سیاسی دستی داشت و با امثال ((هاشمی نژاد)) ارتباط تشکیلاتی داشت، **یوسف نیز خیلی زود با مسائل سیاسی آشنا می‌گردد**.
از بدو ورود به دانشگاه مسائل اجتماعی، سیاسی و مذهبی، در افکار و اعمال وی پر رنگتر میشود و رفته رفته **موضعی روشن و شفاف** از خود بروز میدهد. وی رفته رفته فعالیت‌هایش را در سطح دانشگاه وسعت می‌بخشد و همراه دوستان دانشگاهی اقدامهای اساسی در جهت روشنگری دانشجویان انجام میدهد. از سوی دیگر، از بعد سیاسی و مذهبی، **با کسانی که اهل سازش و غریزه بودند به مختلف می‌پردازد**.
با اوج گیری انقلاب اسلامی، سید یوسف با شور و اشتیاق و امید فراوان به فعالیت‌هایش ابعاد دیگری می‌بخشد و با روش‌های مختلف، به مخالفت و مبارزه با رژیم شاه می‌پردازد. وی با دوستان صمیمی خود برای پخش اعلامیه‌ها و نوارهای حضرت امام خمینی (ره) به شهرهای بابل، بابلسر، آمل، نوشهر، چالوس، شمسوار و لاهیجان سفر میکند. وی در مقابله با رژیم به تهیه کوکتل مولوتوف با دیگر دوستانش مبادرت می‌ورزد.
با این حال، **از کمک به مردم محروم غفلت نمی‌ورزد**. پدرش میگوید: ((روزی به من گفت پدر! مقداری آرد و نفت تهیه کن و من فراهم آوردم. همه آنها را در میان خانواده‌های محروم تقسیم کرد)) وی همچنین میگوید: مدتی میدیدم که یوسف دیر به منزل می‌آید، نگران بودم، به برادرش گفتم برو و ببیند یوسف چه کار میکند. پس از مراقبت، متوجه میشود که او **می‌رود در جنوب شهر تهران کار میکند و دسترنجش را به یک خانواده فقیر میدهد**.

واحدهای ضد زره (شکار تانک) سپاه را تشکیل میدهد

فعالیت های شهید پس از پیروزی انقلاب اسلامی
سید یوسف ، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در می آید و مدتی در مساجد ، به **آموزش نظامی نیروهای مردمی** میپردازد . با شروع غائله کردستان و تحرکات ضد انقلاب در آنجا همراه **شهیدان ناهیدی و نورانی** به مریوان اعزام میشود و به عنوان فرمانده گردان ، به مقابله با گروهکها بر می خیزد وی به اتفاق چند تن از همرزمانش ، فعالیت های فنی و تخصصی خود را آغاز میکند که برای نخستین تجربه ، **سلاحهای سنگینی** را در سپاه بنیان میگذارد و توپخانه های از کار افتاده را راه می اندازد . پس از مدتی ، **واحدهای ضد زره (شکار تانک) سپاه را تشکیل میدهد.**
سید یوسف ، در عملیات آزاد سازی مناطق استراتژیک ((مریوان)) حضوری پر شور می یابد . در عملیات آزاد سازی مناطق ((دزلی)) به عنوان **معاونت عملیاتی سپاه دزلی** وارد عمل میشود و در عملیات آزاد سازی مناطق حساس ((اورامانات)) شرکت میجوید و از ناحیه پای راست و نخاع مجروح میشود که منجر به فلج زانوی راست وی میگردد . وی در دوران نقاهت، با دختری متقی و از خانواده روحانی ازدواج میکند.

توپخانه ۱۲۲ میلیمتری سپاه را راه می اندازد

فعالیت‌های شهید در دوران دفاع مقدس کابلی ، با جود **مجروح و معلول بودن** ، دل به جبهه می سپارد و حتی ازدواج و تشکیل خانواده نیز نمی تواند در **اراده آهنین** او برای حضور در جبهه خللی وارد کند . با چهره ای مصمم ، بار دیگر پای در جبهه میگذارد . در عملیات ((فتح المبین)) ، شرکت فعالانه می جوید و **توپخانه ۱۲۲ میلیمتری سپاه را راه می اندازد**. در عملیات بیت المقدس ، فرماندهی توپخانه ۱۲۲ میلیمتری را به عهده میگیرد . وی در لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) به عنوان **چهره ای ممتاز** خوش می درخشد .

سید ، در عملیات ((مسلم بن عقیل)) در **مسئولیت توپخانه قرارگاه نجف** انجام وظیفه میکند . وی **با دوست و هم‌رزم دیرین خود ((علیرضا ناهیدی))** ، **تیپ پیاده - مکانیزم ذوالفقار را سازماندهی میکند**. در عملیات والفجر مقدماتی ، به عنوان **مسئول طرح و برنامه تیپ ذوالفقار** وارد عمل میشود . در عملیات والفجر یک مسئولیت تیپ دو سلیمان از لشکر ۲۷ را بر عهده میگیرد و بالیافت تمام از عهده آن بر می آید . در این عملیات در محاصره تک تیر اندازهای دشمن قرار گرفته ، دوباره از ناحیه زانوی پای راست آسیب می بیند . کابلی در عملیات والفجر سه به عنوان **معاون تیپ پیاده - مکانیزه ذوالفقار** منصوب میشود و در عملیات والفجر چهار ، خیبر و بدر به عنوان **فرمانده تیپ ذوالفقار** وارد عمل میگردد و حماسه می آفریند . پس از عملیات بدر ، **پایان نامه اش را به دانشگاه ارائه مینماید و مدرک مهندسی مکانیک را دریافت کرده** به جبهه باز میگردد . پس از بازگشت به جبهه در عملیات کربلای چهار و کربلای پنج شرکت میکند .

پس از ادای نماز صبح به خط رفت

چگونگی شهادت

شهید سید یوسف کابلی پس از سالها **مبارزه و تلاشی خستگی ناپذیر** ، سرانجام در عملیات کربلای پنچ شهد شهادت نوشید . شهید کابلی در روز ۱۸ بهمن ماه ۱۳۶۵ ، پس از **ادای نماز صبح** به خط رفت تا وصال سرخ یابد و یافت و در منطقه ای بین شهرک شلمچه و دوعیجی به فیض شهادت نایل آمد . او **همسفر کربلا** بود و میهمان امام حسین (ع) . سعی او در زیارت مولایش ، مشکور افتاد و اجرش مقبول . و در طلوع فجر صادق و در انفجار نور به معراج دل رسید .

شهید سید عباس جولایی

شهید سید عباس جولایی در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ در **اصفهان** متولد شد. وی تحصیلات خود را تا مقطع دیپلم ادامه داد و به عضویت سپاه پاسداران درآمد.

این شهید گرانقدر سرانجام در ۱۴ خرداد ماه سال ۱۳۶۵ در سن ۳۳ سالگی حوادث ناشی از درگیری در اتوبان تهران-قم به شهادت رسید.

مزار این شهید در قطعه ۲۴ ردیف ۷۶ شماره ۳۳ بهشت زهرا (س) قرار دارد.



هرچه به کلاس بالاتری از ایمان برویم درس هایمان مشکل می شود

وصیتنامه شهید:

انشاء الله در هنگامیکه خون بدنمان گناهانم را ریخت و از خود در آمدم چشمم به جمال نورانی آن امام بزرگوار روشن شود . کما اینکه به قول یکی از برادران روحانی می فرمود در جزیره یکی از برادران ترکش خورد (به قلبش) زمانی که بالای سر او رسیدم سرش را روی زانوانم قرار دادم به من فرمود دو وصیت دارم . اول اینکه آدرس من فلان جاست و دیگر اینکه تقاضا دارم سرم را از روی زانویت به خاک بگذاری زیرا وقتی مولایم حسین (ع) به بالین سرم بیاید دیگر سرم را به زانو نمی گیرد آن برادر روحانی می فرمود وقتی سرش را روی زمین گذاشتم دیدم میفرماید .
السلام عليك يا ابا عبدالله اري اللهم نور قلوبنا بنور معرفتك .

و اما بعد برادرانم بریسمان الهی اعتصام کنید و آنرا رها نسازید هرچه به کلاس بالاتری از ایمان برویم درس هایمان مشکل می شود و امتحانات ما مشکل تر و شیطان هم تلاشش بیشتر می شود مبادا پس از چند صبحی تحمل رنج و زحمت در راه خدای بزرگ به دره نیستی سقوط کنیم خداوند رحم کند همیشه در زبانم این دعا بود که : **اللهم اجعل عواقب امورنا خيراً .**

مبادا عباداتمان بندی باشد که ما را از راه سعادت باز دارد

وصیتنامه شهید:

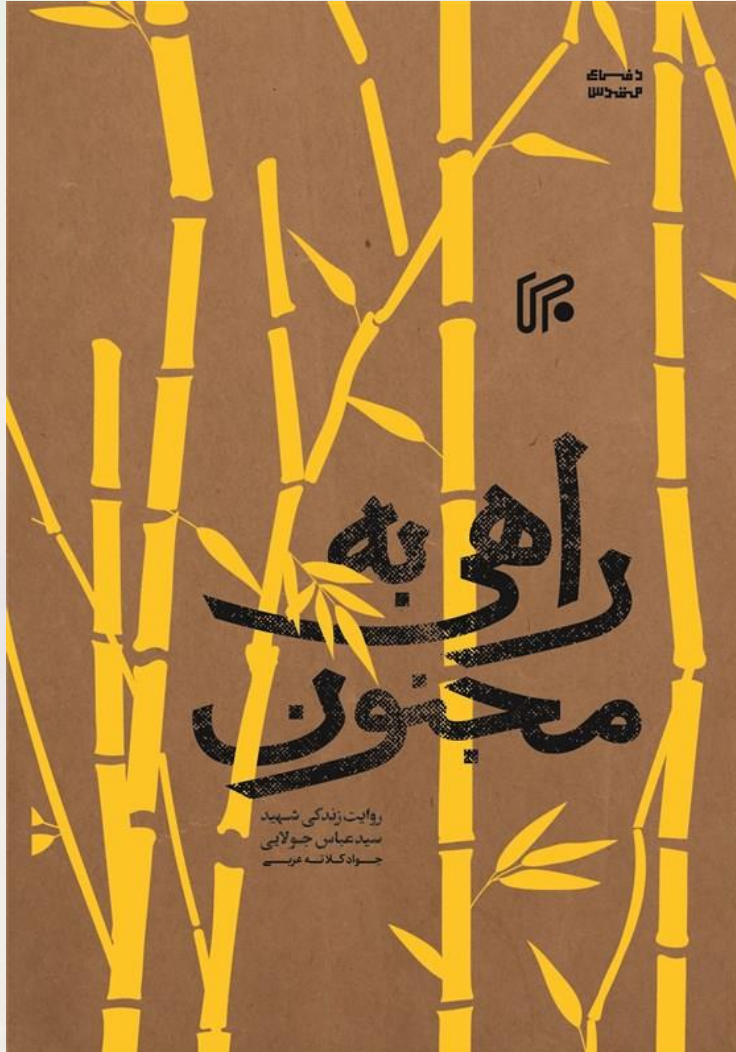
قرآن را زیاد بخوانید و سعی کنید زمانی که خداوند با شما صحبت می کند اقلأً ترجمه تحت الفظی آن را بدانید.

نماز را طوری بخوانید که بدانید با خدا چه می گوئید **مبادا عباداتمان بندی باشد که ما را از راه سعادت باز دارد** بدین واسطه که فکر کنیم خیلی آدم خوبی هستیم عبادات ما بایستی **پله ای برای صعود** ما به درجات و کلاس های بالاتری باشد.

تقوی، تقوی، تقوی، اساس کار است. اگر تقوی نباشد اکثر عبادات بخاطر غیر خدا می شود آنوقت در بعضی موارد بجای حسنه سیئه است.

از دامن ائمه طاهرين دست بر ندارید . رابط جوهر وجود و رابط وجود خودتان یعنی امام خمینی را تنها نگذارید ، به خدا راهی که او به نشان داده راه خدا است . دل را به چهار روزه دنیا خوش نکنید و به یاد بیاورید روزی را که لا ینفع مال ولا بنون اینجانب با چشم باز این راه را با هدایت الهی پذیرفتم و چند خواهش دارم ، اول مرا در کنار مزار آیت الله بهشتی دفن کنید ، اگر مشکلی داشت برادر حاج محسن رفیق دوست حل فرمایند . و بنده را هم حلال نمایند .

کتاب راهی به مجنون



سید عباس جولایی بعد از پایان خدمت سربازی اش از اصفهان به تهران هجرت می کند. او که به **فوتبال** علاقه بسیاری دارد، در تست تمرین پرسپولیس شرکت می کند و علی پروین مجوز حضور او را در تمرین پرسپولیس تیم صادر می کند. اسدالله، برادر بزرگ عباس اما مخالف فعالیت جدی او در فوتبال و حضور در تیم پرسپولیس است. سید عباس روزهای انقلاب را در کنار برادرش سید اسدالله که از اعضای هیئت های مؤتلفه است و همچنین در کنار آیت الله لواسانی به فعالیت های انقلابی سپری می کند. او قبل از شروع جنگ وارد سپاه می شود و **با توجه به تجربیاتش در کارهای ساختمانی و عمرانی به مهندسی رزمی سپاه می رود. نخستین زاغه های مهمات سپاه در غرب، توسط او ساخته می شود.**

با تشکیل وزارت سپاه، **مدیر کل مهندسی استان تهران** می شود. گردان هایی که برای نصب پل خیبر تشکیل می دهد، هسته نخستین تشکیلاتی می شود که بعدها قرارگاه «صراط المستقیم» نام می گیرد. **مسئول نصب پل خیبر، بزرگترین پل تاکتیکی جهان می شود.** برای حضور مدام در جنگ، **فرماندهی تیپ مهندسی رزمی کوثر** را قبول می کند. **مسئول پشتیبانی وزارت سپاه** هم می شود. محسن رفیق دوست، دوست، همکار و مسئول مستقیم او پس از شهادتش می گوید: **با رفتن سیدعباس جولایی، موتور وزارت سپاه خاموش شد.**

شهید مصطفی هزاردستان

روایت شهید نخبه‌ای که پل‌های بزرگ و شناور را ساخت؛ شهید هزاردستان هرگز خسته نمی‌شد



شهید مصطفی هزاردستان فرزند علی ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۳ شمسی در محله نو **اصفهان** به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع دوم متوسطه ادامه داد و از آنجا که به **صنعت علاقه** داشت، تحصیل را رها کرد و به کار مشغول شد. مصطفی از افراد **مبتکر و خلاق** بود. **جرثقیل کارخانه‌های سنگبری** را در اصفهان ساخت که این کار از نظر متخصصان بسیار مهم بود؛ ولی با آغاز حوادث انقلاب اسلامی همراه مردم در به ثمر رساندن آن تلاش بسیار کرد و در راهپیمایی‌ها و تظاهرات شرکت می‌کرد.

وی در سن ۲۵ سالگی با خانم رضوان قزوینی‌زاده اصفهانی ازدواج کرد که حاصل آن دو دختر و دو پسر بود. پس از پیروزی انقلاب مجدداً به کار مشغول شد. **با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دست از کار کشید و از طریق جهاد سازندگی عازم جبهه‌ها شد.**

با ابتکار و خلاقیت شخصی دست به طراحی و ساخت پل‌های شناور زد

مصطفی از بسیجیانی مبتکر و خلاق بود و در جبهه نیز ابتکارات گوناگونی داشت؛ از جمله طرح زدن پل بر روی رودخانه بهمن‌شیر از او بود. هنگامی که آبادان در محاصره بود خسروآباد تنها محوری بود که برای ورود به شهر آبادان وجود داشت. هنگامی که امام خمینی (ره) دستور شکست حصر آبادان را داد، باید امکانات و ماشین‌آلات سنگین را از آب عبور می‌دادند، به همین سبب مصطفی ابتکار ساخت پل دوبه‌ای را که عراقی‌ها دوبه‌های آن را رها کرده بودند طراحی و با همکاری عده‌ای از صنعتگران اجرا کرد و شبانه‌روز با تلاش گسترده روی طرحش کار کرد و آن را با موفقیت به انجام رسانید و خدمت بزرگی انجام داد که تانک‌ها و نفربرها از آن عبور می‌کردند.

در آن زمان نبود پل‌های شناور نظامی شرایط عملیات را دشوار کرده بود؛ لذا مصطفی با ابتکار و خلاقیت شخصی دست به طراحی و ساخت این پل‌های شناور زد و بشکه را به هم کلاف می‌کرد و شناور می‌ساخت. وی بدون هیچ حقوقی در جبهه خدمت می‌کرد و وقتی به او گفتند که حقوق دریافت کند وی امتناع کرد و گفت من مشکلی ندارم و اگر مشکلی داشتم خبرتان می‌کنم.

از شب تا صبح، مشغول آزمایش بود

شهید هزاردستان اشاره می‌کند که ما پل را **طراحی و اجرا** کردیم. اما چگونه این پل را اجرا کردید؟ ابودردا می‌گوید: من نشسته بودم. هزاردستان از **شب تا صبح**، مشغول **آزمایش** بود. در واقع آزمایشگاه را برده بود خط مقدم. **ظرف آبی** گذاشته بود و با **۱۰ شیشه نوشابه**، آزمایش می‌کرد که چگونه با یک بشکه بتواند، پل را روی آب نگه دارد تا وسایل نقلیه از روی آن عبور کنند. ابتدا یک تعداد شیشه خالی نوشابه را روی آب گذاشت. دید جواب نمی‌دهد. شیشه‌ها را پر از آب کرد، باز هم جواب نداد. تعدادی از شیشه‌ها را پر و تعدادی را خالی کرد. به هر حال، تا صبح به این نتیجه رسید که این بشکه‌ها **چه میزان آب** باید داشته باشند تا بتوانند، این پل را نگه دارند تا وسایل نقلیه از روی آن عبور کنند.

رابط اتصال بی سیم را ساخت

مصطفی پل دیگری به نام **جهادگران** را در منطقه **دارخوین** ساخت که بعد از شهادت مصطفی پل به نام هزارستان (۲۲۰ متر) تغییر نام پیدا کرد. از دیگر ابتکارهای وی ساخت یک **نانوایی** بود. در آغاز جنگ تحمیلی در ماهشهر مشکل **کمبود نان** به وجود آمد. وی فوراً یک **دستگاه نانوایی** ساخت. زمانی دیگر که در منطقه کوهستانی پنجوین سیم رابط بی سیم کم بود و وی **رابط اتصال بی سیم** را ساخت. از دیگر خدمات وی **ساخت حمام سیار ده دوشه** بود که در جبهه بسیار ضروری و مورد استفاده بود.

مصطفی در حالی که فرمانده گردان مهندسی بود در کنار سازندگی، هنگام عملیات به عنوان **راننده آمبولانس** همراه تیم پزشکی شرکت داشت و مجروحان را حمل می کرد. پشتکار و همت بلند مصطفی و ایمان و خلوص وی و توکل به خداوند موجب **خودباوری** و اعتماد به نفسش بود و همین سبب شد تا ابتکارات گوناگون وی در جبهه ها مؤثر واقع شود و مشکلات بسیاری را از سر راه رزمندگان بردارد و به پیشرفت و آینده روشن این کشور کمک کند.

سرانجام در منطقه **ایستگاه حسینی** در جاده **خرمشهر به اهواز** بر اثر بمباران شیمیایی در تاریخ ۴ فروردین ۱۳۶۳ به شهادت رسید و پیکر پاکش به اصفهان منتقل و در **گلستان شهدای اصفهان**، قطعه **طریق القدس**، ردیف ۳، شماره ۱۴ به خاک سپرده شد.

از دعای به امام (ره) غافل نشوید

فرازی از وصیت‌نامه شهید هزاردستان
«خدایا، آن چنان **مرا بساز** که در راه تو بیش از پیش **خدمت** کنم و آن چنان عشق خود را در قلبم جایگزین کن که هر چیز را برخلاف خواست دوست از یاد ببرم. شما را به خدا قسم که از **دعای به امام (ره)** غافل نشوید؛ چون این رهبری است که با رهنمودهای خود ما را از منجلاب گناه بیرون کشید و به الله نزدیک کرد. امیدوارم روزی برسد، در زمان خیلی نزدیک که همه شماها و ملت‌های زیر ستم بتوانند **آزادی اسلامی** واقعی را به دست بیاورند و در جهان جنگی وجود نداشته باشد».

سیره اخلاقی

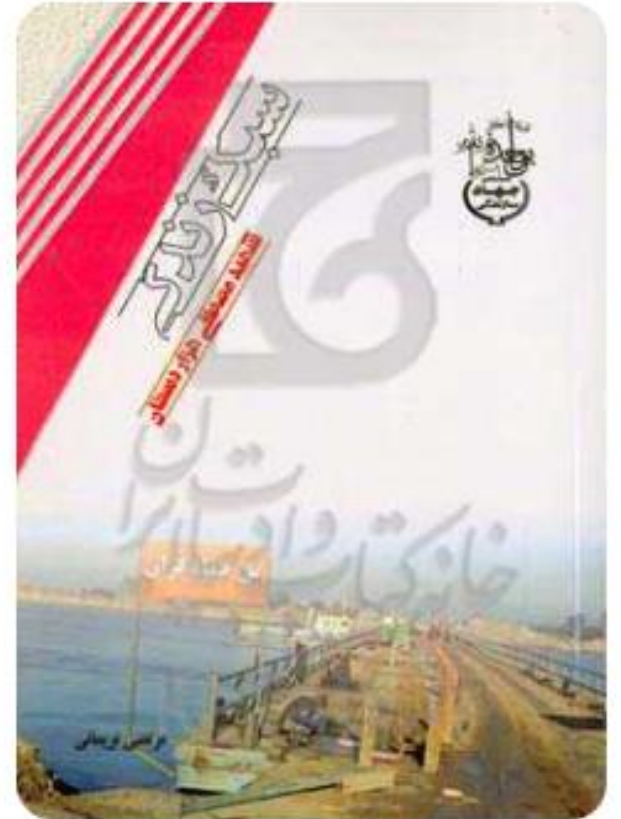
وی از روحیه بالای بندگی و ایمان قوی برخوردار بود. ایثار و فداکاری، گذشت و شجاعت، خلوص نیت و توکل به خداوند او را در انجام مأموریت‌های سترگ زدن پل‌های بزرگ یاری می‌رسانید. صبر و پایداری و پشتکار وی عاملی بود که مصطفی هرگز خسته نمی‌شد و **دوبه‌های پر از گل و لای** را از مسیر کارون به دارخوین و بهمن‌شیر منتقل کرد و ابتکار تحسین برانگیز نصب پل‌های بزرگ را نصیب خود کرد.

شهید مصطفی هزاردستان

● سبک زندگی شهید مصطفی هزاردستان مبتکر پل

شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات هزاردستان، مصطفی، ۱۳۲۳ - ۱۳۶۲ جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ - شهیدان - سرگذشتنامه

پدیدآور	گردآورنده : نریمانی ، مرتضی
ناشر	زاینده رود (برای تماس با ناشر و خرید کتاب کلیک کنید)
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۷۶۵۹-۶۷-۳
تاریخ نشر	۱۴۰۱۰۳۳۱
قیمت	۳۵۰,۰۰۰
کد دیویی	۹۵۵.۰۸۴۳۰۹۲
زبان کتاب	فارسی
محل نشر	اصفهان - اصفهان
توضیحات	جلد - ۱۳۶ صفحه - گردآوری - چاپ ۱





۱ اسفند ۱۳۳۵
شهر اصفهان

شهید مهدی مرتضوی نژاد

پس از انقلاب اسلامی **مغازه** خود را تعطیل کرد و در خرداد ماه سال ۱۳۵۸ با فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر تأسیس جهاد سازندگی در جهت احساس مسئولیتی که برای خود متصور بود به این ارگان مقدس پیوست و در امورات **کشاورزی** همچون برداشت و فروش محصولات کشاورزی به کشاورزان منطقه های محروم کمک می کرد. پس از مدتی همراه **کمیته آب رسانی جهاد سازندگی به شهرستان قروه کردستان** رفت و تا سال ۱۳۶۱ در **ستاد محرومیت زدایی قروه و روستاهای اطراف آن در زمینه لوله کشی و آبرسانی و ساخت و تجهیز حمام عمومی** به روستاهای محروم فعالیت های زیادی انجام داد.

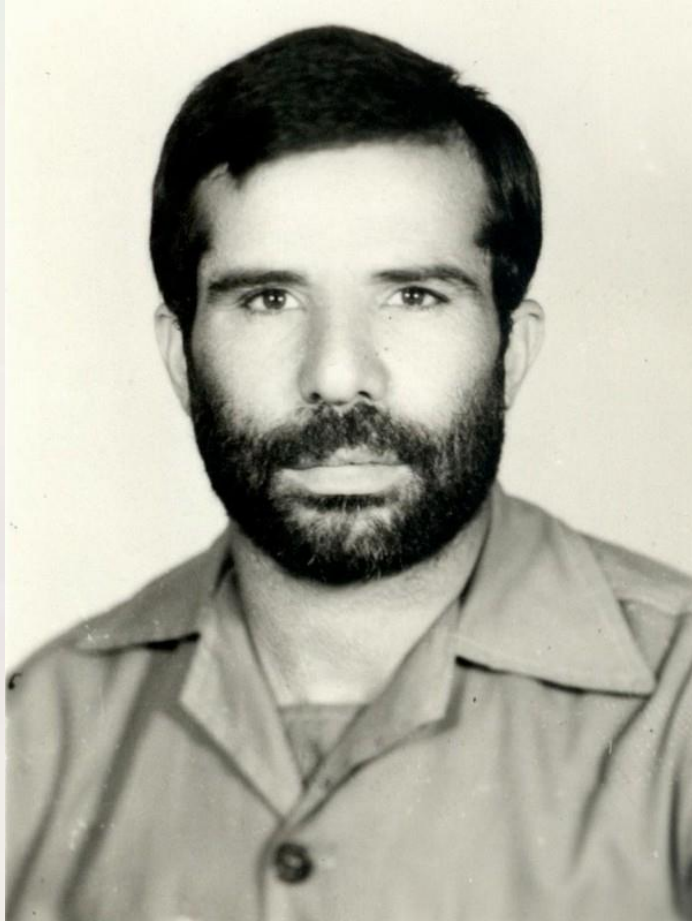
در کردستان چندین بار به **اسارت حزب کوموله** و دموکرات در آمد که با تلاش محلی ها، که علاقه وافری به ایشان داشتند، آزاد شد. در سال ۱۳۶۱ به اصفهان بازگشت و در **مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهادسازندگی** در قسمت **ریخته گری** شروع به فعالیت کرد. در پی اعلام نیاز شدید جبهه ها و علاقه وافر او به حضور در جبهه، به همراه چند نفر از دوستان خود بعد از **تجهیز یک خودرو هایس** و تبدیل آن به آمبولانس به سمت اهواز رفت. بعد از معرفی خود به قسمت جبهه و جنگ جهاد سازندگی اهواز از ایشان خواسته شد که به اصفهان برگردد و در راستای توانایی هایش در قسمت **پشتیبانی جنگ و ساخت تجهیزات** فعالیت کند و از توانایی بالای خود در جهت پشتیبانی جبهه های حق علیه باطل استفاده نماید.

دارای نبوغ خاصی در ساخت طرح های ابتکاری در راستای نیاز جبهه ها بود

بعد از مدتی ایشان از طرف مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد سازندگی به **کارخانه مهمات سازی توحید سپاه** پاسداران اصفهان در قسمت ساخت **نارنجک های دستی** به یک مأموریت شش ماهه فرستاده شد. وی که از لحاظ فنی و مهارتی دارای **نبوغ خاصی در ساخت طرح های ابتکاری** در راستای نیاز جبهه ها بود، به مرکز تحقیقات مهندسی بازگشت و در ساخت تجهیزات و ملزومات جبهه شروع به فعالیت کرد و در این زمان چندین بار برای ساخت **پل**، **قایق های تندرو**، **بالابر** و دیگر وسایل مورد نیاز رزمندگان به جبهه اعزام شد. ایشان همچنین در یک مأموریت یک ماهه، جهت **ساخت پل برای عملیات نصر ۸** که به تسخیر ماهوت و حلبچه عراق منجر شد شرکت کرد.

آخرین ساخته‌ی ایشان **نفربر دوزیست آبی - خاکی** (طرح شهید فارسی) بود که با کمک مهندسان مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد، **مبتکرانه** ساخته شده بود و علی رغم **آزمایش های فراوان در دریاچه ذوب آهن اصفهان**، زمانی که به دریاچه آزادی تهران برده شد تا در حضور مسئولین ارزیابی شود، حین آزمایش دچار **نقص فنی** شد و پس از **ضربه مغزی** شدن ایشان **نفربر** در دریاچه غرق شد و در غروب ۱۱ آذرماه سال ۱۳۶۶ به درجه رفیع شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان یک روز بعد، پس از **جستجوی فراوان غواصان** در سرمای زمستان، از آب گرفته شد و در روز چهاردهم آذرماه در اصفهان تشییع و در گلستان شهدای اصفهان در قطعه ۳۱ ردیف دوم آرام گرفت.

شهید حاج عبدالحسین مشاطان؛ نابغه ی مهندسی رزمی جنگ



عبدالحسین مشاطان، نهم آذر ۱۳۲۵، در شهر **قزوین** به دنیا آمد. پدرش عباس، **فروشنده** بود و مادرش صفرا نام داشت. تا **چهارم ابتدایی** درس خواند. سال ۱۳۵۱ ازدواج کرد و **صاحب دو پسر و یک دختر** شد. به عنوان پاسدار در جبهه حضور یافت. بیست و یکم اسفند ۱۳۶۳، با سمت **نیروی واحد مهندسی رزمی** در جزیره مجنون عراق بر اثر اصابت ترکش به پهلوی شهید شد. مزار او در گلزار شهدای زادگاهش قرار دارد. برادرش محمدعلی نیز یکم آذر ۱۳۶۰، در زادگاهش مورد سوء قصد گروه‌های ضدانقلاب قرار گرفت و بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید.



